**تفسير سوره دهر ( انسان نمونه)**

#

#  **بسم الله الرحمن الرحیم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**پيش گفتار :**

**سومين تفسير خود را بعد از كتاب توحيد از ديدگاه علم( تفسير سوره توحيد)و شمع زندگي (تفسير سوره نور ) به ار باب دانش و بينش تقديم مي دارم.**

**كتابي كه شما آن را مطالعه مي كنيد تفسيري از سوره دهر و يا سوره انسان است كه در واقع تقدير نامه آسماني براي انفاق و ايثار مولاي متقيان و حضرت زهرا سلام اله عليها و فضه خادمه مي باشد .**

**اين كتاب شامل مطالبي سودمند در بيان مراتب انفاق و ايثار و كيفيت ثواب و عقاب و كيفيت نزول قرآن و هزاران مطالب و مندرجات آن ما را به آن چه اشتباه شده و قلم به خطا رفته است هدايت فرمايند نظر به اين كه خود ، از هركس بيشتر طالب راهنمايي ها و سخنان منطقي شما هستم استدعا مي كنيم پيش از آن كه اشتباهات ما را با كسي مذاكره كنيد اول ما را روشن فرمائيد .**

**راهنمايي ها و سخنان منطقي شما پس از اظهار تشكر با اجازه و به نام شما و به خرج خود ما ، در چاپ هاي بعدي و يا جداگانه منتشر خواهد شد .**

**اين سوره شريفه به نام ابرار و به نام سوره دهر و انسان ناميده شده است . به مناسبت اين كه خداوند بهترين انسان ها را در اين سوره معرفي نموده و آنها را به نام ابرار خوانده است . وليكن به مناسبت اين كه مندرجات اين سوره بيشتر درباره خلقت و تربيت انسان است ما هم سوره انسان را رسميت مي دهيم و اين تفسير را به نام انسان نمونه نام گذاري مي كنيم .**

 **فهرست مندرجات**

**عنوان**

**شأن نزول**

**تفسير بسمله**

**اسماء خدا ( ائمه اسماء خدايند )**

**لزوم واسطه براي هدايت و تربيت**

**ائمه علت غايي اند**

**مفاهيم زمان و مكان**

**زمانهاي هشت گانه: آن. ساعت. يوم. سنه. حين. دهر. سرمد. ابد**

**بطلان وحدت وجود**

**تفسير آيه دوم**

**تركيب ماهوي انسان**

**تركيب شيميايي و عنصري**

**صفات روحي و غريزي**

**ابتلاء . احتياج راه پيدايش علم و ايمان**

**تفسير آيه سوم**

**اقسام هدايت تشريعي و تكويني**

**تفسير آيه چهارم غل و زنجير ها ثواب و عقاب**

**خاصيت رواني اعمال**

**هدف هاي مادي غل و زنجير است**

**تفسير آيات**

**نعمت هاي بهشت**

**تعداد بهشت**

**دو نوع شراب بهشت**

**وفاي بنذر**

**ثواب درمقابل كيفيت**

**انسان نمونه**

**چهره خشن قيامت**

**سايه ولايت**

**تفسير آيات 25 تا آخر**

**كيفيت نزول قرآن**

**آثم و كفور**

**خواص عبادت**

**راه جلب نعمت ها**

**لذت لطف خدا**

**آيه 27 دلائل فناء دنيا و بقاء آخرت**

**روابط اجتماعي و رشته هاي ارتباط جامعه**

**قرآن تذكره است**

**وجوب تعليم علم**

**راه به سوي خدا كيست و چيست**

**مشيت و اراده در مورد كفر و گناه**

**كفر و گناه و دلائل آن**

**تنبيهات و انتقام**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**پاورقي صفحه 7**

**اقتضاي تربت امام حسين ذاتي نيست كه مانند قرص و آمپول باشد . اگر چنين باشد مي توانند تربت را به داروخانه ها ببرند و دكترها نسخه بنويسند ، شفاي تربت و آيات عنايتي است يعني وقتي كه روي ايمان و عقيده متوسل مي شوند خداوند به توسل آنها احترام مي گذارد و همان جا شفا مي دهد و گاهي هم شفا نمي دهد خاصيت آيات و اسماء خدا نيز چنين است.**

**پاورقي صفحه 33**

**همه جا در قواعد تاويل كه از ائمه اطهار رسيده است ليل و نهار در قرآن به حكومت حق و باطل تاويل شده.**

**پاورقي صفحه 114**

**در اين جا مي توانيم كافور را صيغه مبالغه در كفر بگيريم كه به معناي كفاره است كفاره و تكفير به معناي زدودن آثار گناه و برطرف شدن نقائص است يعني شربت هاي آن چشمه مكفر است بدي ها و نقائص را از ذات انسان مي زدايد و پاك مي كند و در قلب آنها جلوه نوراني به وجود مي آورد البته اين ها خاصيت علم و حكمتي است كه به اراده خدا در قلب انسان به وجود مي آيد. تعليمات الاهي تكويني و تكاملي است هر وقت انسان تحت تعليم و تربيت خدا قرار گيرد تغيير ذاتي در او پيدا مي شود مي رويد و كمال پيدا مي كند .**

**نظر به اين كه در تفسير گذشته آن چشمه به معناي علم و حكمت شناخته شد هر وقت به اراده خدا در ذات انسان بجوشد نقائص وجودي را مي برد و جاي آن كمال به وجود مي آورد پس به مناسبت اين كه نقائص وجودي را برطرف ممكن است مكفر و يا كافور ناميده شود .**

**پاورقي صفحه 134**

**خاصيت مواسات اين است كه انسان مواسات گر بر افراد حق احسان پيدا مي كنند در نتيجه خدا نيز به او احسان مي كند و نتايج را چندين برابر به او برمي گرداند بين او و افرادي كه مشمول احسان قرار گرفته اند در زندگي بهشت تساوي برقرار مي شود ممكن است يكي از كساني كه مشمول احسان او شده اند از اولياء خدا باشند مقام او نيز يا مقام اولياء خدا برابر مي شود.**

**پاورقي صفحه**

**خاصيت ايثار اين است كه انسان بر كساني كه احسان مي كند سمت پدري پيدا مي كند محبت او در دل افراد مانند محبت پدر در دل فرزندان قرار مي گيرد و آن چنان كه پدر از منظره سعادت و خوشي فرزندان ذوق مي كند و لذت مي برد او نيز از منظره خوشي و سعادت آن افراد ذوق مي كند و لذت مي برد .**

**البته ظهور اين منظره و اين نشاط در زندگي آخرت است كه اين انسان ايثار كننده با آن افراد محشور مي شود خوشي و ثروت آن ايثار كننده درست به ميزان دو برابر خوشي تمام افرادي است كه به آنها ايثار داشته است يكي نشاط از موفقيت خودش .و آن ديگر نشاط از موفقيت ديگران .**

**پاورقي صفحه 134**

**منظور از اين قاتل ها كساني هستند كه گول خوردند و به ميدان جنگ با امام كشانيده شدند از نظر اين كه مستضعف بوده اند قابل عفوند.**

**پاورقي صفحه 150**

**اين آيه شريفه هم به سلطنت ائمه اطهار تفسير شده كه آن سلطنت با قيام امام زمان افتتاح مي شود .**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**شأن نزول:**

**شأن نزول به معناي واقعه اي است كه سبب نزول آيه و يا سوره اي از سوره هاي قرآن شده ، حادثه اي كه سسب نزول آيه اي گرديده شأن نزول مي نامند ، زيرا آن حادثه ايجاب كرده كه قرآني نازل شود .**

**به طور كلي آيات و حقايق معاني قرآن چنان كه بعداً روشن مي شود اگر چه در مدت چهل سال دوره تكامل پيش از بعثت براي خود حضرت رسول روشن گرديده وليكن ورود اين آيات به افكار مسلمانان ضمن قرائت پيغمبر مدت بيست و سه سال دوره رسالت آن حضرت طول كشيده است .**

**پيغمبر اكرم ماموريت داشتند در برابر حوادث جنگي و يا غير جنگي و يا در برابر سئوالات مردم آمادگي پيدا كنند براي قرائت آيه و يا سوره اي كه مربوط به آن حادثه است در اين آمادگي حالت وحي بر آن حضرت عارض مي شد و آيات مربوط به آن حادثه بر حضرت وحي مي شد ، فرشته وحي آيات را در فكر آن حضرت مي خواند و بعد از برطرف شدن حالت وحي آن حضرت براي مردم قرائت مي كرد .پيش از وقوع حادثه اجازه نداشت آيات مربوط به آن را بخواند خداوند در ضمن آيه اي در سوره قيامت به آن حضرت مي قرمايد : در قرائت قرآن شتاب مكن بعد از آن كه ما آيه و يا سورهاي را خوانديم تو هم براي مردم بخوان و مضمون آن را اجرا كن البته نهي از عجله در قرئت در صورتي ممكن است كه آن حضرت قدرت قرائت داشته باشد ، و اين قدرت قرائت وقتي ممكن است كه به حقيقت قرآن آگاه باشند .**

**اساساً پيغمبران در زماني ماموريت رسالت پيدا مي كنند كه در مكتب خدا انسان كاملي شده باشند ، نه اين كه تربيت و تكامل آنها همراه تربيت و تكامل امت شروع شده باشد ، .و اين تكامل ايجاب مي كند كه خود او اول به حقيقت دين آگاه شود ، مانند شاگردان مكتب شما كه اول درس خود را كامل كنند ، پس از آن ماموريت تعليم و تربيت پيدا كنند**

**خداوند به وسيله حضرت رسول اكرم يك حكومت آسماني و سلطنت الاهي تشكيل داد ، كه در آن حكومت خود او شخصاً مرجع و سلطان مردم شناخته شد .**

**مسلمانان در احتياجات مادي و معنوي خود و در حوادثي كه احتياج به قضاوت و بيان احكام داشت به حضرت رسول مراجعه مي كردند و حضرت آنها را در انتظار وحي آسماني قرار مي داد ، و به آنها مي گفت من و شما بايستي در انتظار باشيم تا ببينيم خداوند چگونه قضاوت مي فرمايد ، و چه حكمي صادر مي كند . در برابر يك چنين انتظاري از مردم حالت وحي بر آن حضرت عارض مي شد و خداوند تكليف مردم را در آن حادثه معين مي كرد پس از رفع حالت وحي ، مسلمانان قلم به دست مي گرفتند گوش مي دادند و آيات نازل شده را مي نوشتند .**

**در آن حكومت آسماني بعضي از مسلمانان در فداكاري مستحق تشويق مي شدند ، و بعضي در اثر كفر و نفاق مستحق ملامت و توبيخ مي گرديدند خداوند ضمن نازل كردن آياتي مسلما نان با اخلاص و فداكار را تشويق مي كرد و منافق را توبيخ مي فرمود ، از اين رو بسياري از آيات قرآن در تشويق بعضي و توبيخ بعضي ديگر نازل شده است .**

**در اين ميان بهترين آيات تشويق آميز در شأن اهل بيت پيغمبر و بعضي اصحاب خاص او نازل شده است نزول اين سوره شريفه به دنبال ايثار و فداكاري عجيب علي ابن ابيطالب و حضرت زهرا و فضه خادمه بوده است. آنها طبق نذري كه براي سلامتي حسنين از كسالتي كه به آنها عارض شده بود ، كرده بودند سه روز متوالي روزه گرفتند و هنگام افطار مختصر غذايي را كه تهيه ديده بودند با اين كه به شدت مورد**

**احتياج آنها بود به مسكين و يتيم اسير بخشيدند و خود به گرسنگي به سر بردند .**

**در واقع حفظ جان فقرا را بر حفظ جان خود مقدم داشتند و در يك چنين انفاق عجيبي كه مي شود گفت سرمايه حيات و هستي خود را به ديگري بخشيدند هدف و منظوري به جز رضاي خدا نداشتند . خداوند آنها را به يك چنين انفاقي تشويق فرمود و اين سوره مباركه را در شأن آنها نازل كرد . به اتفاق تمام مسلمان ها از سني و شيعه اين سوره شريفه در شأن حضرت زهرا و علي ابن ابيطالب و فضه خادمه نازل شده است .**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بسم الله ارحمن الرحيم**

**هل اتي علي الانسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكو راً**

**( تفسير مختصر بسم الله )**

**بسم الله از بزرگترين آيه هاي قرآن رسول خدا فرمودند : هر كار مهمي كه به بسم الله افتتاح نشود به آخر نمي رسد و عاقبت ندارد، مفسرين قرآن در اين كه آيا بسم الله آيه اي از آيه هاي قرآن هست و يا نيست اختلاف كرده اند .**

**علماء عامه بسم الله را جزء سوره هاي قرآن نمي دانند و سوره هاي قرآن را بدون بسم الله قرائت مي كنند ، ولي علماي شيعه به پيروي امام خود بسم الله را بزرگترين آيه از قرآن مي دانند ، و براي آن احترام خاصي قائل اند و در نمازهاي جهر و اخفات آ نرا به جهر قرائت مي كنند. امام يازدهم عليه السلام در مقام اعتراض به بعضي از مسلمانان مي فرمايد ، چه شده آنها را كه بزرگترين آيه قرآن را از قرائت حذف مي كنند و آشكارا خواندن آن را بدعت مي دانند .**

**بسم الله پنج كلمه است يك كلمه هم مقدر دارد كه روي هم شش كلمه مي شود :**

**استعين ـ ب ـ اسم ـ الله ـ الرحمن ـ الرحيم كه تركيب عربي آن با كلمه مقدر مي شود . استعين بسم الله الرحمن الرحيم يعني به وسيله نام خداي بخشنده مهربان كمك مي گيرم. ما با قرائت اين آيه شريفه اظهار مي داريم كه به وسيله نام خدا كمك مي گيريم ، دستور ما از اين آيه شريفه اين است كه هنگام شروع به هر كاري از اسماء خدا كمك بگيريم .**

**در اين جا سؤالي به وجود مي آيد ، كه از نظر علم اهميت دارد و آن سؤالات اين است كه آيا ما بايد از خود خدا كمك بگيريم ، يا از نام خدا . اگر از خود خدا كمك بگيريم بايستي بگوئيم : استعين بالله يعني از خدا كمك مي گيرم زيرا وقتي كه بدون واسطه كسي كمك بگيريم مي گوييم از فلاني كمك خواستيم ، بين خود و نام او چيزي را واسطه قرار نمي دهيم و اگر كسي يا چيزي واسطه باشد مي گوييم از پسر فلاني و يا از مال او كمك خواستيم .**

**دراين آيه شريفه دستور مي دهد كه بگوييم از اسم خدا كمك مي جوئيم ، اسم خودش را بين خود و ما واسطه كمك قرار داده است. ناچاريم براي معرفي اين واسطه شرحي درباره اسماء خدا سخن بگوييم .**

**اسماء خداوند مانند اسماء ما الفاظي هستند كه ما بايد آنها را بر زبان جاري كنيم و از آنها كمك بخواهيم ، اسماء خدا اشخاص و يا اشيائي هستند كه بين ما و خدا واسطه كمك مي باشند .**

**راجع به بحث اول مي گوييم چطور مي شود كه الفاظ واسطه كمك باشد و چطور مي شود كه در الفاظ بركت باشد. اگر در الفاظ بركت باشد كه هر كس آن را بر زبان جاري كند بركت گيرد ، مانند دواء و داروها ، پس هر كس آن را بخواند بركت مي گيرد با اين كه چنين نيست اين همه مردم الفاظ را بر زبان جاري مي كنند بركت نمي گيرند اگر در الفاظ بركتي وجود دارد، عنايتي است نه ذاتي مانند شفاي تربت و آيات . آيا با لفظ عسل دهان شيرين مي شود و آيا از لفظ الله رحمن رحيم، رحمت و الوهيت به ما مي رسد . ديگر اين كه اگر لفظ الله واسطه است بايستي همان لفظ الله را بگوييم نه اين كه بين خود و آن الفاظ كلمه اسم را واسطه قرار دهيم ، در اين جا بايد بگوييم :**

**بالله الرحمن الرحيم زيرا : كلمه الله رحمن رحيم اسماء خدايند ، پس نبايد كلمه اسم را واسطه قرار دهيم ، براي اين كه اسم اسم غلط است پس بايستي بگوييم الله خدا ست و اسم الله كسي يا چيزي است كه بين ما و خدا واسطه است و حال بحث خود را درباره كسي يا چيزي كه بين ما و خدا واسطه است، ادامه مي**

**دهيم.**

**همانطور كه گفتيم كه لفظ واسطه نمي شود، اشياء هم مانند جماد و نبات و حيوان واسطه نمي شوند بلكه واسطه بايد شخص باشد ، زيرا شخص است كه مي تواند از خدا فيض بگيرد و فيض برساند ، اشياء اگر چه مايه بركت هستند مانند درخت ها و زراعت ها. ولي آنها فيض و روزي هستند كه به ما مي رسد يعني آنها فيض خدايند واسطه فيض بايستي چيزي ديگر باشد همان طور كه بركات سلطان به وسيله شخص به ما مي رسد بركات خدا هم به وسيله كسي كه اسم خدا بوده و بين ما و خدا واسطه است به ما مي رسد هر مخلوقي از مخلوقات خدا واسطه فيض و بركتي از جانب خدا مي باشد و به همان ميزان كه بركت دارد بين انسان و خدا واسطه قرار مي گيرد ، و هر يك از آنها اسمي از اسماء خدايند ، زيرا اسم چيزي است كه بر غير خود دلالت مي كند . هر مخلوقي مانند اسماء بر وجود خدا دلالت مي كند. هر مخلوقي از مخلوقات خدا بر وجود**

**خدا دلالت مي كند ولي انسان بهترين و عالي ترين اسم از اسماء خدا مي باشد انسان به علم خود دلالت بر علم خدا دارد و به قدرت و صنعت خود دليل قدرت و صنعت خدا مي باشد. دراين ميان انسان هاي كامل تر به دليل كمال خود اسماء كامل خدا هستند ، با وجود و كمالات خود دليل وجود و صفات خدا مي باشند .**

**امام عليه السلام در كتاب كافي مي فرمايد : ما امام ها اسماء حسناي خدا و نمونه هاي كامل او هستيم كه اگر مردم در شعاع هدايت ما چيزي از خدا خواهش كنند دعاي آنها مستجاب مي شود. در سوره بني اسرائيل در يكي از آيات خداوند مي فرمايد: كه خداوند اسماء حسني دارد و به وسيله آن اسماء حسني هر چه مي خواهيد از خدا خواهش كنيد .**

**پس امام هاي معصوم اسماء خدايند كه بايستي آنها را بين خود و خدا واسطه قرار دهيم ، و معناي وساطت يعني در شعاع هدايت و تربيت آنها انجام وظيفه نمائيم .**

**و حالا با ادامه بحث مي گوييم : بعد از اثبات اين كه امام ها انسان هاي كاملند و اسماء حسناي خدا هستند ، معناي وساطت آنها اين نيست كه آنها وساطت خلقت و آفرينش هستند ، خدا خود آفريننده است در آفرينش به كسي محتاج نيست ، اگر در آفرينش به كسي احتياج باشد. پيدايش مخلوقات هرگز ممكن نيست زيرا خلق واسطه هم واسطه لازم دارد و باعث دور و تسلسل مي شود مثل اين كه بگوييم هر كسي خودش را خلق كرده است البته غلط است وساطت آنها به معناي هدايت و تعليم و تربيت مي باشند ، زيرا در خلقت واسطه لازم است ، آن طور كه قرآن به وسيله آنها نازل و بيان شده است ، تعليمات قرآن هم به وسيله آنها انجام مي گيرد. اگر انساني مانند حضرت خاتم نبود چنين قرآني هم به وجود نمي آمد ، مولا به كميل بن زياد مي فرمايد ، كه اي كميل هيچ علمي نيست مگر اين كه من در آن را باز مي كنم ، و فرزند من قائم آن را تكميل مي نمايد**

**دليل وساطت آنها اين است كه انسان هاي غير معصوم از خدا فاصله دارند ، فكر و استعداد آنها آن قدر عالي نيست كه بدون واسطه بتوانند علم و حكمت را از خدا فرا گيرند ، براي خدا هم امكان ندارد كه در صورت و قيافه طاهر شود و با آنها تماس پيدا كند ، پس در اين ميان انسان هاي كاملي لازم است كه بتوانند با علم و استعداد خود علم و دانش را از خدا فرا گيرند و در اختيار بشر قرار دهند .**

**خداوند بدون واسطه آفريننده است ، وليكن براي تعليمات و هدايت واسطه لازم دارد ، تا از طريق آن واسطه علم و دانش خود را در اختيار بندگان خود قرار دهد زيرا در آفرينش بين او و خلق فاصله اي نيست تا واسطه لازم باشد ، ولي در تعليمات فاصله هست ، براي اين كه تعليمات از طريق آگاهي مردم به آنها مي رسد يعني از طريق حواس پنج گانه وليكن در آفرينش به آگاهي ما احتياج نيست .**

**در دوران هاي پيش از پيدايش عقل و عاقل پيش از آن كه خدا انسان كاملي تربيت كند خداوند براي تربيت آن انسان هاي آماده بين خود و آن ها شبحي نوراني بنام فرشته مي سازد و از طريق آن شبح در خواب يا بيداري علم و دانش در اختيار آن انسان قرار مي دهد ، تا زماني كه انسان را به حد كمال برساند ، آن وقت همان انسان كامل را بين خود و ديگران واسطه قرار مي دهد .**

**انسان هاي اوليه پيش از آن كه به حد كمال برسند و پيش از آن كه پيغمبر و امامي از آنها بوجود آيد ، به همين طريق تحت تعليم و تربيت قرار گرفته اند ، يعني اول خداوند انساني آفريده ، پس از آن به وسيله شبح و تمثالي به نام فرشته با آن انسان تماس گرفته و او را هدايت نموده تا اين كه او را به عقل و كمال رسانده است بعد از آن كه عقل پيدا شده همان انسان را بين خود و ديگران واسطه هدايت قرار داده است .**

**با اين تحقيقات روشن است كه تعليم و هدايت بدون واسطه بين خدا و خلق ممكن نيست ، نتيجه بحث آن كه در خلقت و آفرينش واسطه لازم نيست وليكن در هدايت و تربيت واسطه لازم است .**

**ولي از آن جا كه هدايت امري فوق العاده مهم و علت غائي آفرينش است ، بدون هدايت و معرفت خلقت عالم لغو و بي فايده است ، بدون وجود وسائط هدايت خلقت عالم محال است . زيرا خلقت بدون هدايت سفاهت است و سفاهت از خداي حكيم محال است .**

**بنابراين تحقيق وجود وسائط هدايت آن قدر مهم است كه خداوند متعال بدون آنها خلقي نمي آفريند، چنان كه باغبان بدون امكان وجود ميوه درختي غرس نمي كند . لذا در اخبار و احاديث آمده كه اگر حجت خدا نباشد زمين اهل خود را فرو مي برد ، باران از آسمان نمي بارد زيرا همان امام ها و حجت ها علت غائي خلقت عالم مي باشند كه بدون وجود علت غائي هيچ عملي امكان پذير نيست ، لذا خداوند در اولين و عظيم ترين آيه قرآن يعني بسم الله آنها را به عنوان اسم و واسطه معرفي فرموده و به ما دستور داده كه بوسيله آنها و استعانت از هدايت آنها كارهاي خود را شروع كنيم و بگوييم بسم الله الرحمن الرحيم، بوسيله اسم خدا از خداوند متعال كمك مي گيرم . منظور از اين استعانت يعني در شعاع هدايت و تعليمات آنها كارها را شروع مي كنم تا اين كه اعمال ما روي نقشه حكيمانه آنها باشد .**

**اين را مي دانيم كه هر عملي علم لازم دارد ، و بدون وجود علم عمل ممكن نيست و يا بي فايده است ،**

**همه جا علم كليد عمل و مقدمه عمل است ، ( توانا بود هر كه دانا بود ) كساني كه علم به شما مي آموزند كليد عمل شما شناخته مي شوند .**

**منظور از وسائط هدايت و استعانت از آنها اين است كه از علم و هدايت آنها براي انجام كارهاي مربوط به دنيا و آخرت استفاده كنيم ، مبادا كار ما به بن بست برسد و به مانعي برخورد كند يا برخلاف حكمت و نقشه خدا باشد كه در اين صورت خدا آن را نابود كند .**

**همه جا نعمت خدا و بركات او در دنيا و آخرت در شعاع علم و هدايت به ما مي رسد ، اگر علم و هدايت نباشد راه به سوي نعمت ها نداريم . شما اول فرزند خود را هدايت مي كنيد، پس از آن مال و ثروت در اختيارش مي گذاريد .كسي تعجب نكند و ايراد نگيرد كه چطور ميشود عدهاي از انسانها آن قدر مهم باشند و عظمت داشته باشند كه خداوند آنها را اسم اعظم خود قرار دهد و بدون توسل به آنها دعاي كسي را مستجاب نكند و به كسي كمك ننمايد و اگر آنها نباشند خلقي نيافريد . شايد اين مطالب اغراق و خلاف حقيقت باشد ، خدا در آفريدن خلق كردن كسي را لازم ندارد خودش خلق مي كند و خودش روزي مي دهد و هدايت مي نمايد ، احتياج به چنين انسان هايي ندارد در جواب چنين ايراداتي مي گوييم البته خداوند در آفرينش به كسي محتاج نيست خدا هركسي را بخواهد خلق مي كند و هدايت مي نمايد . هر باغباني كه درخت مي كارد هدفش پيدايش ثمره است خلقت جهان و انسان مانند شجره است كه انسان هاي كامل ثمرات آن مي باشند. خداوند متعال براي احترام به مقام علم و براي حق شناسي، آن انسان هاي كامل را بين خود و بندگان واسطه قرار داده است تا به اين وسيله به ديگران بفهماند كه انسان كامل علت غائي آفرينش است ، بدون وجود علت غائي خلقت ممكن نيست .**

**در يكي از آيات قرآن آنها را به عنوان وسيله معرفي مي كند و در آيه ديگر مي گويد كه آنها عروة الوثقي و ريسمان خدايند به آنها متمسك شويد و جاي ديگر مي فرمايد كه آنها اولوالامر و فرمانداران خدايند از آنها اطاعت كنيد ، و جاي ديگر مي فرمايد كه دايره ولايت آنها شهرهاي با بركت و امن و امان است ، به آن شهرها وارد شويد ، و به ولايت آنها پناه ببريد ، در اين آيات خداوند آنها را يگانه وسيله و واسطه قرار داده است .**

**لزوم انسان كامل الايمان و امام ها از اين جهت است كه مردم بدون علم و هدايت نمي توانند به كاري دست بزنند و بدون هدايت نمي توانند به نعمتي از نعمت هاي خدا برسند ، كليدهاي علم و دانش به دست آنهاست و آنها معادن علم و حكمتند و ثابت شده كه بدون واسطه امكان ندارد كه خدا علم و دانش در اختيار كسي بگذارد ، و مردم بدون واسطه نمي توانند از علم خدا استفاده كنند، انسان هاي كامل واسطه تعليمات بين خدا و خلق خدا بوده اند ، كمك خواستن از خدا يعني مجهز شدن به علم و دانشي كه بتوانيم از نعمت ولايت و امنيت و تمدن بهره مند شويم . آنها برنامه هاي علم و عمل در اختيار ما مي گذارند و خدا از طريق برنامه ها به ما بركت مي دهد و نعمت هاي خود را در اختيار ما مي گذارد پس با اين برهان معلوم مي شود كه خداوند در اولين آيه قرآن را به وسائط هدايت آشنا مي كند و درس ولايت به ما مي آموزد .**

**هل اتي علي الانسان حين من الدهر لم يكن شيامذكورا .**

**آيا مدتي از روزگار بر انسان گذشت كه از او نام و نشاني نبود. در اولين آيه اين سوره شريفه خداوند به زماني متوجه مي كند كه نام و نشاني ازاو نبوده و درعلم و فكر انسان ها گفتگويي از او به وجود نيامده ، به طريق سؤال و استفهام مي فرمايد ، آيا مدتي از روزگار بر انسان گذشت كه از او نام و نشاني در كار نبود ، به منظور خدا از اين استفهام آماده ساختن انسان براي درك معاني آيه است به طور كلي جملات استفهامي قرآن به معناي واقعي يعني براي طلب فهم نيست زيرا طلب فهم وقتي درست است كه سائل بي اطلاع باشد و بخواهد از علم مسئول استفاده كند .**

**در مورد استفهامات قرآن، امر به عكس است. خداوند همه چيز را مي داند احتياج به سؤال ندارد ولي گاهي استاد براي تفهيم شاگردان زمينه فهم و سؤال بوجود مي آورد و مسئله را مطرح مي كنند، از شاگردان خود مي خواهد كه درباره آن مسئله فكر كنند و نظر بدهند . طرح مسئله در يك چنين شرايطي فكر شاگردان را به فعاليت وادار مي كند و آنها را براي فهم مسائل و استفاده از علم استاد آماده مي سازد .**

**دراين آيه شريفه و آياتي نظير آن خداوند مسئله زمان را مطرح مي كند و انسان را متوجه سابقه زندگي خود مي سازد ، تا در اين توجه حدوث انسان ثابت گردد ، و در ضمن حدوث انسان، قدم وجود خدا و ازليت او ثابت شود .زيرا تمام معارف توحيدي متوقف بر درك همين حقيقت است كه وجود خدا ازلي و ابدي است ، و وجود خلق خدا حادث و مسبوق به عدم است . در اين آيه خداوند مي فرمايند زماني بود كه از انسان نام و نشاني در كار نبود .**

**خدا در اين آيه نمي گويد كه انسان نبوده مي گويد نام و نشاني از او نبوده است يعني انسان بوده ولي نام و نشاني از او نبوده ، مثل يك انسان بياباني كه نام و نشاني از او در ميان مردم نبوده است . زماني كه انسان هيچ نبوده يعني زماني كه مصالح ساختماني او روح و عقل او و هندسه وجود او نبوده است ، مثل زماني كه نه مصالح ساختماني بوده نه ساختمان و اما زماني كه نام و نشاني از او نبوده يعني زماني كه ساخته نشده است، زماني كه به اين صورت تركيب نشده و از طريق ولادت به اين عالم نيامده است .**

**بررسي بدو پيدايش انسان و نمايش او در اين عالم توقف دارد بر اين كه در مفهوم زمان و حدوث عالم بحث كنيم .**

**مفاهيم زمان و مكان از نظر قرآن:**

**در اولين آيه اين سوره خداوند اشاره به زمان مي كند و يكي از نام هاي مخصوص زمان را يادآوري مي كند و مي فرمايد : در قسمتي از روزگار نام و نشاني از انسان نبود .**

**دهر يكي از نام هاي مخصوص زمان است ، قبلاً اين حقيقت معلوم باشد ( چنان كه در كتاب توحيد از ديدگاه علم با برهان قطعي ثابت شده است ) كه مفهوم زمان و مكان اعتباري است يعني ما در برابر لغت زمان و مكان نمي توانيم چيزي پيدا كنيم كه خدا آن را خلق كرده و نامش را زمان و مكان گذاشته باشد در برابر لغت زمان نمي توانيم چيزي پيدا كنيم كه استقلال وجود داشته باشد مثلاً در برابر لغت ارض و سماء ، نور و ظلمت اشيايي هستند قابل روئيت و قابل درك و تصرف. استقلال وجود دارند كه خدا انها را خلق كرده است ولي در برابر زمان و ابعاد ثلاثه چيزي نيست كه قابل روئيت و قابل تصرف باشد كه خدا آن را خلق كرده باشد ، بلكه زمان و مكان يك معناي انتزاعي است براي موجودات حادث و حركت موجودات اين طور نيست كه خدا اول زمان و مكان خلق كند ، بعد مخلوقي در آن زمان و مكان بيافريند .**

**بلكه خدا خلقي را خلق مي كند ، و چون آن مخلوق ابتدا و انتها دارد و هم داراي ابعاد ثلاثه است از ابتدا و انتها مفهوم زمان و از ابعاد ثلاثه مفهوم مكان پيدا مي شود. پس اراده خدا به زمان تنها تعلق نمي گيرد،**

**زمان به تنهايي قابليت آفرينش ندارد و قابليت ندارد كه به استقلال اعلام گردد.**

**انسان نمي تواند از خدا خواهش كند كه براي او زمان بيافريند ويا زمان آن را نابود كند زمان و مكان در برابر يكديگر از لوازم حدوث و از لوازم حركت موجود حادث است ، شما وقتي از جايي به جايي حركت مي كنيد هرچند كه حركت شما در خلاء مطلق باشد مسير حركت شما را مكان مي نامند و مدتي كه بين مبدأ و منتهي در حركت هستيد زمان مي نامند .چون زمان و مكان يك مخلوق واقعي نيستند لازم نيست كه خداوند زمان و مكاني بيافريند ، و در آن زمان و مكان مخلوق خود را خلق كند ، و يا حدوث و حركت به وجود آورد اگر زمان و مكان مخلوق بود لازم بود كه خود آنها هم در زمان و مكاني ديگر خلق شود و لازم بود كه آن زمان هم در زمان و مكان ديگر خلق شود و همين طور تا بي نهايت تسلسل لازم مي آمد و تسلسل هم در برهان حكمت باطل است.**

**موجوديت شيئي حادث و يا متحرك را بين ابتدا و انتها زمان مي نامند بعضي از دانشمندان ابعاد ثلاثه و بعد چهارم يعني زمان را از لوازم يكديگر شناخته اند و گفته اند هرجا ابعاد ثلاثه پيدا شود قهراً بعد چهارم به وجود مي آيد و هرجا بعد چهارم باشد ابعاد ثلاثه هم پيدا مي شود ابعاد ثلاثه يعني مكان، بعد چهارم يعني زمان وليكن مي توانيم جايي پيدا كنيم كه زمان از مكان جدا باشد در صورتي كه ماده و جسم ازلي باشد و حركتي در عالم به وجود نيايد بعد زمان لغو مي شود ، با اين كه ابعاد ثلاثه به جاي خود باقي است ، و يا اگر خداوند يك شيء نامتناهي خلق كند كه فاقد ابعاد باشد در آن جا ابعاد ثلاثه لغو مي شود ، با اين كه بعد زمان به دليل حدوث و ابتدا موجود است ، پس بعد چهارم و ابعاد ثلاثه ملازم يكديگر نيستند .و ممكن است در عالم فرض يا وقوع از هم جدا باشند**

**نام هايي كه در اصطلاح قرآن براي زمان وضع شده به قرار زير است :**

**آن ـ ساعت ـ يوم ـ سنه ـ حين ـ دهر ـ سرمد ـ ابد**

**اين نام ها براي ابتدا و انتهاي حالت و تحولاتي است كه در زندگي انسان به وجود مي آيد از ابتداي پيدايش حال و تحول تا انتهاي آن ، زمان انسان و يا اشياء ديگر به يكي از اين نام ها ناميده مي شود**

**( زمان در اصطلاح قرآن ):**

**در اصطلاح مردم مفهوم زمان از ابتداي پيدايش يك شي ء تا انتهاي آن به شماره ساعت و دقيقه و شبانه روز است يعني مردم شصت دقيقه را يك ساعت و بيست و چهار ساعت را يك شبانه روز مي نامند ، منظور مردم از زمان شمارش دقيقه ها و ساعت ها است، خواه در داخله آن دقيقه ها و ساعت ها تحولي به وجود آمده باشد يا نه ولي در اصطلاح قرآن منظور از ساعت و يوم و زمان هاي ديگر تحولاتي است كه در طبيعت و انسان به وجود مي آيد خواه مدت آن تحول از نظر ساعت و دقيقه كم و زياد باشد.**

**گاهي در اصطلاح قرآن يك ساعت را يك عمر و يك عمر را ابد مي نامد و گاهي يك عمر را به اندازه يك ساعت ارزش نمي دهند. از نظر قرآن اگر ساعتي و سال و ماهي بر انسان بگذرد كه در آن ساعت و سال و ماه تحولي در انسان به وجود نيايد و عقل و دانشي در وجود آن پيدا نشود ، زمان ناميده نمي شود. خداوند در سوره قدر مي فرمايد كه : يك شب از هزار ماه بهتر است ، شب قدر به معناي آن حالت و ساعتي است كه انسان به خدا توجه نموده و فيض ايماني و روحاني شامل او شده است ، اگر يك نفر هزاران سال عمر كند و چنين فيضي شامل حال او نشود در اصطلاح قرآن كودك ناميده مي شود ، و اگر يك دقيقه عمر كند و چنين فيضي شامل حال او شود همان يك دقيقه شب قدر است كه از هزار ماه و سال بهتر مي باشد ، با اين تحقيق در اصطلاح قرآن و اولياء خدا زمان ها از نظر تحول و تكاملي كه در انسان به وجود مي آورد ارزش زماني پيدا مي كند ، نه از نظر شمارش ساعت و دقيقه .**

**( زمانهاي هشت گانه) از بدو پيدايش تا انتهاي تكامل مراتب و در جائي كه در وجود انسان ظهور پيدا مي كند و در هر مرتبه ارزش و قيمت انساني به دست مي آورد . آن زمان ها را از نظر طول پيدايش درجات و مراتب به زمان هاي هشت گانه قسمت كرده و براي هر قسمتي نام مخصوص گذاشته اند .**

**زمان ها از نظر اين كه اعتباري هستند و استقلال ندارند قابل درك و تقسم نيستند ، تقسيمات زماني و مكاني همه جا به معناي تقسيم شيئي است كه در زمان و مكان قرار گرفته است .**

**وقتي عمر يك نفر انسان را بخواهند به قسمت هاي بزرگ و كوچك تقسيم كنند ، يعني**

**زندگي همان انسان را تقسيم مي كنند تا بتوانند بگويند يك ساعت و يك ماه و چهل سال . روي اين قاعده براي پيدا كردن اجزاء زمان بايستي در جستجوي مراتب تكاملي شيئي يا شخص باشيم كه زمان و مكان به آن تعلق گرفته است .**

**آن**

**اولين مفهوم زمان به كلمه آن نام گذاري شده كه جمع آن اوات و آنات است .تقريباً مي توانيم بگوييم كه آن شامل ابتدا و انتهاي يك واحد صنعتي طبيعت است كه در آن ماده اوليه كوچكترين تحول پيدا نموده و به شكل يك واحد صنعتي ظاهر مي شود چنان كه خون تبديل به نطفه مي شود و يا مواد غذايي به صورت خون ظاهر مي گردد ، وقتي كه اراده خداوند متعال به ايجاد چيزي تعلق بگيرد ، و يك واحد صنعتي از مخلوق خود را به وجود آورد ظرفي كه در آن ظرف مشيت الهي اجرا مي شود آن مي گويند .مثلاً در خلقت انسان از نطفه و حالات قبل از نطفه شروع مي شود ، تا انتهاي تكامل يك واحد صنعتي در خلقت انسان يعني اولين تحولي كه در يك ماده پيدا مي شود و تبديل به نطفه مي گردد شايد بتوانيم بگوييم كه نطفه پيش از آن خون بوده است كه در خون تحولاتي به وجود آمده به صورت موادي كه از اجتماع آنها نطفه به وجود مي آيد ، آن جا كه تحولي در خون بوجود مي آيد تبديل به نطفه مي گردد ما آن تحول و تكامل را يك واحد صنعتي و طبيعي نام گذاري مي كنيم ، كه تحولات بعدي روي آن و براساس آن صورت مي گيرد .**

**بنابراين آن يعني يك اراده و مشيت خدا كه شي ء را از حالي به حالي درآورد و آن را براي تحولات بعد آماده كند .**

**ساعت**

**بعد از كلمه آن ، ساعت پيدا مي شود همان طور كه در اصطلاح انسان ها ساعت از گذشت چندين دقيقه تشكيل مي شود در اصطلاح طبيعت هم مجموعه اي از واحدهاي طبيعي و اراده هاي متعدد خداوند متعال است كه شي ء يا شخص را از صورت و از حالت اوليه به صورت ها و حالاتي درآورد كه قابل درك و احساس و قابل نام گذاري باشد .شايد در قرآن از آن زمان كه نطفه به صورت جنين ظاهر مي شود و طفل متولد مي گردد ، تا زماني كه به حد بلوغ عقل و علم مي رسد نام و نشاني پيدا مي كند و براي زندگي آخرت در جهت كفر و يا ايمان آماده مي شود، ساعت نام گذاري مي كند و به همين مناسبت خداوند زندگي آخرت انسان ها را ساعت ناميده است خواه قيامت فردي باشد مانند مرگ يك نفر يا قيامت عمومي مانند مرگ زندگي دنيا، زيرا قيامت هنگامي به وجود مي آيد كه اجتماع مانند فرد رشد كند و براساس آن رشد زندگي آخرت به وجود آيد .**

**تقريباً در اصطلاح قرآن ساعت نام مدت زماني است كه بر اساس تحولات قبلي تقدير زندگي انسان عوض مي شود اولين تحولي كه انسان را براي تقديرات تازه الهي آماده مي كند ساعت ناميده مي شود مانند تحول انسان به حال بلوغ عقلي كه مكلف به دين خدا شود . خداوند متعال از اين جهت روز قيامت را ساعت ناميده است كه در آن روز تقديرات زندگي به كلي عوض مي شود و انقلاب همه جانبه در زندگي بوجود مي آيد . پيش از قيامت زندگي انسان به عوامل طبيعت اداره مي شود فصول اربعه آب و هوا تابش آفتاب براي انسان وسائل زندگي فراهم مي كند اما روز قيامت زندگي انسان مولود اراده خدا و انسان و دعاي مستجاب او است ، احتياجات انسان طبق اراده آني خدا بوجود مي آيد. چنين تحولي در زندگي انسان ساعت ناميده مي شود ، زيرا همان طور كه زندگي انسان عوض مي شود زمان زندگي او هم اسم ديگري پيدا مي كند .**

**براساس اين فرض ساعت و شبانه روز و عصر نام مدت زماني است كه انسان در آن مدت وظيفه زندگي اجتماعي خود را انجام داده و به هدف خود از كار و كوشش و عمل صالح و طالح رسيده باشد . آن زمان كه اجتماع حق خود را از انسان گرفته و انسان هم وظيفه اجتماعي خود را ادا كرده باشد ( به طوري كه از آن روز به بعد تحول و تكاملي از كار و فعاليت خود به وجود نمي آورد و اجتماع هم از او انتظار تازه اي ندارد .) تمام اين مدت را يوم و عصر و ايام مي خواند مي گويند عصر شاه عباس كبير و عصر ظهور اسلام ، روز و روزگار فلاني منظورشان از اين جملات اين است كه پادشاه و يا انسان اين مدت وظايف اجتماعي خود را انجام داده و به آن چه لازم بوده است رسيده است .**

**به همين مناسبت خداوند در قرآن زندگي دنيا را امروز و آخرت را فردا ناميده است ما هم مي گوييم فرداي قيامت قرآن مدت پيدايش تحول را ساعت مي نامد زندگي دنيا و آخرت را امروز و فردا مي داند. بنابراين تحقيق يوم در اصطلاح قرآن يعني دوره زندگي انسان كه آخرين دقيقه آن مرگ ورود به زندگي آخرت مي باشد ، در مقابل مدتي كه نام آن را يوم و عصر معرفي مي كنند كلمه حين به دليل آيه اول همين سوره نام ما قبل عمر طبيعي انسان مي شود ، يعني تمام مدتي كه بشريت بوده وليكن اين انسان طرف خطاب آيه در ميان آنها نبوده است ، به نام حين معرفي نموده و گفته است:**

**هل اتي علي الانسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراَ**

**آيا انسان مي داند زماني بر او گذشته كه نام و نشاني از او نبوده است . منظور از اين زمان كه برانسان گذشته و نام و نشاني نداشته است ، دوران پيدايش انسان در روي كره زمين و نبودن همين انسان طرف خطاب مي باشد ، كه تمام آن مدت را به كلمه دهر نام گذاري كرده است .**

**دهر يعني دوران پيدايش بشر در روي كره زمين حين يعني قسمتي از اين دهر كه بر انسان طرف خطاب گذشته است .**

**معناي دهر بر مبناي تحقيقات گذشته در اصطلاح قرآن نام تمام زندگي دنياي بشر است ، از آن روزي كه زندگي انسان در روي كره زمين شروع مي شود تا روزي كه دوره دنيا به آخر مي رسد و زندگي آخرت انسان شروع مي شود. تمام ايم مدت طولاني را از ظهور آدم تا قيام قائم دهر ناميده اند.**

**انسان در عالم دو زندگي دارد كه يكي از آن دو زندگي دنيا ناميده شده و ديگري زندگي آخرت . دنيا و**

**آخرت نام دو زندگي است در روي كره زمين براي همه انسان ها كه يكي از آن دو بعد از تمام شدن ديگري شروع مي شود ، زندگي به دنبال هم مانند شبانه روز در طول يكديگر نه در عرض هم ، مانند دوران جواني و پيري و دوران كودكي و جواني .**

**زندگي دنياي بشر از ابتداي ظهور آدم و حوا و پيدايش توالد و تناسل است تا ابتداي ظهور دولت حقه الاهيه كه آن را روز قيام قائم و روز قيامت ناميده اند . فاصله بين اين دو مدت را كه ممكن است از ده هزار سال بيشتر نباشد دهر مي نامند .در اين مدت زندگي انسان براساس عوامل طبيعت و گردش انتقالي و وضعي كره زمين و فصول چهار گانه پي ريزي شده كه در ان انسان ها با عوامل طبيعي و عوامل اجتماعي و انساني و جنگ و مبارزه رو به رو هستند ، زندگي آنها توام با مرگ و فنا مي باشد و اما زندگي آخرت براساس اراده آني خداوند متعال و اراده انسان هاي كامل پي ريزي شده ، كه در آن زندگي عوامل طبيعت برانسان حكومت ندارد بلكه اراده انسان حاكم بر طبيعت مي باشد در آن زندگي كه به نام آخرت ناميده شده مرگ و مرض و پيري و مبارزه از بين مي رود و به جاي آن حيات دائم و سلامتي دائم در زندگي انسان ها برقرار مي شود .**

**خداوند در يكي از آيات قرآن از قول كفار حكايت مي كند كه آنها مي گويند دهر و طبيعت ما را زنده مي كند و هلاك مي نمايد « و ما يهلكنا الا الدهر»**

**امام باقر عليه السلام آيه اول اين سوره را اين طور تفسير مي فرمايند كه اين آيه مي گويد انسان پيش از اين مذكور نبوده وليكن آيه سوره مريم كه خداوند مي فرمايد : انسان پيش از اين چيزي نبوده خبر مي دهد از روزگاري كه انسان نه مقدر بوده و نه مذكور. از اين حديث شريف در تفسير آيه معلوم مي شود كه دهر نام زماني است كه در آن انسان مقدر بودن ولي در افكار مردم نامي از او نبوده است ، يك چنين زماني عبارت است از روزگاري كه نوع انسان در روي كره زمين به وجود آمده ، تا ابتداي زندگي آخرت يعني از آدم تا قيام قائم . در اين مدت زمان انسان ها در تقدير و هندسه الهي هستند كه بايستي از شجره انسان ها به وجود آيند ولي هنوز نوبت آنها نرسيده و به وجود نيامده اند ، مانند فرزندان شما كه مقدر هستند خلق شوند و از شما به وجود آيند ولي هنوز وقت آنها نرسيده است زيرا در دوراني كه خلقت آدم مقدر نبوده يعني پيش از خلقت آدم كلمه دهر شامل آن زمان نمي شود .**

**تا اين جا معاني آن ، يوم و عصر و ساعت و دهر روشن شد و حالا در مفهوم زمان بعد از كلمه دهر در اصطلاح قرآن در مفاهيم زمان بعد از كلمه دهر كلمه سرمد و و بعد از كلمه سرمد كلمه ابد به كار مي رود .**

**سرمد:**

**كلمه سرمد در دو جاي قرآن به كار رفته يك جا خداوند مي فرمايد: قل ارايتم ان جعل الله عليكم الليل سرمدا. جاي ديگر قل ارايتم ان جعل الله عليكم النهار سرمدا قصص آيه 71 و72 . بگو اگر خدا شب را سرمد قرار دهد يا اگر خدا روز را بر شما سرمد قرار دهد ، در صورتي خدا روز را بر شما سرمد قرار دهد و بعد از آن شبي به وجود نياورد و آن را ادامه دهد تا روز قيامت ،. كيست كه براي شما شبي به وجود آورد براي آرامش ؟ پس خداوند متعال كلمه سرمد را در زمان يكنواختي شب و روز استعمال كرده است . شب و روز در اصطلاح دو معني دارد شب و روز معروف و شب و روز به معاني دوره حكومت هاي غير ديني و غير الهي و دوره حكومت ديني و حكومت الهي .**

**براساس اين آيه شريفه مي توانيم بگوييم كه كلمه سرمد نام آن دوره و زماني كه مردم در**

**يك مسير قرار گيرند مسير حكومت حق يا حكومت باطل زيرا شب و روز در تاويل قرآن به معناي دوران ظهور حق و ظهور باطل است. خداوند از سلطنت حقه الهيه تعبير به نهار مي كند و از حكومت باطل دشمنان خود تعبير به شب مي كند ، آن جا كه مي فرمايد :**

**و الليل اذا يغشي و النهار اذا تجلي تفسير به سلطنت حق و باطل شده است .**

**وقتي كه ما زندگي انسان ها را ( از نظر اين كه در شعاع حكومت حق محض اند يا باطل محض يا در شعاع حكومت حق و باطل ) در نظر بگيريم ، مي بينيم زمان و دوران هايي كه مردم در آن زندگي مي كنند دو قسمت است گاهي در مسير حق و باطل اند و گاهي در مسير حق خالص و باطل خالص . زمان و دوراني كه مردم به حق و باطل مبتلا هستند ، عده اي در راه باطل قدم بر مي دارند و عده اي در راه حق و انسان ها نيز به نوبه خود گاهي در راه حق قدم بر مي دارند و گاهي تغييرمسير داده به كفر و نفاق مبتلا مي شوند يك چنين دوران و زماني دوره دنيا ناميده مي شود .در زندگي دنيا حق و باطل مخلوط است و مردم به حق و باطل مبتلا مي شوند.**

**افراد بشر در اين زمان كه زندگي دنيا است در حالات مختلفي از حق و باطل قرار مي گيرند گاهي عملشان در راه حق و گاهي در راه باطل همين طور افكارشان مخلوطي از حق و باطل است تقريباً در زندگي دنيا حق خالص و باطل خالص پيدا نمي شود شما آن دسته اي را كه اهل حق مي دانيد گاهي مبتلا به باطل مي شوند و آن دسته اي را كه اهل باطل مي دانيد گاهي فكر صالح و عمل صالح از آنها پيدا مي شود .بعد از دوران زندگي دنيا زندگي آخرت شروع مي شود ، در آن جا بين اهل حق و باطل جدائي به وجود مي آيد ، اهل حق همه با هم در جهاني زندگي مي كنند كه از هر جهت موجبات خوشي و آسايش براي آنها فراهم است ، جاي زندگي اهل حق را بهشت و جاي اهل باطل را جهنم مي گويند . وقتي نيكان عالم وارد زندگي بهشت شدند براي آنها دوره اي مقدر مي شود كه در اثر تربيت ائمه اطهار به انتهاي تكامل مي رسد . در احاديث مربوط به دوره سلطنت امام زمان وارد شده كه امام دست روي سر دوستان خود مي گذارد عقل آنها كامل مي شود ، منظور دست تربيت است يعني در شعاع تعليمات امام عقلشان كامل مي شود .**

**در آن زمان نقص و قصور از افكار و اعمال انسان ها برداشته مي شود درهاي غيب و درهاي علوم و اسرار به روي مردم باز مي شد . همين طور اين تعليمات ادامه دارد تا وقتي كه همه انسان ها از زن و مرد به انتهاي كمال برسند ، و در مكتب خدا و طبيعت فارغ التحصيل شوند ، همان طور كه در آن دو آيه گذشته زندگي انسان ها در شب طولاني و يا روز طولاني سرمد ناميده شده بود ، طول مدت دولت حقه الاهيه هم كه روزگار طولاني ظهور حق است تا كمال مردم به انتها برسد سرمد نام گذاري مي شود ، زيرا آن روزگار روز روشن است كه زمين به نور رب الارض يعني به نور امام روشن مي شود و انسان ها به رهبري ائما اطهار در شعاع هدايت قرآن به انتهاي كمال خود مي رسند**

 **مولا امير المؤمنين عليه السلام در وصيت هاي خود به كميل بن زياد ( تفسير آصفي ) دو جمله عجيب دارد كه صحت گفتار ما را ثابت مي كند، يك جا آن حضرت به كميل مي فرمايد: يا كميل لا بد لما ضيكم من او بة و لا بد لنا فيهم من غلبة . اي كميل چاره اي نيست جز اين كه بايد تمام گذشتگان به زندگي برگردند و ما آل محمد بر آنها سلطنت كنيم .**

**باز در جاي ديگر در همان وصيت نامه مي گويد : « يا كميل ما من علم الا و انا افتحه و القائم يختمه. اي**

**كميل هيچ علمي نيست جز اين كه من در آن را به روي مردم باز مي كنم و فرزندم قائم آن را به انتها مي رساند و باز هم در تفسير دو آيه آخر سوره غاشيه ( بحار كتاب قيامت ) حضرت رضا عليه السلام به خود اشاره مي كند و مي فرمايد : « الينا اياب الناس ثم ان الينا حسابهم » برگشت همه مردم به سوي ما آل محمد و حساب آنها با ما مي باشد ، در زيارت جامعه كبيره هم مي گوييم : « اياب الخلق اليكم و حسابهم عليكم » برگشت مردم به سوي شما آل محمد و حساب آنها با شما مي باشد .**

**با توجه به اين كه همه انسان ها بايد در دوره حكومت آنها به زندگي برگردند و ائمه اطهار به حساب آنها برسند و علوم الهي را بر آنها تكميل كنند ، اين حقيقت معلوم مي شود كه دوره حكومت آنها همان دوره سرمد و قيامت است كه در اثر تربيت ائمه علم و دانش مردم به حد كمال مي رسد ، زيرا منظور از ختم علم توسط امام زمان تكميل علم در افكار مردم است پس آن دوره را مي شود سرمد نام گذاري كرد كه مردم در روز روشن چنان كه خدا مي فرمايد : « و اشرقت الارض بنور ربها» و در شعاع علم زندگي خواهند كرد و به انتهاي كمال خواهند رسيد .از بعضي آيات استفاده مي شود كه مدت آن دوره در حدود پنجاه هزار سال است كه در انتهاي آن تمام بندگان خدا دو مرتبه به زندگي برگشته به حد كمال مي رسند ،. كه بعد از آن زندگي ابد انسان شروع مي شود .**

**ابد :**

**ابد نام آينده بي نهايت است ابد در برابر ازل ، ازل گذشته بي نهايت، ابد آينده بي نهايت بايد دانست كه انسان ها ازلي نبوده اند ولي ابدي خواهند بود ، يعني وجود انسان كه در ابتداي پيدايش مسبوق به عدم بوده است در آينده منتهي به عدم نخواهد شد . خداوند متعال در كتاب مقدس خود همه جا ابديت زندگي انسان ها خبر مي دهد ، درباره اهل بهشت مي فرمايد : « خالدين فيها ابدا » و درباره اهل جهنم مي فرمايد : « خالدين فيها ابدا » يعني انسان هاي بهشت و انسان هاي جهنم تا ابد هستند و هرگز براي آنها فنا و نابودي نخواهد بود .**

**ابد يعني زندگي بي نهايت و زندگي بدون آخر ، در مقابل ابد، اعداد هرچند كه زياد باشد لغو خواهد بود . زندگي ابدي انسان ها كه در آن تحول و تكاملي وجود ندارد از انتهاي كمال آنها شروع خواهد شد ، و تا ابد ادامه خواهد داشت زيرا : انسان ها كه در ابتداي خلقت خودشان ناقصند در مسير تربيت و تكامل در هر دوره اي به ميزان معين نقائص وجودي آنها برداشته مي شود و در مقابل كمالات به وجود مي آيد هر روز از جهل آنها كم و بر علمشان افزوده مي شود ، از ضعف و ناتواني آنها كاسته ، و بر قدرت و توانايي آنها افزوده مي شود. همين طور به تدريج در دوره سلطنت ائمه در تمام مراتب وجودي نقائص از آنها برداشته مي شود و همه انسان ها به انتهاي كمال مي رسند . اين كه مي گويند روز قيامت پنجاه هزار سال طول مي كشد يعني دوره تكامل انسان ها نه روز طلوع و غروب خورشيد .« تعرج الملائكة و الروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنه »**

**انتهاي كمال انسان وقتي است كه نقشه آفرينش عالم و آفرينش خود را بداند ، و بر حكمت جهان آگاهي كامل پيدا كند ، خدا را آن چنان شايسته اوست بشناسد ، و با خدا رابط مستقيم و بدون واسطه برقرار سازد، حالت لقاء الهي براي او حاصل شود تا اين كه انسان خود را در وضع و حالي ببيند كه با خدا رو به رو است . سؤال مي كند و جواب مي شنود و مشكلات خود را با خداي خود درميان مي گذارد و خداوند مشكلات او را برطرف مي سازد و حوائج خود را بدون واسطه در پيشگاه مقدس خدا عرضه مي دارد و خدا حوائج او را برطرف مي سازد. در اين حال انسان مي بيند كه خود و هر چه در اين عالم هست دانسته به طوري كه مجهول ندارد و اگر هم داشته باشد چون با آفريننده خود مربوط است در ضمن سؤالي و شنيدن جوابي مجهولات او برطرف مي شود .**

**از اين ساعت به بعد در وجود انسان تحول و تكاملي به وجود مي آيد و انسان در مكتب تعليم و تربيت الهي فارغ التحصيل مي شود. هر چيز را آن چنان كه هست و لازم است بداند مي داند. متصف به تمام صفات الهي و مجهز به اسماء اعظم خدا مي گردد ، نقائص از وجود انسان به كلي برداشته مي شود و از نظر الهي نقطه ضعفي در وجود انسان باقي**

**نمي ماند.**

**از اين حال به بعد ابديت انسان شروع مي شود. مدت ها، زمان ها، ساعت ها، سال ها و ماه ها و دهر ها و سرمدها به كلي در زندگي او لغو مي گردد ، لزومي ندارد كه براي انسان از نظر ادامه زندگي در حالات و تحولات، ابتدا و انتهائي معين شود و چون تحولي در وجود انسان پيدا نمي شود تعيين ابتدا و انتها در نظر او لغويت پيدا مي كند. او با يك چنين حالات و تجهيزاتي تا ابد به زندگي مشغول مي شود. در باره چنين افرادي خداوند متعال مي فرمايد: « خالدين فيها ابداَ » و از آن طرف عده اي از كفار هم در انتهاي كفر خبائث قرار مي گيرند به طوري كه آثار خير و آثار انسانيت به كلي از وجود آنها آنها برداشته مي شود ، متصف به صفات رذيله و صفات حيوانيت مي شوند ، به طوري كه نمي توانند حقيقت را درك كنند ، و نمي توانند بفهمند كه از اين حال و وضعي كه دارند وضع بهتر و زندگي عالي تر قابل تصور است و نمي توانند درك كنند كه آفريدگاري دارند و بايستي حق او را رعايت كنند .آن چنان به قهقرا رفته و پست مي شوند كه خداوند متعال هم از توبه و بازگشت آنها مايوس مي شود و درباره آنها مي گويد : « لقد حقت عليهم كلمة العذاب » و باز مي گويد : « صم بكم عمي فهم لا يعقلون »**

**چون كفر در وجود آنها ابدبت پيدا مي كند عذاب و مشقت هم براي آنها تا ابد ادامه دارد فنا و نابودي درباره آنها قابل تصور نيست . براساس تقسيماتي كه درباره زمان به عمل آمده در اولين آيه اين سوره خدا نام دهر را ياد آوري مي كند و مي فرمايد مدتي از زمان دهر بر انسان گذشته كه از او نام و نشاني نبوده است طبق تحقيقاتي كه به عمل آمده دهر نام زماني است كه در آن بشريت دست به گريبان موت و حيات است ، از طريق توالد و تناسل به وجود مي آيد و به وسيله مرگ از بين مي رود ، خداوند متعال در اين آيه مي فرمايد كه مدتي ازاين روزگار به نام دهر بر انسان گذشته كه نام و نشاني نداشته**

**است. در اين جا سؤالي بوجود مي آيد ، كه كسي بگويد مدتي كه انسان موجود نبوده اختصاص به دهر ندارد كه خداوند بگويد مدتي از دهر بر انسان گذشته بلكه از ازل و بدو خلقت عالم تا روز تولد موجود نبوده است پس بايستي خداوند در آيه بفرمايد كه از ازل و از بدو خلقت عالم روزگاري بر انسان گذشته كه در آن نام و نشاني نداشته است ، چرا يك چنين زمان عظيم نزديك به بي نهايت را رها كرده و فقط دوره توالد و تناسل و مرگ را يادآوري كرده است . در جواب اين سؤال مي گوييم زمان مربوط به انسان ها همان دوره است كه وسايل آفرينش آنها فراهم بوده و در حكمت خدا مقدر شده است كه خلق شده باشند ، پس انسان هايي كه از آدم و حوا بايستي به وجود بيايند مخصوص زمان بعد از آدم و حوا هستند . زمان هاي پيش از آدم و حوا به آنها ارتباطي نداشته است زيرا در حكمت خدا مقدر نبوده اند كه در آن زمان ها خلق شوند موجبات پيدايش انسان ها در آن زمان ها وجود نداشته است ، از اين جهت زماني را كه اختصاص به فرزندان آدم دارد خداوند يادآوري فرموده و گفته است كه مدتي طولاني از اين روزگار بر تو گذشته كه نام و نشاني از تو نبوده است ، در تفسير اين آيه شريفه حديثي از امام پنجم عليه السلام نقل شده كه مي فرمايد دراين آيه خدا نفي موجوديت از انسان نكرده بلكه نفي مذكوريت نموده يعني آيه دلالت مي كند كه انسان بوده و در ميان خلق مذكور نبوده ، زيرا از نظر قواعد ادبي حرف نفي قيد موضوع را از ميان بر مي دارد .در اين آيه خدا مي فرمايد كه انسان شيئي مذكور نبوده . شيئي موضوع است و مذكور قيد موضوع پس دلالت مي كند كه شيئي بوده ولي مذكور نبوده است .**

**آيه ديگر نظير همين آيه در سوره مريم نفي شيئيت از انسان مي كند ، و در واقع وجود انسان را سلب مي كند ، آن جا كه در سوره مريم مي فرمايد: اولا يذكر الانسان انا خلقناه من قبل و لم يك شيئاَ ) انسان به ياد نمي آورد كه پيش از اين او را خلق كرديم و خود چيزي نبود ، در اين آيه شريفي نفي شيئيت از انسان مي كند. البته در صورتي كه شيئي نباشد مذكور هم نخواهد بود ، و در آيه اول اين سوره ( هل اتي علي الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا ) نفي مذكوريت از انسان مي كند .**

**وقتي اين دو آيه را در برابر يكديگر قرار دهيم دلالت مي كند كه روزگاري انسان اصلاً سابقه وجود نداشته و شيئي نبوده و زماني هم شيئي بوده ليكن نام و نشاني از او در عالم نبوده است . حال در اثبات زماني كه شيئي نبوده و زماني كه شيئي بوده و مذكور نبوده حقايقي درباره خلقت انسان كشف مي شود كه از آن استنباط مي كنيم كه انسان و ساير موجودات، هستي نداشته و چيزي در عالم نبوده و بعد از آن خداوند اصل هستي آنها را به وجود آورده و در روزگار هاي بعد هستي آنها و اصل وجود آنها را به اين صورت ها درآورده است .**

**شايد اين دو آيه شريفه ناظر به كيفيت بطلان قول وحدت وجودي ها باشد ، كه مي گويند ذات و هستي انسان همراه ذات خدا از ازل بوده است ، و بعداً در طول مدت زمان آن موجود ثابت در علم خدا به اين صورت ظاهر شده است ، پس آنها مي گويند كه انسان از نظر تركيب و صورت حادث و از نظر ذات و حقيقت قديم است زيرا انسان مشتقي است كه مبدا اشتقاق او ذات مقدس خداوند متعال است و يا اين كه فرعي است كه از اصل وجود خدا ظاهر شده است ، پيدايش انسان را از اصل وجود خدا مانند پيدايش قطره از دريا مانند ظهور لمعات نور از منبع انوار مي دانند ، در اشعاري كه ناظر به اين حقيقت است مي گويند :**

**هستي به مثل مصدر مطلق باشد عالم همه اسم و فعل مشتق باشد**

**همان طوري كه افعال از مصدر جدا مي شوند جهان و انسان هم از هستي مطلق و از وجود مقدس خداوند متعال مشتق شده است .**

**روي اين مبناء انسان به اين صورت كه از مادر متولد مي شود حادث و بدون سابقه است ، وليكن از نظر وجود و هستي قديم است پيدايش انسان در آن صورت مانند پيدايش صنايع انسانيت از مصالح اوليه صنايعي كه انسان به دست خود مي سازد از نظر شكل و صورت و از نظر ترتيب هندسي حادث است ، ولي از نظر مصالح اوليه قديم است يعني پيش از حدوث، صورت بوده است. موجودات طبيعت هم از نظر صورت و ماهيت حادثند و از نظر ذات و وجود قديمند زيرا مانند قطره اي هستند كه از درياي وجود خدا ظاهر شده اند**

 **خداوند براي نفي يك چنين فرضيه هائي كه وحدت وجودي ها و فلاسفه يونان به وجود آورده اند در اين دو آيه شريفه انسان را در هر دو جهت يعني در پيدايش صورت و پيدايش ذات حادث مي شناسد .**

**اولين آيه در اين سوره شريفه ناظر به حدوث صوري انسانست در اين عالم و آيه سوره مريم هم ناظر به حدوث اصل وجود و حقيقت ذات انسانست پيش از حدوث صورت پس انسان در وجود اوليه و صورت تركيبي حادث است . انسان از وجود خدا جدا نشده و پيدايش انسان نسبت به وجود خدا مانند پيدايش قطره از دريا نيست بلكه مانند پيدايش وجود مصنوع به دست صانع است كه خداوند اصل صورت و مصالح اوليه وجود او را به اراده خود خلق فرموده ، بنابراين اين انسان از نظر مصالح اوليه و از نظر تركيب صورت و هندسه وجود حادث است .**

**آيه سوره مريم ناظر به حدوث اصل خلقت و مصالح اوليه وجود انسان و آيه اول اين سوره ناظر به حدوث هيكل و صورت انسان در اين عالم است ، كه خداوند متعال انسان را به اين دو حقيقت متوجه مي سازد تا بداند كه فقر محض است و احتياج به خالق خود دارد ، تا اين جا تفسير آيه اول سوره خاتمه پيدا مي كند و آيه دوم از چند جهت مورد بحث واقع مي شود .**

**اول خلقت طينت وجودي انسان و عناصر مختلفي كه در خلقت او به كار رفته است و فرق بين انسان و ساير مخلوقات از نظر تركيب وجود و هندسه آفرينش .**

**دوم موضوع تربيت و پرورش انسان و پيدايش كمالات روحي و فضائل انساني در مسير تعليم و تربيت و ارتباط تربيت و خلقت انسان به يكديگر و اثبات اين حقيقت كه تا انسان در خلقت مجهز و كامل نباشد تربيت كامل پيدا نمي كند و تا در مسير تربيت صحيح قرار نگيرد از خلقت وجود خودش نمي تواند استفاده كند. خلقت و تربيت ملازم يكديگر است .**

**در اين آيه شريفه بعد از آيه اول كيفيت تركيب وجودي انسان از عناصر و مواد مختلف بيان شده است . « انا خلقنا الانسان من نطفة امساج نبتليه فجعلنا سميعا بصيرا » خداوند متعال مي فرمايد كه ما انسان را از نطفه مخلوط به مواد مختلف آفريديم ، پس او را در معرض ابتلا و آزمايش قرار مي دهيم تا شنوا و بينا گردد و بعد از شنوايي او را به راه راست هدايت مي كنيم . عده اي از آنها هدايت مي شوند و نعمت ما را منظور مي دارند در نتيجه اطاعت مي كنند و عده ديگر كافر و ناسپاس مي شوند. در خلقت انسان عناصر مختلف پيش از هر چيز لازم است كه از تركيب روح با ماده بحثي شروع كنيم ، پس از آن عناصر مختلفي كه از اين تركيب به وجود مي آيد و آن عناصر يدكي هاي ماشين وجود انسان را تشكيل مي دهد به گفتگو مي پردازيم .**

**در خلقت وجود انسان دو تركيب از دو اصل به وجود آمده كه مي توانيم يكي از آن دو را تركيب ماهوي و تركيب ذاتي و ديگري را تركيب هندسي و شيميايي بناميم .**

**قسمت اول كه تركيب ذاتي و ماهوي انسان باشد موضوع بحث فلسفه و حكمت است و قسمت دوم موضوع بحث، علم طب مي باشد كه از تركيب آن عناصر و مولكول هاي مختلف مزاج و طبيعت و غرائز و عواطف به وجود مي آيد ، كه هركدام از آن غرائز مبدأ صفتي از صفات بد و خوب انسان واقع مي شود .**

**و اما بحث اول كه تركيب ماهوي انسان است بايستي بگوييم كه انسان از يك اصل و يك حقيقت بسيط به وجود نيامده بلكه انسان از اصول مختلف و حقايق متفاوت تركيب شده است . علم و حياتي كه در انسان به وجود آمده خاصيت عرضي و تركيبي اصول مختلف است ، و يكي از فرق هاي روشن بين علم و حيات در وجود انسان و خدا اين است كه علم و حيات در ذات خدا اثر ذاتي و در ذات خلق اثر تركيبي مي باشد ، اگر ما فرض كنيم كه انسان از يك حقيقت ساده و ماده بسيط آفريده شده در اين صورت بايستي بگوييم علم و حيات در وجود انسان مانند علم و حيات در وجود خدا خاصيت ذاتي است نه تركيبي و اگر بگوييم كه انسان از دو اصل و دو حقيقت به وجود آمده است با يكديگر كه تا وقتي تركيب آن دو اصل به حال خود باقي باشد علم و حيات هم به حال خود باقي است و اگر تركيب به هم بخورد و آن دو اصل از يك ديگر جدا شوند در نتيجه خاصيت تركيب آن دو كه همان علم و حيات است از بين مي رود و انسان به حال مرگ منتقل مي گردد. در حال حاضر بحثي كه از قديم الايام مورد مذاكره و گفتگوي تمام دانشمندان درباره خلقت انسان بوده، همين است .**

**آيا انسان همين بدن عنصري است كه تركيبي ار مواد مختلف و گوشت و استخوان است و يا اين كه علاوه بر اين بدن عنصري و گوشت و استخوان روحي هم با بدن انسان تركيب شده كه از تركيب روح و بدن حيات و نيرو در جسم انسان به وجود آمده است ، عده اي كه آنها را روحاني و الهي مي نامند عقيده دارند كه انسان مجموعه اي است از تركيب روح و بدن ، و عده ديگر كه ماديون طبيعيون عالم مي باشند عقيده دارند كه انسان همين بدن و جسم خالص است ، و سواي جسم و گوشت و استخوان چيز ديگري به نام روح با بدن تركيب نشده است .**

**حقيقت اين است كه روح و ماده دو حقيقت جدا از يكديگر هستند ، كه با يكديگر تركيب مي شوند ، و از تركيب آنها علم و حيات و قدرت در انسان به وجود مي آيد . براي اين كه اگر وجود انسان و ساير موجودات عالم تنها تركيبي از ماده خالص باشد ، و اصل ديگري به نام روح در ساختمان تن انسان به كار نرفته باشد ، انسان در حالات متضاد و متناقض قرار نمي گيرد و هرگز تغيير حالت و اختلاف صفت در انسان به وجود نمي آيد ، درست دقت كنيد مي بينم حالت متناقضي به نام موت و حيات و حركت و سكون و ضعف و قوه در وجود ما پيدا مي شود ، و در تمام اين حالت مختلف مواد تن و جسم ما به حال خود باقي است .يك جسم زنده را با جسم مرده مقايسه كنيد ، اين دو جسم از نظر تركيبات مادي و تشكيلات جسمي و بدني مساوي و مشتركند ولي در يكي از اين دو جسم صفات و حالاتي به نام علم و حيات و درك و شعور وجود دارد كه در جسم مرده چنين حالات و صفاتي پيدا نيست .**

**ما اگر بگوييم حيات و شعور از لوازم ذاتي و وجودي ماده و جسم است ، لازمه اين عقيده اين است كه در هر جا جسم و ماده وجود داشته باشد ، لوازم ذاتي آن كه روح و حيات است بايد به همراهش باشد . اگر انسان به دليل جسمانيت و ماديت زنده است ، هر جا جسمانيت و ماده باشد ، بايستي حيات و زندگي هم وجود داشته باشد ، وقتي كه دليل حيات جسمانيت است در هر جا دليل باشد مدلول هم بايد وجود داشته باشد .**

**مي بينم در انسان مرده و موجودات فاقد حيات و شعور ، دليل كه ماديت و جسمانيت است وجود دارد ولي مدلول جسمانيت كه حيات باشد پيدا نيست ، از طرفي انفصال دليل از مدلول مانند انفصال علت از معلول محال و ممتنع است ، مثل اين كه آتش باشد بدون حرارت و داغي و يا اين كه در هوا و اجسام شعاع خورشيد باشد بدون روشنايي. انفصال دليل از مدلول و ملزوم از لازم محال است . در اين جا امر داير مي شود بين دو چيز :**

**1ـ اين كه بگوييم حيات به دليل جسمانيت نيست بلكه پيدايش آن مربوط به علت ديگري است.**

**2ـ بگوييم در اين جا بر خلاف قاعده كلي و امتناع عقلي دليل از مدلول جدا شده ، و جسم لوازم ذاتي خود را كنار گذاشته است البته قضاوت دوم محال و بر خلاف قاعده است ، بطلان قضاوت دوم دليل صحت قضاوت اول مي باشد ، و اثبات مي كند كه حيات در بدن و عالم به دليل جسمانيت نيست بلكه اصل ديگري به نام روح و نيرو با ماده تن و بدن تركيب مي گردد ، و از اين تركيب حيات پيدا مي شود . امام عليه السلام در رد كساني كه منكر روح اند و مي گويند همه چيز از يك اصل به نام ماده پيدا شده است مي گويند : اگر اصل حيات بوده موت از كجا به وجود آمده ، و اگر اصل اول موت بوده حيات از كجا پيدا شده . يعني اگر حيات از لوازم ذاتي ماده باشد قابل انفصال از آن نمي باشد . همين طور شيخ الرييس ابوعلي سينا در كتاب شفا در رد كساني كه منكر روحند مي گويند : اگر ما بگوييم نفس و روح در بدن به دليل جسمانيت است تا وقتي كه جسمانيت هست بايستي حيات هم باشد ، چون اين دليل كه جسمانيت باشد در سنگ و اجسام ديگر موجود است بايستي مدلول هم كه نفس و حيات است موجود باشد .**

**اين كه ما مي بينيم بعضي چيزها جسمند حيات و روح ندارند و بعضي چيزها جسمند حيات و روح هم دارند، اختلاف ذاتي و داخلي بين جسم مرده و زنده برهاني است روشن بر اين كه حيات و روح خاصيت ذاتي جسم نيست بلكه اصل ديگري به نام روح كه سوا از جسم است منشأ حيات و ادراك مي شود و حال بحثي در اختلاف بين لوازم ذاتي و تركيبي.**

**دراين جا براي توضيح مطالب بالا در اثبات روح و جسم بررسي كوتاهي به وجود مي آيد كه هر چيز به دليل خود چيست و بدليل خارج از وجود خود چه مي شود .**

**عنوان مطلب ( كه ما به دليل خود چيستيم و به دليل خارج از ذات خود چه خواهيم بود ) همان بحث لوازم ذاتي شي ء و لوازم تركيبي آن مي باشد . آن چه از وجود انسان ها و اشياء ديگر كه در نظر آنها محسوس است و همه كس مي توانند ببينند و بدانند جسم و بدن آنها است كه تركيبي از مواد مختلف به شكل هاي متفاوت مي باشد . همه كس در عالم مي دانند كه تن و جسمي دارند كه از اجزاء مختلف و عناصر متفاوت تركيب شده است و مي دانند كه علاوه بر اين اعضاء و اجزاء ظاهر چيزهاي ديگري در وجود انسان هست كه غير قابل روئيت و غير قابل مشاهده است .**

**ما مي دانيم حيات و ادراك داريم ، عقل و دانش داريم مي دانيم و مي فهميم معلوماتي در وجود خود ذخيره كرده ايم اطلاعاتي داريم كه همه آنها را روي هم رفته معنويات در مقابل ماديات و روحانيات در مقابل جسمانيات مي گويند .**

**گاهي انسان به هر دو حقيقت به نام روح و بدن مجهز است هم از نظر تركيبات بدني سالم است ، و هم از نظر تركيبات روحي و معنوي ، و گاهي هم در يكي از اين دو اصل نواقص و مرض هايي به وجود مي آيد ، كه براي رفع آن نواقص طبابت ها و معالجاتي پيدا شده و براي هر يك از اين معالجات دكتر هايي به نام روحاني و جسماني پيدا شده اند . به همان اندازه كه از بدن انسان سرو صدا در عالم پيدا شده بحث ها و كتاب هايي نوشته شده است ، از روح و معنويات انسان هم بحث و كتاب هايي به وجود آمده است .**

**براي اين كه بدانيم مقتضيات حياتي و روحي انسان خاصيت ذاتي بدن است يا خاصيت تركيبي ، مي گوييم : هر صفت و خاصيتي كه از بدن قابل سلب باشد ، به دليل خارج از جسمانيت به وجود آمده ، و هر صفت و خاصيتي كه از جسم قابل سلب نباشد به دليل جسمانيت و ماديت در انسان و اشياء ديگر پيدا شده . صفات قابل سلب مانند دانايي و بينايي شعور و حيات و ادراك صفات غير قابل سلب مانند ابعاد حجم طول و عرض سنگيني و سبكي .**

**ما مي بنيم كه حيات و زندگي از انسان و حيوان قابل سلب است همين طور نيرو و قدرت بصيرت و شنوايي و دانايي همه اين ها از جسم انسان قابل سلب مي باشد ، و انسان نسبت به يك چنين خاصيت ها و مقتضيات در حالات مختلف قرار مي گيرد .**

**من مي دانم ، من نمي دانم . من مي توانم، من نمي توانم . من زنده ام، من مرده ام . در برابر اين صفات ، صفات ديگري هم غير قابل سلب است من جسمم داراي ابعادم حجم تن من طول و عرض من وزن من اين ها نيز صفاتي است كه با حفظ جسم و هيكل قابل سلب نيست .**

**آيا مي توانند با حفظ هيكل انسان جسمانيت و ماديت را از او بگيرند و با حفظ بدن ابعاد سه گانه طول و عرض و عمق را از او بردارند آيا مي توانند با حفظ جسم محدوديت و شكلي كه از لوازم جسمانيت است سلب كنند البته ممكن نيست زيرا : حدود در بدن همين طور وزن و جسم او همراه جسمانيت او به وجود آمده و همراه جسم و بدن او از بين مي رود ولي در برابر فرض بالا مي توانند با حفظ جسم و هيكل انسان روحيات و معنويات را از وجود او سلب كنند ، مي توانند بينايي و شنوايي را از او بگيرند ، مي توانند روح و حيات را از او دور كنند ، همين طور مي توانند نيرو و قدرت را از او بگيرند . اگر علم و حيات در وجود انسان نظير ابعاد سه گانه بدن از لوازم ذاتي جسم باشد ، يعني اين صفات به دليل جسم و تن در وجود انسان پيدا شده باشد همان طور كه محدوديت و جسمانيت از هيكل انسان قابل سلب نيست ، بايستي حيات و معنويت هم از هيكل انسان غير قابل سلب باشد ، زيرا لوازم ذاتي شيئي از هر شيئي غير قابل سلب مي باشد. آن چه قابل سلب است از لوازم عرضي و تركيبي به شمار مي آيد مثلاً نمي توانند روشنايي را از نور بگيرند و تاريكي را از ظلمت بردارند و رنگ را از رنگ سلب كنند ، زيرا نور به دليل خود روشناست و خود از خود قابل سلب نيست ، همين طور ظلمت و تاريكي به دليل خود تاريك است وليكن مي توانند يك جسم نوراني و رنگين را در نظر بگيرند ، رنگ و نور را از آن سلب نمايند. قابليت سلب نور از جسم نوراني دليل است كه جسم به دليل جسمانيت روشنايي پيدا نكرده بلكه آن روشنايي به دليل خارج از جسمانيت در جسم پيدا شده است .**

**اين كه مي توانند خصائص معنوي و روحي را از وجود انسان سلب كنند ، و نمي توانند محدوديت و جسمانيت را از وجود انسان بردارند ، برهاني است روشن ، بر اين كه روحانيت به دليل جسمانيت نيست ، بلكه روح و روحانيت به دليل خارج از جسمانيت ، و ماديت در انسان به وجود آمده است ، پس با اين دلائل مي گوييم روح و حيات خاصيت تركيبي مزاج و بدن است و براي پيدايش خاصيت تركيبي اجزاء مركب لازم است كه بايد پيش از تركيب وجود داشته باشد .**

**تا اين جا قسمت اول بحث كه تركيب ماهوي وجودي انسان است تمام مي شود و قسمت دوم كه تركيب مزاجي و شيميايي مواد و عنصر بدن است مورد بحث قرار مي گيرد .**

**مي گوييم تركيب دوم كه مورد بحث اين آيه شريفه است تركيبات مادي و عنصري مزاج و خلقت انسان است ، كه خداوند متعال مي فرمايد انسان را از نطفه اي آفريده ايم مخلوط به عناصر مختلف و متفاوت ،( انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج ) امشاج از آيه شريفه تفسير با خلاصه شده است مي فرمايد: نطفه از يك ماده ساده و بسيط به وجود نيامده است بلكه از مواد و عناصر مختلف و متفاوت ساخته شده. منظور از تركيب و اخلاط در اين آيه شريفه تركيب شيميايي و عناصري وجود انسان مي باشد زيرا اگر تن و مزاج انسان از ماده بسيط ساخته شده باشد يك اثر و يك خاصيت بيشتر ندارد پيدايش دو خاصيت و دو اثر از يك ماده ساده و بسيط ممكن نيست .**

**بطور كلي زوجيت و اختلاف ذاتي در تمام موجودات عالم طبيعت هست هر جه عناصر طبيعت با يكديگر بيشتر اختلاف داشته باشد خاصيت هاي بيشتري از آنها بوجود مي آيد مثلاً آب كه يك ماده سيال و بسيطي بيشتر نيست داراي يك خاصيت بيشتر نمي باشد . از آب ساده نمي توانند شربت ها و داروهاي مختلف به وجود آورند كه هركدام از آنها خاصيت مخصوص به خود داشته باشد مگر اين كه آب را با عناصر و مواد ديگر مخلوط سازند ، در اين صورت هر چه تعداد و اختلاف آن مواد و عناصر بيشتر باشد خاصيت هائي بيشتر و شربت هاي زياد تري از آب ها به وجود مي آيد .**

**اگر در عالم طبيعت موادي كه در ساختمان و خلقت نباتات و حيوانات به كار مي رود همه به يك خاصيت و به يك اثر باشد. از ذرات و مواد يكنواخت موجودات مختلف و حيوانات متفاوت به وجود نمي آيد . اين كه من مي بينم شكل و خاصيت گياهي يا گياه ديگر فرق مي كند ، همين مفتضيات و صفات وجودي يك حيوان با حيوان ديگر فرق دارد اين فرق و اختلاف مربوط به عناصر مختلفي است كه در خلقت آنها به كار رفته است .**

**تا امروز در طبيعت در حدود 104 عنصر پيدا كرده اند كه نباتات و حيوانات از تركيب آنها با يكديگر ساخته مي شود ، اگر يك عنصر در طبيعت بيشتر نبود يك نوع حيوان يا گياه بيشتر به وجود نمي آمد ، اين همه اختلاف در موجودات عالم طبيعت مربوط به اختلاف مواد است كه در خلقت به كار رفته است . در ميان موجودات عالم طبيعت تنها مخلوقي كه تركيبي از تمام مواد مختلف و عناصر متفاوت مي باشد ، همين انسان است و روي همين تركيب ذاتي و مزاجي مي تواند با تمام موجودات عالم طبيعت تماس بگيرد و از خاصيت مزاجي هر يك از آنها با خبر شود. حيواناتي كه در روي زمين هستند از خزندگان و چرندگان و پرندگان هركدام داراي يك يا دو خاصيت و دو اثر بيشتر نيستند ، هركدام از آنها مظهر صفتي از صفاتي هستند كه در انسان به وجود آمده است . حيوانات هركدام صفتي مخصوص به خود دارند كه روي يكنواخت بودن صفت و اقتضاي ذاتي خود از عالم حيوانات ديگر بي خبرند. گرگ ها مظهر صفت حرص مي باشند پلنگ ها مظهر صفت تكبر و تنفر و شيرها مظهر صفت حلم و شجاعت همين طور حيوانات ديگر هركدام داراي يك صفت و يك غريزه مربوط به خود مي باشند و نمي توانند اعمال و صفات يكديگر را تقليد كنند .**

**دراين ميان انسان مجموعه اي است از تمام صفات و غرائز و مقتضياتي كه در عالم نباتات و حيوانات بكار رفته است و باز از نظر روحانيت و عقل خود مي تواند مظهر تمام صفات و اخلاقي باشد كه در وجود فرشتگان و در وجود خداوند متعال پيدا مي شود .**

**موجودات عالم طبيعت از روحانيت و جسمانيت هركدام در ذات خود يك طينت و يا يك روحانيت بسيط مي باشند ، ورودي اين بساطت فقط واجد يك صفت و يك خاصيت اند .**

**مولا اميرالمؤمنين اشاره مي كند به صفات و اخلاق فرشتگان و مي فرمايد كه هر يك از فرشتگان برمبناي يك صفت و يك خاصيت به وجود آمده اند كه سواي همان صفت را نمي تواند از خود بروز دهند ، و در اين جا مي فرمايد : بعضي از آنها فقط به حال سجودند ، كه معناي ركوع نمي دانند ، بعضي از آنها به حال ذكر مخصوصي هستند كه با ذكر خودشان صفتي از صفات خدا را يادآوري مي كنند ، و از ساير صفات و اذكار ديگر خبر ندارند. همين طور در حديث ديگر مي فرمايد : خداوند در طبيعت فرشتگان فقط نيروي عقل به كار برده است ، آنها از خواص عالم ماده و عالم طبيعت خبر ندارند . در اين ميان تنها موجودي كه مي تواند از هر دو عالم به نحو كلي با خبر و با اطلاع باشد انسان است زيرا هم به خواص ماده و شهوت مجهز است و هم به خواص روح و روحانيت چون كه از هر دو طينت روحانيت و ماديت در وجود انسان به كار رفته است مي تواند از عالم هر دو طايفه روحانيت و ماديت با خبر باشد . پس در واقع انسان نسخه جامع عالم خلقت مي باشد و در واقع وجود انسان فهرستي است از آن چه در عالم كبير به وجود آمده نمونه هاي صفات خداوند متعال و نمونه هاي صفات فرشتگان و صفات حيوانات و نباتات و هرچه هست همه و همه در وجود انسان به كار رفته است . شايد اگر انسان بتواند صفحات وجود خود را ورق بزند و هر ماده و حرفي كه در وجود او به كار رفته است پيدا كند از همين راه و از طريق كشف نمونه هايي كه در وجود او به كار رفته مي تواند از آن چه در عالم خلق شده با خبر و آگاه شود . پس ما مي توانيم از اختلاف شكل و صفاتي كه در موجودات طبيعت مشاهده مي كنيم اختلاف مواد و مولكول ها و عناصري كه در خلقت و طبيعت آنها به كار رفته است كشف كنيم و از تعداد انواع موجودات عالم طبيعت مي توانيم به تعداد اشكال مختلفي كه در خلقت آنها به كار رفته است پي ببريم .**

**خداوند تبارك و تعالي آن چه از طينت هاي مختلف كه در طبيعت موجودات عالم به كار برده در طبيعت انسان به وديعه سپرده است اگر انسان را از نظر تركيبات مادي و روحي بخواهيم بررسي كنيم آن بررسي در سه مرحله به وجود مي آيد :**

**1ـ تركيب مادي و عنصري كه در اين آيه شريفه از آن به نطفه امشاج تعبير شده است .**

**2 ـ تركيب روحي و غرزي كه از آن تركيب صفات مختلف در وجود انسان پيدا مي شود و مبناي علم و عمل انسان است ، مانند تركيب علم با حلم سخاوت و مروت ، شجاعت و فطانت و سفانت. در يك حديثي امام ششم عليه السلام يكصد و پنجاه صفت بد و خوب به نام صفات عقل و جهل در وجود انسان مي شمارد و مي فرمايد پيدايش اين صفات مختلف از تركيب ماده روح و عقل با ماده جهل به وجود مي آيد .**

**انسان هاي خوب كساني هستند كه طبق مقتضيات مزاج در شعاع هدايت عقل فعاليت ميكنند و در نتيجه منصف به صفات انساني و ملكوتي مي شوند. انسان هاي بد فقط به اقتضاي جهل و مزاج فعاليت مي كنند و در نتيجه متصف به صفات انساني ملكوتي نمي شوند . انسان هاي بد فقط به اقتضاي جهل و مزاج فعاليت مي كنند .**

**3 ـ پيدايش علم به اسماء و صفات الهي. خداوند تبارك و تعالي در سوره بقره مي فرمايد : انسان را ساختيم و تمام اسماء را به او آموختيم ، اسماء فرشتگان از حقيقت آن بي اطلاع و بي خبر بودند. البته اين علم يعني علم به اسماء و صفات الهي در وجود انسان بعد از رسيدن به انتهاي تكامل مي باشد ، آن روز كه حالت لقاء الهي براي انسان حاصل شده و بتواند عظمت خداوند متعال را درك كند و با او رابطه برقرار نمايد ، در آن روز ولي كامل مي شود و مي تواند خليفه خدا در روي زمين باشد ، احكام و اوامر الهي را اجرا كند و بندگان خدا را مانند خداوند متعال اداره كند و تربيت نمايد در آن روز عالم به تمام اسماء و صفات خدا مي شود. انسان در اين مرحله از تركيب مجهز به سه خاصيت مي شود و از هر خاصيتي تكامل در او به وجود مي آيد .**

**اول خاصيت مواد و عناصر مختلف مانند حرارت برودت نرمي درشتي و امثال آن .**

**دوم خاصيت صفات حيواني و ملكوتي مانند غضب و شهوت و علم و حلم و لينت و خشونت و صبر و عجله و امثال آن .**

**سوم خاصيت صفات الهي ازقبيل اراده ، قدرت ، رحمت ، خلاقيت و رافت و امثال آن.**

**بروز و ظهور همه اين صفات و كمالات از تركيبات مادي و روحي متوقف بر احتياج و ابتلاء است كه خداوند در آخر آيه مي فرمايد : « نبتليه فجعلناه سميعاً بصيرا » از ابتلا به مواد و عناصر مختلف عالم اين همه علوم طبيعي و علم طب در عالم به وجود آمده است .**

**آشنايي به اين همه دوا و دارو و خواص نباتات و حيوانات و جمادات از طريق تركيب مادي و عنصري وجود انسان مي باشد . اگر خداوند متعال مواد مختلف تلخ و شور در ما نمي آفريد نمي توانستيم به مزه ها و خواص آنها آشنا شويم .**

**از طريق ابتلا به حرارت و برودت به اقسام برودت ها و حرارت ها و موادي كه منشأ حرارت و برودت است آشنا شديم از طريق ابتلا به آب ها و رطوبت ها به اقسام آب ها و رطوبت ها و مواد رطوبت زا آشنايي پيدا كرديم . پيدايش همين مواد مختلف در مزاج منشأ بروز صفات مختلف مي شود كه باز آن صفات مختلف راه عروج به صفات انساني ، و صفات انساني راه عروج به صفات الهي مي باشد .چنان كه از هيجانات حرارت و خون غضب و شهوت به وجود مي آيد اين غضب و شهوت در بدو امر پيش از كنترل شدن صفت حيواني مي باشد ، افراط در غضب و شهوت مايه پيدايش رحمت و عفت مي گردد و اين رحمت و عفت راه آشنايي به رحمانيت و رحيميت خدا مي شود .**

**رطوبت بدن منشأ پيدايش حلم و متانت مي شود. هيجان سودا و خشكي منشأ پيدايش عفت و پاكي از گناه و منشأ پيدايش نظم و حكمت مي گردد. شيريني ها منشأ پيدايش بشاشت و طلاقت وجه و زبان و تلخي ها مايه كنترل آن بشاشت و حسن خلق مي گردد .**

**به طور كلي مواد مختلف بدن صفات حيواني را پي ريزي مي كند و باز آن صفات حيواني به كمك نيروي عقل كنترل مي شود و از مهندسي صفات حيواني صفات انسان ظاهر مي گردد .**

**مثلاً طلب غذا و احتياجات مادي شما را وادار به كسب مشتهيات مي كند ، و اين كسب در شما ابتدا تجاوز و ظلم به وجود مي آورد كه صفت حيواني ناميده مي شود. نيروي عقل اين تجاوز و ظلم را مهار مي كند و از اين مهار شدن صفت عفت و عدالت به وجود مي آيد و باز آن عدالت و عفت شما را به صفات الهي انتقال مي دهد. به همين مناسبت و براي معرفي پايه هاي تكامل خدا خبر مي دهد كه شما را از نطفه مخلوط به مواد مختلف آفريدم و از طريق ابتلاء و احتياج در شما شنوائي و بينائي و علم و حكمت ايجاد كردم. اين است هندسه عجيب الهي كه توانسته است يك انسان خاكي را از عالم خاك به عالم ربوبيت انتقال دهد.( اين التراب و رب الارباب) در اين آيه شريفه خداوند متعال پيدايش شنوائي را (كه عبارت است از وصول به مرتبه حق و حقيقت ) نتيجه ابتلاء و آزمايش معرفي كرده است. مي فرمايد ما انسان را از نطفه مخلوط آفريديم ، او را در بوته آزما يش و امتحان قرار مي دهيم و به مقام شنوائي و بينائي مي رسانيم. منظور از شنوائي و بينائي در اين آيه و سايرآيات قرآن پيدايش معرفت به خدا و درك حقيقت است، زيرا مردمي كه در زندگي نمي توا نند عظمت خدا و حساب خلقت و آفرينش را درك كنند ، كور و كر شناخته شده اند. هرچند عالم به ماديات و خواص ماده باشند ، در اصطلاح قرآن شنوا و بينا فقط آن مردمي هستند كه حرف حق را از زبان خدا مي شنوند، و همه چيز را به اراده و مشيت خدا مربوط مي كنند.**

**موضوع جالبي كه در اين آيه جلب توجه مي كند ظهور شنوايي و بينايي در نتيجه ابتلاء است . خداوند متعال مي فرمايد : ما انسان را از نطفه اي كه مخلوط به تمام مواد و عناصر است خلق كرديم و او را در طريق تكامل به هر چيزي مبتلا مي سازيم ، و دنباله ابتلاء شنوايي و بينايي به وجود مي آوريم .**

**دو بحث در اين آيه شريفه جالب توجه است يكي ضرورت ابتلاء و ديگر پيدايش علم و حكمت در نتيجه ابتلاء و احتياج .**

**ابتلاء مصدر از باب افتعال از ماده بلا ـ يبلو در لغت به معناي كهنه شدن صورت اول آن شيئي است ، به زبان عربي حصيرهاي كهنه را مي گويند ( حصير بالية ).**

**استعمال اين كلمه در مورد ابتلائات و امتحانات بشر به اين مناسبت است ، كه حوادث روزگار موجودي ها از سرمايه هاي طبيعت را كهنه مي كند و از بين مي برد ، و به جاي آنها چيزهاي تازه اي به وجود مي آورد ، چنان كه دوران كودكي كهنه مي شود و دوران جواني مي آيد، همين طور روزگار جواني سپري مي شود و به دنبال آن پيري ظاهر مي گردد . بلا در عرف انسان ها عبارت است از حادثه اي كه سرمايه را از بين مي برد ، وقتي حادثه اي (مرض) سلامتي را از بين مي برد ، و يا حوادث ديگري مال و ثروت را نابود مي كند و يا اين كه نفوس را در معرض هلاكت قرار مي دهد ، پيدايش اين حوادث را بليات و ابتلائات مي نامند .**

**در حكمت خداوند تبارك و تعالي وجود بلا و مصيبت در زندگي انسان ضرورت دارد ، خداوند هر انساني را دوست داشته باشد تربيت مي كند و ترقي مي دهد ، و همه اين ترقيات منوط و مربوط به ظهور حادثه و بلا مي باشد .**

**دريك حديثي امام عليه السلام مي فرمايد : مثل مؤمن در مكتب تربيت خداوند مانند دو كفه ترازو است ، هر چه درجه ايمان مؤمن بالا برود بلا و مصيبت او افزوده مي گردد ، و هر چه مؤمن بيشتر در معرض بلا قرار گيرد ، ايمان و درجه او افزايش مي گيرد .**

**( مثل المؤمن ككفتي الميزان كلما زيد في ايمانه زيد في بلائه )**

**در آيات قرآن همه جا از ظهور بلا و ابتلاء در زندگي انسان خبر مي دهد آن جا كه مي فرمايد :**

**( ولنبلوتكم بشيئي من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الا نفس و الثمرات و بشر الصابرين )**

**آيه شريفه با قسم و لام تاكيد و نون تاكيد شروع مي شود ، كه مجهز به چهار تاكيد است كه اگر به فارسي ترجمه شود چنين است ، خدا مي فرمايد : قسم به جلالت خودم البته حتماً حتماً انسان مبتلي خواهم كرد . چنين جملاتي وقتي در قرآن استعمال مي شود كه خداوند يك چنين عملي را مي خواهد اثبات كند ، كه در حكمت خلقت و تربيت ضرورت دارد ، و قابل گذشت نيست ، در اين آيه شريفه مي فرمايد : پيدايش ابتلاء در زندگي انسان ضرورت دارد ، مي فرمايد: انسان را به ناامني و گرسنگي و فقر و ناداري و امراض و موت كودكان و فرزندان مبتلي خواهم كرد .منظور از ثمرات به دنبال نقصي كه در نفوس واقع مي شود مرگ فرزندان است .**

**خدا مي فرمايد: به انسان امنيت مي دهم و آن را مي گيرم و به جاي آن خوف به وجود مي آورم ، انسان را سير مي كنم و به دنبال آن گرسنگي به وجود مي آورم ، به انسان سلامتي مي دهم و او را به امراض مبتلا مي سازم. به انسان فرزند مي دهم و به دنباله آن فرزندان را كه ثمره زندگي هستند از او مي گيرم ، و در آخر آيه مي فرمايد . فقط و فقط كساني از اين ابتلائات نتيجه مي گيرند كه صابر باشند ، و از خط پاكي و انسانيت خارج نشوند . به طور كلي همه جا آيات و اخبار و حوادث عالم طبيعت از ضرورت و حتميت بلا و مصيبت براي انسان خبر مي دهد .**

**در اين جا لازم است كه روشن شود بلا چگونه و به چه دليل به وجود مي آيد ، و پس از آن نتيجه ابتلائات در زندگي انسان چيست ؟ آن چه در حكمت خداوند تبارك و تعالي براي انسان واجب است و ضرورت پيدا مي كند ، پيدايش معلومات و آشنائي انسان به موجودات عالم آفرينش ، و پيدايش ايمان و ارتباط به ذات مقدس خداوند متعال است كه نتيجه احتياج و ابتلاء است .**

**اين دو سرمايه كه يكي از آنها ايمان و ديگر علم است سرمايه حيات و ارزش ابدي و واقعي انسان مي باشد ، به ميزاني كه انسان از اين دو نعمت بزرگ ( علم و ايمان ) بهره مند باشد از نعمت هاي مادي و معنوي خداوند متعال بهره مند است ، و به ميزاني كه از اين دو نعمت كسر داشته باشد از ميزان استفاده و بهره برداري از نعمت هاي مادي و معنوي خدا كسري به وجود مي آورد .**

**قسمت اول پيدايش معلومات است از طريق برخورد و احتياج به حقايق موجودات عالم حاصل مي شود ، انسان بايستي به آن چه هست و به آن چه خدا آفريده آگاهي پيدا كند ، و راه استفاده و بهره برداري از نعمت هاي خداوند متعال را بداند . ما اگر بخواهيم از مناظر عالم اطلاع و آگاهي پيدا كنيم ، هر چه هست در معرض بينايي و روئيت ما قرار بگيرد ، بايستي آن چه هست از نزديك ببينيم. صحراها و بيابان ها را ببينيم ، كوه ها و جنگل ها را مشاهده كنيم ، اقسام نباتات و جمادات و حيواناتي كه در صحرا ها و كوه ها و جنگل ها هست و خدا آفريده از نزديك ببينيم هر يك از اين مخلوقات و موجودات نمونه از آثار قدرت خداوند متعال هستند. پيدايش علم و مناظر عالم و موجودات جهان از طريق ابتلاء و احتياج به وجود مي آيد .**

**خدا انسان را گرسنه و تشنه خلق مي كند و آب و روزي او را در كوه ها و بيابان ها مي آفريند ، گرسنگي و تشنگي عواملي هستند كه انسان را به كار و كوشش و صحرانوردي و كوه نوردي وادار مي كند ،. از طريق اين واداري مشقت و زحمت براي انسان به وجود مي آيد، و در نتيجه از موجوداتي كه خداوند متعال در صحرا ها و جنگل ها آفريده است آگاهي پيدا مي كند ، همين طور قسمت اعظم آثار قدرت خدا و نعمت هاي خدا در دريا و اقيانوس ها آفريده شده است .**

**اگر احتياج در انسان به وجود نمي آمد به سوي درياها حركت نمي كرد و در نتيجه از منافع و مناظر دريا بي خبر بود ، و قسمت مهمي از معلومات بلكه تمام آن را از دست مي داد همين طور براي آشنايي به خاصيت گياه ها و گوشت حيوانات و خاصيت مواد معدني و خوراكي آماده نمي شد .**

**خداوند متعال در انسان بيماري و مرض ها را به وجود مي آورد اگر انسان ها از ابتدا تا انتهاي زندگي از نعمت سلامتي برخوردار بودند و به آلام و امراض مبتلا نمي شدند ممكن نبود به خاصيت مرض ها در وجود خودشان آگاهي پيدا كنند ، انسان از طريق طب و طبابت معلومات عظيمي به دست آورده و از اين طريق در ميدان حيوانات خيلي عجيب تاخت و تاز نموده و اين همه آثار قدرت و عظمت خدا را در اين دو ميدان كشف و مشاهده نموده و از اين راه پي به عظمت و قدرت خدا برده است .**

 **اين همه معلومات كه از اين دو راه براي انسان به وجود آمده و در نتيجه آثار قدرت خدا و حكمت او را در**

**گياه ها و حيوانات كشف نموده از طريق ابتلاء به امراض و اشتياق به پيدايش سلامتي و صحت مزاج بوده است .**

**انسان از هفت راه و هفت طريق معلومات زيادي به دست مي آورد كه همه اين معلومات در نتيجه ابتلاء و احتياج است .از طريق حواس پنجگانه بينايي ، شنوايي ، لامسه و بويايي و هم از طريق حس ششم كه استدلال از محسوس به محوس ناميده مي شود و يا آن را واهمه و متخيله مي نامند ، و حس هفتم كه آن را قوه عاقله نام گذاري مي كنند .**

**در اثر فعاليت حس هفتم انسان از محسوسات به معقولات پي مي برد وجود خدا و فرشتگان و آينده را كشف مي كند همه اين معقولات از طريق ابتلاء و احتياج به دست مي آيد . اگر ابتلا و احتياج در عالم به وجود نمي آمد انسان مانند جمادات و نباتات به يك حال باقي مي ماند ،**

**ترقي و تكامل درزندگي او به وجود نمي آمد.**

 **پس براي پيدايش معلومات و براي آشنايي به اسرار عالم خلقت ابتلائات و احتياجات واجب و ضروري است و اما نتيجه دوم كه پيدايش ايمان و ارتباط به مقام قدرت الهي است نتيجه ابتلائات است .**

**اين جا براي تفكيك نتايجي كه از احتياجات و ابتلائات براي انسان به وجود مي آيد مي توانيم بگوييم كه كشف اسرار عالم طبيعت و آشنايي به حقايق جهان نتيجه احتياجاتي است كه در انسان به وجود آمده اما پيدايش ايمان و آشنايي به عظمت و قدرت خداوند متعال نتيجه ابتلائاتي است كه در زندگي انسان پيش مي آيد . احتياجات، علم و دانش بوجود مي آورد و ابتلائات براي انسان ايمان و حكمت مي سازد .**

**كساني كه براي تامين حوائج خود به تلاش و كوشش مشغولند همه جا سعي مي كنند آن چه را كه در زندگي محتاجند به دست بياورند . اگر موفقيتي حاصل كنند ، حوائج خود را تامين نمايند، براي آنها از طريق تلاش و كوشش در راه تامين احتياج علم و دانش به وجود مي آيد و از اين راه مي توانند به اسرار عالم طبيعت و هندسه عالم خلقت آگاه شوند .**

**چنان چه امروز مي بينيم و مي دانيم اين همه علوم و دانش از طريق احتياجات انسان به وجود آمده است. اگر احتياج نداشتيد كه از جايي به جايي حركت كنيد اين همه ماشين آلات و مركب هاي مسافرتي به وجود نمي آمد و انسان ها نمي توانستند آشنايي به هندسه و حساب پيدا كنند ، همين طور از طريق ارقام ديگري كه مورد احتياج بشر بوده است دانش هاي وسيعي به وجود آمده و ادامه دارد تا اين كه انسان را به مرز توحيد و ماوراء عالم طبيعت برساند. وليكن از اين راه براي انسان ايمان و حكمت به وجود نمي آيد و اگر هم به وجود آيد بسيار كم و ضعيف است و چه بسا تامين احتياجات و پيدايش استغناء و بي نيازي بيشتر انسان را از خداوند و مقصد دور مي كند و بيشتر حالات غرور و تكبر در انسان به وجود مي آيد . انساني كه در ابتداي زندگي خود به چندين هزار قلم از مصالح و اسباب زندگي احتياج داشته و اكنون به همه آنها رسيده است فكر مي كند هر چه بخواهد فوري وسايل حصول به آرزو در اختيار اوست لذا از اين حالت در خود احساس غرور و تكبر مي كند و خود را از خداوند متعال و حقيقت بي نياز مي داند خداوند در قرآن مي فرمايد : ( ان الانسان ليطغي ان راه استغني ) وليكن پيدايش ايمان و حكمت فقط و فقط در نتيجه ابتلائات است. لذا خداوند كساني را كه دوست دارد ، براي حصول به مقاصد ايمان و تكامل در زندگي آنها حوادثي به وجود مي آورد و در ضمن آن بندگان خود را مبتلي مي سازد .**

**ابتلا، از اين جا پيدا مي شود كه وقتي خداوند بنده خود را در حالي ببيند كه به ماديات و زندگي دنيا**

**علاقه پيدا كرده چنان علاقه و محبتي كه او را از ايمان و علاقه به خدا باز مي دارد و در دنيا متوقف مي سازد . آن مال و ثروت و نعمتي كه طرف علاقه و توجه و مايه ركود انسان است از او مي گيرد و بنيان هدف او را خراب مي كند در اين خرابي بنيان هدف، به خدا پناهنده مي شود و ايمان او قوت مي گيرد . اگر انسان حالت مال پرستي داشته باشد به مال دنيا محبتي پيدا كند كه در برابر محبت به خدا و آخرت قرار گيرد و يا اين كه محبت به زندگي و دنيا بر محبت به خدا بچربد در اين دو مورد مال و ثروتي كه طرف علاقه و محبت انسان است از او مي گيرد ، و چنين انساني به بلاي فقر مبتلي مي شود و همين طور محبت به مقام و و محبت به فرزندان انسان اگر مي خواهد مبتلا نشود بايستي در زندگي مواظب باشد ، كه هر چه دارد از نظر اطاعت خدا و رضاي او دوست داشته باشد ، علاقه او به دنيا و زندگي تابع علاقه خدا به دنيا و زندگي او باشد و خود را در دنيا مانند وكيل و مامور بشناسد تا در حكمت خدا واجب نگردد مال و ثروت از او گرفته شود .**

**انسان مومن وقتي به حادثه اي مبتلا مي شود به خدا پناه مي برد و آن پناهندگي ايمان و رابطه او را با خدا محكم مي سازد و از طريق همان ارتباط شنوايي و بينايي در انسان به وجود مي آيد . لذا در آيه شريفه مي فرمايد : « نبتليه فجعلناه سميعاً بصيرا » بنابراين مقدمات، احتياجات و ابتلائات دو عامل بزرگ براي پيدايش علم و ايمان و پيمودن راه تكامل مي باشد.**

 **در اثر احتياجات علم پيدا مي شود و در اثر ابتلاء معارف توحيدي بدست مي آيد زيرا ابتلاء در اثر نابودي ثروت و سلامتي به وجود آمده است ، تا اين كه انسان علاقه خود را از سرمايه موجود قطع كند و خدا را طرف علاقه قرار دهد و فكر خود را از پناهندگي به مال و ماديات به پناهندگي خدا انتقال دهد .**

**وصول به مقاصد ثروت و سلامتي و جاه و مقام اگرچه احتياج انسان را برطرف مي سازد و معلوماتي در او به وجود مي آورد ولي ممكن است آن مال و مقام ، سد راه تكامل او گردد و او را از معارف توحيدي و انساني باز دارد در اين صورت ابتلائات از جانب خدا براي او مقدر مي گردد و آن چه مايه توقف و ركود انسان از خط ايمان و تكامل است از او گرفته مي شود و به جاي آن عقل و معرفت و ايمان حاصل مي گردد .**

**ابتلائات براي كساني مقدر مي شود كه مي توانند حوادث زندگي خود را به خدا مربوط سازند به او پناهنده شوند اما كساني كه نمي توانند از حوادث به خدا پناهنده شوند و از ابتلا به حوادث در آنها تكاملي به وجود نمي آيد ، بلا و مصيبت براي آنها مقدر نمي شود زيرا اگر سرمايه موجود از آنها گرفته شود به جاي اين كه چراغ اميدشان روشن گردد به ياس و نوميدي دچار مي شوند و يا دست به كار نامشروع مي زنند ، ابتلائات براي كساني مقدر مي شود كه فقط و فقط ايمان داشته باشند .**

**آيه 3 : « انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا » در تفسير آيه سوم خداوند تذكر مي دهد كه ما انسان را بعد از پيدايش شنوايي و بينايي به راه راست هدايت مي كنيم و بعد از هدايت و راهنمايي ما ، انسان ها به دو دسته شاكر و كافر تقسيم مي شوند .**

**در اين آيه شريفه سه بحث جالب توجه است :**

**يكي آنكه هدايت الهي بعد از پيدايش بينايي و شنوايي است**

**دوم بحث هدايت تشريعي بوسيله پيغمبران و هدايت تكويني به وسيله اراده خداوند متعال واقع مي شود .**

**موضوع سوم به دنبال هدايت تشريعي كفر و ايمان ظاهر مي گردد و بعد از هدايت تكويني پيدايش كفر ممكن نيست . هر كس به اراده خدا هدايت شود حتماً به ايمان و انسانيت هدايت شده كه در اثر آن به بهشت مي رسد و هر كس به دعوت پيغمبران و راهنمايان ديگر هدايت شود ممكن است بعداً به راه كفر و يا ايمان برود. ايمان و هدايت او صد در صد قطعي نيست .**

**براي روشن شدن بحث اول بايد بگوييم : كه دعوت پيغمبران بعد از پيدايش عقل و شنوايي و بينايي مردم است يعني پس از آن كه ادراك و بصيرت پيدا مي كنند.**

 **تا انسان ها در وضعي قرار نگيرند كه خوب درك كنند و بفعمند، پيغمبران آنها را به دين خدا دعوت نمي كنند و اگر هم دعوت كنند قبولي دعوت آنها ممكن نيست .**

**در ظاهر شريعت اسلام انسان ها بعد از بلوغ مكلف به دين و انجام قرائض ديني مي شوند تا وقتي به حد بلوغ نرسيده اند تكليفي براي آنها نيست و ثواب و عقابي هم بر آنها نوشته نمي شود . در ظاهر قرآن بلوغ عبادتي پسران و دختران سن معيني درنظر گرفته شده است. چنان كه در رساله ها مي نويسند دختران در سن نه سالگي پسران در سن پانزده سالگي ولي در باطن قرآن و اسلام پسران و دختران در زماني مستحق ثواب و عقاب مي شوند كه موضوع ثواب و عقاب را درك كنند. زماني كه با عقل و علم خود دانستند چه عملي خوب است و خدا آن را امر كرده و چه عملي بد است و خدا آن را نهي كرده از آن زمان به بعد برخلاف علم و دانش اگر اعمال خوب را ترك كردند و مرتكب اعمال بد شدند حتماً محكوم به محروميت از ثواب و محكوم به عقاب خواهند بود.**

**در كتاب كافي احاديث زيادي وارد شده است كه خدا روز قيامت مردم را به ميزان عقلشان مجازات مي كند ، در اين آيه شريفه بحث بلوغ به سن براي قبول يا رد دعوت انبياء مطرح نيست بلكه بلوغ به عقل و دانش مطرح است كه خدا مي گويد بعد از پيدايش بينايي و شنوايي انسان را هدايت مي كنيم . نتيجه آن كه بعد از پيدايش شنوايي و بينايي خدا انسان را هدايت مي كند كه بعد از اين هدايت به دو دسته شاكر و كافر قسمت مي شوند.**

**در اين جا بحث دوم مطرح مي شود كه هدايت تشريعي به وسيله انبياء و هدايت تكويني به اراده خداوند متعال .**

**در آيه شريفه خداوند متعال تذكر مي دهد كه انسان ها پس از هدايت شدن عده اي شاكر به خدا مي شوند و عده ديگر به كفر مي گرايند در نتيجه دو قسمت مي شوند ، شاكر و كفور .**

**منظور از هدايت در اين آيه شريفه هدايت تشريعي است كه به وسيله پيغمبران انجام مي گيرد ،پيغمبران در تعليمات خود مردم را به نتايج كفر و ايمان مطلع مي سازند و آنها را به حقايق دين و احكام الهي آگاه مي كنند**

 **پس از اين آگاهي عده اي از مردم به دعوت خدا و پيغمبران احترام مي گذارند ايمان به خدا مي آورند و به وظايف ديني خود عمل مي كنند ، اين ها را شاكر و شكور مي نامند براي اين كه منظور دارند نعمت دين خدا را شكر نعمت دين را به پذيرفتن و عمل كردن به جاي مي آورند اما عده اي ديگر كه دين را بر خلاف مقاصد مادي خود مي بينند مخالفت مي كنند و مي كوشند تا به هر وسيله هست چراغ دعوت انبياء را خاموش كنند و مردم را در تاريكي جهل و ناداني قرار دهند تا بتوانند بار خود را به گردن آنها بگذارند و به اصطلاح مردم را استعار و استثمار نمايند. اين عده مردم كفور شناخته شده اند .**

**كفور مبالغه در كفر است يعني اين ها در كفر خود اصار ورزيده اند و با اولياء خدا مبارزه كرده اند . اگر منظور از هدايت در اين آيه شريفه هدايت تكويني الهي باشد پيدايش كفر بعد از هدايت الهي ممكن نيست .**

 **بر مبناي مطالب گذشته هدايت در سه مرحله انجام مي گيرد .**

**1 ـ مرحله دعوت به دين خدا**

**2 ـ مرحله تعليمات ديني به وسيله انبياء**

**3ـ مرحله راهنمايي توام با وصول به حقايق به اراده خداوند تبارك و تعالي .**

**مرحله اول : كه آن هم به وسيله انبياء و راهنمايان طريقه توحيد انجام مي گيرد. در واقع آدرسي است از راه دين و سعادت.**

 **پيغمبران در اين جا نشانه هايي هستند كه آدرس خوش بختي و ايمان خود را به ساير مردم مي دهند وقتي مردم مشاهده مي كنند ماموري از جانب خدا آمده و بر ساير مردم امتيازاتي دارد ، دعايش مستجاب مي شود و به وسيله او معجزه ظاهر مي گردد و به اراده خود به هر كاري توانا و موفق است در اين موقع افكار عموم به اين پيغمبر متوجه مي شود ، در اين جا مامور الهي بدون اين كه مضايقه اي داشته باشد و يا منتي بر سر مردم بگذارد آدرس راهي كه خود سالك آن راه بوده و مقامي كه خود به آن رسيده است به ساير مردم مي دهد .**

**كاري كه در اين مرحله از پيغمبر براي مردم ساخته است دعوت به دين است. او مي گويد خدا يكي است و خدا ديده نمي شود ، شما به وجود او اعتراف كنيد و به او ايمان داشته باشيد ، بعد از دنيا زندگي ديگري به نام آخرت خواهد بود كه در آن جا به نتايج اعمال خود مي رسيد ، در اين موقع يك سلسله احكام و دستورات براي مردم وضع مي كنند كه مردم با تمرين آن احكام به سوي دين حركت مي كنند . اين مرحله غير از تعليم حقايق دين است .**

**تعليم حقايق دين و توحيد و معارف الهي حالت جداگانه و بحث جداگانه اي مي باشد دعوت به دين مثل دعوت شاگردان به كلاس درس است كه تعليمات بعد از قبول دعوت و حضور در كلاس ظاهر مي شود .پيغمبران پيش از اسلام فقط مردم را به دين خدا دعوت كردند و دين را به مردم آدرس دادند ، ولي پيغمبر اسلام علاوه بر فتح باب دعوت به دين درهاي علم و دانش را هم به روي مردم گشوده علاوه بر دعوت به دين ، باب تعليمات حقايق دين و معارف الهي را باز كرده در نتيجه احكام خدا را با حكمت هاي آن بيان فرمود .پيغمبر اسلام ( ص ) و بعد از او ائمه اطهار عليه السلام هر يك به نوبه خود حقايق علمي دين اسلام را به مردم آموختند و افكار بشريت را به مصالح و مفاسد اعمال آشنا نمودند .**

**بعد از مرحله تعليمات دين و علوم آن نوبت به هدايت الهي مي رسد كه آن را هدايت تكويني مي نامند. هدايت الهي مخصوص كساني است كه اخلاص به خدا داشته باشند و هدف شان از انجام وظايف ديني فقط و فقط خدا باشد . كساني كه عظمت خدا را درك نموده اند و او را وسيله حصول به هدف ها و خواسته هاي خود قرار مي دهند ، چنين مردمي را خدا روشن مي سازد و حقايق عالم خلقت و طبيعت را به آنها نشان مي دهد ، براي اين عده بعد از هدايت الهي امكان گمراهي نيست ولي آن دو دسته اول كه مشمول دعوت و تعليمات شده اند ممكن است كه بعد از دعوت و تعليمات گمراه شوند ، زيرا تعليمات انساني فقط حقايق را تذكر مي دهد و نمي تواند حقايق را در اختيار انسان بگذارد وليكن هدايت الهي حقايق را به انسان مي دهد و آنها را در اختيار و تصرف انسان مي گذارد ، البته بعد از ظهور حقايق گمراهي ممكن نيست .**

**انبياء گذشته مردم را به دين خدا دعوت كردند ، پيغمبر اسلام و ائمه اطهار علوم حقايق ديني را به مردم آموختند ، خداوند بندگان خود را در كشف حقايق روشن ساخت و آنها را به واقعيت و طبيعت مربوط كرد تا راه و مقصد را ببيند و مشتاقانه به سوي مقصد حركت كنند .**

**هدايت انبياء مانند آدرس گنج است پس از آن كه مردم آدرس گنج را گرفتند ممكن است استخراج كنند و استخراج نكنند . تعليمات پيغمبر و ائمه اول بعد از آدرس گنج كميت و كيفيت استخراج و بهره برداري به ما مي آموزد .و اما هدايت خدا مثل اين است كه آن گنج را در اختيار شما بگذارد كه بعد از آن فقر ممكن نيست . در اخبار و احاديث مربوط به بداء وارد شده كه براي خدا درباره اشقياء بداء حاصل مي شود ولي براي سعداء بداء حاصل نمي شود .**

**بداء به معني تغيير مقدرات است معناي حديث اين است كه ممكن است خداوند مقدرات شقي را عوض كند ، و او را به سوي سعادت ببرد و اما ممكن نيست كه مقدرات سعيد را عوض كند ، و او را به راه شقاوت بر گرداند .**

**سعدائي كه امكان گمراهي براي آنها وجود ندارد كساني هستند كه به هدايت تكويني الهي روشن شده اند و مشمول توجهات و عنايات خاصه الهي قرار گرفته اند . اشقيائي كه مقدراتشان عوض مي شود و به سوي سعادت مي روند همان هايي هستند كه در اثر دعوت و تعليمات پيغمبران روش خود را تغيير مي دهند ، و دين خدا را قبول مي كنند ، پس از دعوت انبياء اگر در دين داري هدفشان خدا بوده و در عبادت اخلاص پيشه كنند فيض هدايت الهي شامل حال آنها مي شود ، و ايمانشان استقرار پيدا مي كند ، در اين صورت نور هدايت در وجود آنها خلق مي شود و صحب هدايت تكويني الهي مي شوند ، پس از اين هدايت براي آنها گمراهي ممكن نيست.**

**درآيه چهارم حالات كفار و نتايجي كه از كفر و گناه خود به دست مي آورند ، به نام سلسله هاي زنجير و غل هاي گردن و آتش هاي جهنم يادآوري مي كند و مي فرمايد : « انا اعتدنا للكافرين سلاسل و اغلالاً و سعيرا » . ما براي كفار سلسله ها و غل ها و آتش مهيا كرديم . سلاسل جمع سلسله نام زنجيرها و يا ريسمان هايي است كه به دست و گردن اسرا و محكومين مي بندند ، و آنها را به طرف زندان و يا ميز محاكمه مي كشانند .**

**اغلال هم جمع غل نام زنجيرهايي است كه دست ها و پاها را به گردن مي بندند ، و اگر زنجيري باشد كه دست ها و پاها را ببندد و به گردن متصل كند يك چنان زنجيري را جامعه مي گويند ، يعني تن انسان را مانند گلوله در يك جا جمع مي كنند . سعير هم نام است براي فوران آتشي**

**در شدت اشتعال و فوران قرار مي گيرد و خموشي نمي پذيرد آن را سعير مي گويند .**

**در اين آيه شريفه خداوند متعال حالات كفر و قيودات جهل و ماديت كه كفار خود را به آن بسته اند منعكس مي فرمايد و عاقبت كار و فعاليت آنها را كه پيدايش جهنم باشد گزارش مي دهد . بحث جالب در اين آيه شريفه و آيات ديگر همين است كه آيا ثواب و عقاب، نتايج ايمان و كفر است و يا مزد و جريمه اي است كه خداوند متعال در مقابل كار بندگان و گناه گناه كاران جعل نموده است .**

**در ابتداي مبحث مي گوييم كه ثواب و عقاب نتيجه اعمال است نه اين كه مزد و جريمه اعمال باشد .**

**مقدمتاً عرض مي كنيم كه مزد و جريمه اي كه به اعمال بد يا خوب تعلق مي گيرد ، غير از نتايجي است كه از اعمال بد و خوب پيدا مي شود مزد و جريمه خارج از عمل بد يا خوب است ولي نتيجه از اصل عمل به وجود مي آيد و مربوط به جعل جاعل نيست .**

**ممكن است عمل بدي انجام دهد و جريمه اي تعلق نگيرد و يا ازجريمه اي كه تعلق گرفته صرف نظر شود، همين طور ممكن است انسان عمل خوبي انجام دهد كه مزدي برآن عمل خوب معين نشود و يا بدون انجام عمل خوب مشمول يكي از نعمت هاي صاحب كار بشود مزدوران همين قدر مسئوليت دارندكه كاري انجام بدهند، روز را به شب برسانند و درآخر شب مزد كارخود را بگيرند آنها خود را مسئول نتايج كاري كه انجام داده اند نمي دانند .**

**صاحب باغي كه چند نفر كارگر استخدام مي كند و با آنها قرار مي گذارد كه در مقابل هر ساعت كار مزد مخصوصي به آنها بپردازد. وقتي كار روز آنها به شب منتهي مي شود ، حق دارند مزد خود را مطالبه كنند ، صاحب باغ نمي تواند بگويد درختهايي كه شما كاشته ايد معلوم نيست به ثمره برسد نتيجه اي داشته باشد. آنها مي گويند ما در مقابل كاري كه انجام داده ايم مزد مي خواهيم درخت هايي كه كاشته ايم به ثمره برسد يا به ثمره نرسد مربوط به ما نيست . در اين جا دو نفر مشغول كارند ، يكي صاحب باغ و ديگري كارگر . كارگر مزد خود را مي برد اما صاحب باغ نتيجه كار و ثمره درخت ها را مي برد كارگر خود را مسئول كميت و كيفيت كاري كه انجام داده است نمي داند ، لازم نيست كه توجه كند حتماً درخت خوبي و مرغوبي بكارد و درخت با ثمري باشد ، يا در آينده درخت ها را مراقبت و آبياري كند ولي صاحب باغ بايستي به تمام اين امر توجه داشته باشد ، درخت هاي خوب در زمين هاي مناسب و مرغوب بكارد و در آينده هم توجه داشته باشد كه از نظر كود و آبياري دقيقه اي غفلت نكند .**

**اعمال خوبي كه در آخرت ثواب مي دهد ، و مزدي كه نيكوكاران در مقابل اعمال خوب از خداوند متعال مي خواهند، آيا نظير مزد كار است و اين ها كارگر خدا بوده اند و دنيا هم كارگاه خدا بوده است ؟ يا از قبيل ثمره و نتيجه اي است كه از كار آنها به وجود مي آيد .**

**در اين جا صاحب عمل به منزله صاحب باغ و مالك نهال است ، حق او نتيجه و ثمره اي است كه از درخت ها به وجود مي آيد پس دنيا كشت گاه عالم آخرت است نه اين كه كارگاه خداوند متعال باشد . همين طور در طرف اعمال بد و گناه .**

**گاهي انسان مرتكب گناهي مي شود جريمه اي به گناه او تعلق مي گيرد مانند كسي كه دزدي**

**كند و در برابر، مجازات زندان و يا قطع دست براي او مقرر شود . زندان و يا قطع دست در اين جا جريمه اي است كه به گناه دزدي تعلق گرفته است . كفارات و حدودي كه در دين مقدس اسلام مقرر شده جرايم وكيفرهايي است كه به اعمال تعلق گرفته است. اگر عذاب خدا و عقاب عالم آخرت از نوع كفاره و جريمه باشد ، قابل عفو است و ممكن است انسان مرتكب گناهي بشود ، جريمه اي به گناهش تعلق نگيرد ، و يا از آن جريمه صرف نظر شود ولي اگر عذاب عالم آخرت نتيجه اعمال باشد مانند كسي كه دزدي كرده آبرو و حيثيت خود را هدر داده و شخصيت و انسانيت خود را كوبيده است و يا كسي كه مرتكب عمل منافي عفت مي شود نسل خود را ضايع مي سازد و آبروي خود را از بين مي برد ، در اجتماع و در نظر مردم منفور و متروك مي گردد .**

**آنها نتايجي است كه از عمل به وجود مي آيد. از جرائم مي شود صرف نظر كرد ولي از نتايج نمي توان**

**صرف نظر كرد مگراين كه از گناه دست بردارد و خود را تسليم خدا كند.**

**راننده اي كه بر اثر بي احتياطي و مخالفت با مقررات رانندگي تصادف كرده و براي خود و ديگران خسارت به وجود آورده ، اين خسارت قابل عفو و گذشت نيست زيرا جريمه عمل نيست بلكه نتيجه است . ثواب و عقاب اعمال نتايج اعمال است نظير تصادف در رانندگي و نظير درخت كاري و پيدايش ثمره . كساني كه خيال مي كنند ثواب و عقاب مزد و جريمه است كه به اعمال آنها تعلق مي گيردو بدون ترك گناه يا اقدام به عمل خير منتظر عفو خدا هستند و يا اميدوار به مزد و اجر الهي مي باشند، در اشتباهند. تنها راه وصول به نعمت هاي خداوند متعال و نجات از عذاب هاي دنيا و آخرت توبه از گناه و اقدام در كارهاي خير است .**

**بنابراين مقدمه انسان هايي كه به زعم خود گناه كاران امت را به حضور مي طلبند و جرائم گناه آنها را مي گيرند و از گناه آنها مي گذرند و همين اخذ جرائم و عفو را دليل ورود به بهشت مي دانند بي شك در اشتباهند زيرا عوارض و نتايجي كه از گناه به وجود آورده اند مانند فصاحت و رسوايي و يا بغض و كينه مظلوم از ظلم ظالم ، قابل عفو و اغماض نيست مگر با توبه كه معناي آن هم كشف عارضه و گناه و مراجعه به طبيب آسماني است يعني خدا ( انه يقبل التوبه عن عباده ) .**

**در اين جا سؤالي به وجود مي آيد و آن سؤال اين است كه اگر ثواب و عقاب نتايج اعمال باشد، همه كس بايد به اعمال خودشان اميدوار باشند و ارده خدا در اين كه به نيكان كمك كند يا از بدان بگذرد دخيل نيست ، در صورتي كه اراده خدا در ايجاد نتايج اعمال دخيل نباشد ، اين همه دعاها و نيازها و درخواست ها از خداوند متعال لغو مي شود با اين كه دعا و خواهش و راز و نياز به پيشگاه خداوند متعال و تبارك و تعالي قسمت اعظم دين را يا تمام دين را تشكيل مي دهد.**

**خداوند در آن آيه شريفه مي فرمايد : « قل مايعبوء بكم ربي لولا دعائكم » يعني اگر شما از خدا خواهش نداشته باشيد خدا هم به شما اعتنايي نمي كند. نظير اين آيه شريفه آيات ديگر درباره اهميت دعا و اين همه دعاهايي كه ازپيشوايان دين به ما رسيده مانند صحيفه سجاديه، و صحيفه علويه و دعاهاي مفاتيح الجنان و دعاهاي كتاب هاي ديگر . در صورتي كه ثواب اعمال نيكان نتايجي باشد كه از اعمال آنها به وجود مي آيد، ارتباط نتيجه عمل با عمل هم نظير ارتباط معلول با علت است كه قهراً در اثر پيدايش علت، معلول هم پيدا مي شود و اراده كسي دخيل نيست. پس دليل دعاها و عبادت ها چيست ؟ چرا انسان بايستي از خدا بهشت بخواهد ، حور و قصور بخواهد همين طور در طرف گناه .**

**در صورتي كه عذاب هاي دنيا و آخرت نتيجه كفر و گناه باشد ، و نتيجه هم قابل انفكاك از كفر نيست درخواست عفو و مغفرت از خداوند متعال لغو و بيهوده است.**

 **چنان كه ما آتشي روشن كنيم و از خدا بخواهيم كه حرارت آتش را از بين ببرد و معلول را از علت جدا سازد ، انفكاك معلول از علت محال است و قدرت خدا به محال تعلق نمي گيرد ، پس درخواست عفو و گذشت از نتايج كفر و گناه يعني چه ؟**

**آيات قرآن و احاديث آل محمد ( ص ) همه جا مردم را راهنمايي مي كند به اين كه از خدا درخواست عفو و مغفرت كنند و هم از خدا بخواهند كه آنها را مشمول لطف و كرم خود كند و از نعمت هاي دنيا و آخرت برخوردار نمايد . در پاسخ سؤال بالا مي گوييم كه ارتباط اعمال با نتيجه بر دو قسم است :**

**قسم اول اعمالي كه به صورت فعل از انسان صادر مي شود و سازندگي نتيجه به اراده خداوند متعال است**

**مانند نماز و عبادت.**

**قسم دوم اعمالي كه به صورت فعل و جنبش از انسان صادر مي شود پيدايش نتيجه هم به دست خود انسان است مانند ماشين سازي و خانه سازي. گاهي عمل انسان نظير تخم كاري و نهال كاري است و گاهي نظير نجاري و آهنگري .**

**عملي كه نظير تخم كاري و نهال كاري باشد ، به صورت فعل از انسان صادر مي شود ليكن عمل آمدن آن فعل كه همان سازندگي نتيجه باشد مربوط به عواملي خارج از اراده و عمل انسان است. ما نهال مي كاريم ولي خود نمي توانيم آن را بپرورانيم و به ثمر برسانيم ، فقط حركت و جنبش براي تخم كاري و نهال كاري به دست ما است كه آن را فعل مي گويند ليكن سبز شدن بذز و نهال و پرورش آن تا ظهور ثمره صد در صد به دست خدا و عوامل طبيعت است .**

**در اين جا مي توانيم بين فعل و عمل تفكيكي به وجود بياوريم و بگوييم كه آن چه از نوع جنبش و حركت است فعل مي نامند ، و آن چه از نوع سازندگي و پيدايش نتيجه است عمل مي گويند . عمل آهنگري و نجاري و ساير صنايع انساني با كشاورزي و نهال كاري خيلي فرق دارد .**

**نجاري و آهنگري صددرصد فعل و عمل به اراده خود انسان است بايستي خودش زحمت بكشد و عمل خود را به نتيجه برساند ، عوامل طبيعت و اراده خداوند متعال در ايجاد نتايج اعمالي مانند ماشين سازي و خانه سازي دخيل نيست . اعمال خير انسان مانند عبادت ها و انفاقات نظير تخم كاري و نهال كاري است كه صورت عمل به دست انسان و پيدايش نتيجه به اراده خداوند متعال است .**

**عبادت ها و دعاها و ساير اعمال خير ، انسان را آماده مي كند براي پذيرش لطف و عنايت خداوند متعال و در انسان قابليت و استعداد به وجود مي آورد ، تا براساس آن بتواند از فضل و عنايت خدا برخوردار شود . نماز و دعا ارتباطي با پيدايش بهشت و حور و قصور ندارد .**

**زندگي بهشت مانند زندگي دنيا صنعت و سازندگي است. كسي لازم است كه حور و قصور بسازد و باغ هاي پر ميوه اي ايجاد كند . نهرها از شير و عسل و شربت هاي گوارا جاري سازد ، و آن سازنده فقط و فقط خداوند متعال است ، چيزي كه اين جا در انسان لازم و واجب است ، پيدايش قابليت و استعداد براي قبول عنايات الهي مي باشد . كارهاي خير ما از قبل عبادت ها و خدمات اجتماعي در ما قابليت و آمادگي به وجود مي آورد تا بتوانيم از خدا خواهش كنيم و هم بتواند دعاهاي ما را مستجاب كند ، ليكن اعمال شر و كفر و گناه از قبيل نجاري و آهنگري است كه انسان گناه كار خود مي جنبد و مي كوشد و براي خود بلا و عذاب به وجود مي آورد مانند كسي كه آتش روشن كند و خود را با آن بسوزاند. وقتي چنين عذابي را به عوامل آن مربوط كنيم مي بينيم صد درصد به اراده و عمل گناه كار به وجود آمده است . و اما تقاضاي عفو و مغفرت در اين جا به معني اين است كه بعد از آن كه گرفتار نتيجه عمل شديم يا پيش از آن كه گرفتار شويم از خدا بخواهيم عذابي كه براي خود به وجود آورده و به آن مبنلا شده ايم از ما بردارد مانند كسي كه خود را مسموم كرده باشد ، و از طبيب بخواهد كه او را معالجه نمايد .**

**گناهكاران مانند مريض ها هستند كه خود مرض ها را بوجود آورده و به آن معذب شده اند. توبه به معناي رجوع كردن به خداوند متعال و تقاضاي معالجه امراض و رفع و دفع عذاب است ، پس دعاها براي اين است كه در ما آمادگي و استعداد به وجود بياورد و براي قبول عنايات الهي آماده كرده اند درخواست عفو و مغفرت هم به معناي مراجعه به دكتر براي معالجه آثار كفر و گناه است كه ما را معذب به عذاب ها نموده است . در نتيجه پيدايش ثواب در اثر اعمال خوب و پيدايش عذاب و عقاب در اثر اعمال بد با هم فرق دارد . اعمال خير از قبيل تخم كاري است كه جنبش و كار به اراده انسان و پيدايش نتيجه به اراده خداوند متعال است. اعمال بد از نوع آهنگري و نجاري است كه صد درصد به اراده انسان به وجود مي آيد و به نتيجه مي رسد .**

**پس قاعده اي كه در اول بحث مطرح شد و گفتيم كه ثواب و عقاب از نوع نتيجه است نه از نوع مزد و جريمه، كليت ندارد و شامل اعمال شر مي شود و شامل اعمال خير نمي گردد وليكن بعد از دقت و تامل باز هم مي توانيم بگوييم كه ثواب و عقاب در برابر اعمال بد و خوب درست از نوع نتيجه است و قاعده بالا كليت دارد و شامل بد و خوب مي شود .**

**زيرا مي دانيم كه اعمال خير مانند دعاها و عبادت ها در انسان لياقت و استعداد به وجود مي آورد تا در اثر آن لياقت مشمول فيض و عنايات الهي بشود . لياقت و استعداد از يك طرف نتيجه مستقيم اعمال خير است و از طرف ديگر وسيله اي است براي قبول فيض و عنايات خداوند متعال .**

**اگر اين قابليت و استعداد در انسان به وجود نيايد ، هرگز نمي تواند از لطف خداوند متعال استفاده كند. آن قدر كه از طرف جاعل قدرت و كمال براي ايجاد نتيجه لازم است در طرف مقابل هم آمادگي و استعداد براي قبول آن فيض لازم مي باشد.**

**جاعليت خداوند درست به ميزان قابليت انسان است نتايج مستقيم اعمال خير همين است كه ميزان قابليت ما را بالا ببرد ، تا در اثر آن قابليت جاعليت جاعل براي ما افزايش پيدا كند. ما اگر واجبات و مستحبات را ترك كنيم ، و به دنبال كارهاي خير نرويم قابليت و آمادگي براي قبول فيض خداوند متعال پيدا نمي كنيم در نتيجه دستگاه جاعليت و سازندگي خداوند متعال هم در باره ما تعطيل مي شود.**

 **نتيجه بحث اين است كه ثواب و عقاب نتايجي است كه از اعمال خير و شر بوجود مي آيد. عمل مانند علت و يا مانند آتش است نتيجه مانند معلول و حرارت آتش است .**

**اعمال شر يعني سازندگي بلا ها و عذاب ها و مبتلا كردن خود به آن بلاها و عذاب ها . اعمال خير يعني ايجاد استعداد و آمادگي براي قبول فيض تا در نتيجه فيض خداوند متعال شامل حال انسان بشود . در اين جا مي توانيم بگوييم كه اعمال خير و شر در دو جا نتيجه به وجود مي آورد .**

**اول سازندگي انسان و آماده كردن او براي نعمت ها و قبول آن ها .**

**دوم سازندگي عذاب ها و آمادگي انسان براي قبول آن ها . انسان هاي بد در اثر تمرين اعمال و افكار بد خود را آماده مي كند. براي قبول نتايجي كه از اعمال بد آن ها به وجود مي آيد ، يك نفر قاتل و يا دزد وقتي كه تصميم به قتل بي گناهي مي گيرد و يا دزدي مي كند در اثر همان تصميم و فعاليت فكر و روحيه خود را هم آماده مي كند براي كشته شدن و به زندان افتادن. همين طور اعمال خير انسان را آماده مي كند و روحيه انسان را پرورش مي دهد براي قبول فيوضات و بركاتي كه خداوند متعال به اراده خود آن را به وجود مي آورد.**

**لذا در آيات مربوط به بعثت پيغمبران و دعوت انبياء خداوند مي فرمايد : من از جنس خود شما پيغمبري مبعوث كردم تا آن پيغمبر كتاب و آيات را به شما تعليم دهد ، و دل شما را از گناه و آلودگي پاك كند و در اثر اين تعليم و پاكي خداوند بتواند نعمت خود را براي شما تمام و كامل گرداند . پس همه چيز از بدي ها و خوبي ها در پناه علم و عمل به وجود مي آيد همان طوري كه بدكاران اگر دست از بدكاري بردارند ، نتايج بد براي آنها به وجود نمي آيد نيكوكاران هم اگر دست از نيكوكاري بردارند نتايج خوب و زندگي عالي براي آنها پيدا نمي شود. به جز پيمودن راه علم و عمل چاره اي براي رسيدن به مقصد و موفقيت وجود ندارد . محرمات و مكروهات راه وصول به نتايج بد واجبات و مستحبات راه وصول به نتايج خوب است اگر در راه متوقف شديد و يا برگشتيد به مقصد نخواهيد رسيد .**

**در اين آيه مورد بحث خداوند متعال مي فرمايد : كه ما براي كفار غل ها و آتش ها مهيا كرديم كه مجبورند خود را با آن غل ها مقيد كنند و آن آتش ها برافروزند . نظر به اين آيه شريف آيات بسيار در قرآن به همين مضمون نازل شده است .**

**در سوره يس آيات اول سوره مي فرمايد ما رو به روي كفار در طريق به سوي هدف سدي بسيار محكم ساخته ايم كه نمي توانند پيشرفت كنند ، همين طور در طريق برگشت سد بسيار محكم به وجود آورده ايم كه نمي توانند از راه كفر خود برگردند . غل ها و زنجيرهاي گراني به گردن آنها انداخته ايم و دهانه به دهان آنها زده ايم . باز در آياتي ديگر مي فرمايد دل آنها را مهر زديم ، گوش آنها را كر و چشم آنها را كور نموديم نيروي فهم و دانايي از دل آنها گرفته ايم نمي توانند ببينند و بشنوند و نمي توانند بفهمند و نمي توانند از راه كفر و ضلالت برگردند . مضمون تمام اين آيات دلالت مي كند بر اين كه كفار در راه كفر خود قدم برمي دارند و نمي توانند از طريق ضلالت برگردند مانند اسبي كه دهانه زده اند و ريسمان به گردنش بسته اند و او را به جايي مي برند از خود اختياري ندارد كه راه رفته را برگردد يا در جاي خود متوقف شود .**

**اگر خداوند در طريق تكامل و ترقي كفار سدي ساخته است و هم در طريق برگشت آنها از راه كفر سدي به وجود آورده است غل و زنجير به گردن آنها انداخته پس آنها مجبورند در راه كفر خود گام بردارند و هرگز نمي توانند از طريق كفر و گناه برگردند .**

**معناي غل و سد ها و آتش هايي كه خدا براي كفار معين كرده است چيست؟ اگر كفار مجبور به كفر هستند پس خداوند متعال به آنها ستم مي كند كه آنها را به راه كفر مي برد و به جهنم مي اندازد و اگر مجبور به كفر و گناه نيستند چرا دراين آيات خدا مي فرمايد غل و زنجير به گردن آنها انداخته ايم و آنها را به سوي جهنم مي كشيم. شنوايي و بينايي را از آنها گرفته ايم تا نبينند و ندانند .**

**در جواب همه اين اشكالات مي گوييم كه ما انسان ها را از نظر فعاليت در راه حق و يا باطل مي توانيم به سه قسمت كنيم .**

**اول، انسان هاي متوقف و بدون هدف. كساني كه در زندگي هدفي ندارند و آزادانه فعاليت نمي كنند و اگر هم به كاري مشغولند از نظر اين است كه دراستخدام ديگران قرار گرفته و در راه وصول به هدف ديگران مستهلك شده اند ، چنان كه اگر در حزبي نباشد و براي ديگران و زير دست ديگران نباشند دست از كار و كوشش مي كشند .**

**دوم، انسان هايي كه هدف عالي ايماني و الهي دارند و مي كوشند تا خود را به مقاصدي برسانند كه خداوند متعال آنها را به سوي آن مقاصد دعوت كرده است ، و از راهي مي روند كه خداوند آنها را به آن راه راهنمايي نموده. هدف آنها حق و حقيقت و زندگي در عالم آخرت است .**

**دسته سوم انسان هايي كه هدف ايماني و الهي ندارند و مي كوشند خود را به مقاصد مادي و مشتهبات نفساني از قبيل مال و ثروت و جاه و مقام برسانند ، اين ها در راه وصول به هدف مي كوشند و ديگران را**

**در راه هدف خود استخدام مي كنند .ثروت و قدرت به دست مي آورند و سلطنت مي كنند .**

**اين حقيقت را مي دانيم كه هر انساني براي وصول به هدف خود كوشش مي كند. هدف هر انساني براي او آخرين مقصد در طريق كوشش و فعاليت است . هيچ كس نمي تواند ماوراء مقصد و مسكن خود را ببيند و از مقصد به آن طرف عبور كند . هدف ها بر انسان ها حاكميت و حكومت دارد. هر انساني اسير هدف و مقصد خود مي باشد .**

**در اين جا ما مي توانيم هدف هر انساني را سدي محكم در راه عبور به ماوراي هدف بشناسيم و مي توانيم هدف هر انساني را مانند غل و ريسماني بدانيم كه به گردن او افتاده و به سوي خود مي كشاند انسان ها هرگز نمي توانند از طريق به سوي هدف برگردند و براي وصول به ماوراء هدف فعاليت كنند .**

**هدف هاي معنوي مانند خدا و زندگي آخرت در ماوراء هدف هاي مادي و زندگي دنيا قرار گرفته**

**است همان طور كه شهرهاي دور تر آن طرف شهرهاي نزديك تر است هر كس بتواند به مقاصد معنوي برسد و خدا را هدف خود قرار دهد، بايستي از دنيا و پيروي هوي بگذرد . اگر انسان نخواهد خدا و آخرت را هدف قرار دهد حتماً دنيا و ماديت را هدف قرار داده است و همان طور دنيا و ماديات سدي محكم در راه حركت او به سوي خدا مي شود و هم سدي محكم در راه برگشت او از طريق فعاليت قرار مي گيرد ، سدي است كه خودش انتخاب نموده و غل و زنجيري است كه خودش به گردن خودش انداخته است .**

**درست دقت كنيد هدف شما در زندگي حكومت كامل دارد مثلاً هدف شما رسيدن به مال و ثروت است ، مال و ثروت شما را به سوي خود مي كشد حركت مي دهد مي برد و مي آورد و آسايش و راحتي را از شما سلب مي كند. هدف بر شما حاكميت مطلق دارد مانند غل و زنجير به گردن شما افتاده و شما را مي كشاند و به سوي خود مي برد و رها نمي كند تا بتوانيد از راه به سوي آن برگرديد و جلوي ديد و فكر شما به صورت سدي محكم در آمده و نمي گذارد ماوراء هدف خود را كه خدا و معنويت است مشاهده كنيد اين است غل ها و زنجيرها .**

**مولا اميرالمومنين علي عليه السلام زندگي دنيا را در راه بسوي آخرت به عينك تشبيه ميكند مي فرمايد اگر زندگي دنيا را مانند عينك به چشم خود زدي مي تواني به وسيله آن دنيا و آخرت را ببيني و خدا را هدف خود قرار دهي . در اين صورت زندگي دنيا تو را بينا مي كند و به هدف عالي انساني مربوط مي سازد . اگر زندگي دنيا را مانند عينك جلوي چشم خود گذاشتي و فقط به دنيا نگاه كردي مانند انساني هستي كه فقط به عينك نگاه مي كند و به جز عينك خود چيزي را نمي بيند در اين صورت دنيا را مي بيني و همين دنيا حجاب عالم آخرت مي شود . پس غل ها و زنجيرها و سدهاي محكم هدف هايي است كه انسان ها براي خود انتخاب كرده اند نه اين كه عواملي باشد كه خدا به وجود آورده باشد .**

**ممكن است در اين جا مسائلي به وجود آيد كه شايد خلاف اعتقاد مسلمان ها باشد و آن مسائل اين است كه اگر منظور از اين غل و سلاسل همين دنيا و هدف هاي مادي آن باشد اين غل و زنجير ها عذاب حساب نمي شود با اين كه در اين آيات خداوند از عذاب هايي كه براي كفار مهيا كرده خبر مي دهد پس چگونه هدف هاي مادي دنيا غل و زنجير به گردن كفار است با اين كه از آن رنج نمي برند و براي آنها عذاب شناخته نشده است .**

**جواب اين است كه خداوند در سوره يس خبر مي دهد كه اين غل و زنجيرها در زندگي دنيا براي آنها به وجود مي آيد زيرا خدا مي فرمايد رو به روي آنها و پشت سر آنها سدي قرار داده ايم نمي توانند به سوي حق برگردند و هم درگردن آنها غل قرار داده ايم و دهانه به دهان آنها زده ايم نمي توانند ايمان بياورند .**

**به دليل جملات آخر كه مي گويد ايمان نمي آورند ، در همين دنيا چنين حالاتي براي آنها پيدا مي شود . ثانياً غل و زنجير را به گردن محكم مي اندازند تا او را به سوي عذاب و محاكمه بكشند نه اين كه با آن غل ها محكوم را عذاب كنند چه اين كه هدف هاي مادي دنيا هم براي آنها عذاب بزرگي مي باشد كه آنها را رنج ميدهد، پس منظوراز اين غل ها و سلسله ها هدف هاي مادي دنيااست كه آنها را بسوي عذاب و محاكمه آخرت مي كشد و عاقبت درجهنم حبس ميكند و اين غل و زنجير ها از نظر اين كه هدف هاي دنيوي است خود آنها بوجود آورده اند و از نظر اين كه دنيا و مناظر مادي آن را خدا آفريده مثل اين است كه خدا غل ها را به گردن آنها انداخته است زيرا اگر لقمه و طعمه نبود آنها هم اسير دنيا نمي شدند پس خدا اين غل و زنجير ها را خلق كرده و آنها به گردن خود انداخته اند و دنيا را سد پيشرفت آخرت و انسانيت خود قرار داده اند.**

**به دنبال آيه مربوط به كفار خداوند آيات مربوط به اهل ايمان را يادآوري مي كند و مي فرمايد : نيكان و نيكوكاران از شربت هايي استفاده مي كنند ، و از جام هايي مي نوشند كه به طبع و خاصيت كافور است . آن شربت ها از چشمه هايي بدست مي آيد كه بندگان خدا خود آن چشمه ها را مي جوشانند و آب آن را جاري مي سازند ، آنها بندگاني هستند كه به نذر خود وفا مي كنند و از روزي كه شر و بلاي آن روز بالاي سر مردم در طيران است مي ترسند .**

**خوراك شبانه روزي خود را با اين كه خيلي دوست مي دارند ، و مورد احتياج آنها است ، به مسكين و يتيم و اسير مي بخشند و در اين بذل و بخشش هدفي جز رضاي خدا ندارند .**

**مي گويند ما از روزگاري مي ترسيم كه قيافه آن براي مردم خيلي زشت و خشمگين است. خداوند متعال آنها را از شر آن روز نگه مي دارد و آنها را به طراوت و سرور مي رساند و در مقابل صبري كه داشته اند به بهشت و لباس هاي حرير مي رساند . درآنجا بر تخت هاي سلطنتي تكيه مي زنند در هواي معتدل خارج از سرما و گرماي زياد سايه لطف خدا را به آنها نزديك است شاخه هاي پر ثمر بهشت در اختيار آنها است .**

**« ان الا براو يشربون من كاس كان مزاجها كافورا ، عينا يشرب بها عباد الله يفجرونها تفجيرا ، يوفون بالنذر و يخافون يوما كان شره مستطيرا و يطعمون الطعام علي حبه مسكينا و يتيما و اسيرا ، انما نطعمكم لوجه الله نريد منكم جزا و لا شكورا، انا نخاف من ربنا يوما عبوسا قنطريرا، فوقهم الله شر ذلك اليوم ولقيهم نضره و سرورا و جزا هم بما صبروا جنه و حريرا ، متكئين فيها علي الارائك لايرون فيها شمسا و لا زمهريا و دانية عليهم ظلالها و ذللت قطوفها تذليلا ».**

**همه اين آيات در شان مولي اميرالمومنين علي عليه السلام و حضرت زهرا سلام الله عليها و فضه خادمه نازل شده است . اولين كساني كه عملي انجام دادند و آن عمل موجب شد كه اين آيات به عنوان تقدير از عمل خير آنها و صفت خوب آنها نازل شود همان سه نفر بودند .**

**در تاريخ اسلام مشهور است كه يك روز حسنين عليه السلام مريض شدند دراين جا پدر و مادر فضه خادمه نذر كردند كه اگر كودكان بهبودي حاصل كنند ، سه روز روزه بگيرند ، خداوند در مقابل نذر آنها به كودكان سلامتي بخشيد ، آنها روزه خود را شروع كردند مقداري نان براي افطار خود تهيه نمودند ، كه بهتر و بيشتر از آن نداشتند، همين كه خواستند افطاركنند مسكيني درب خانه آمد ، درب را كوبيد و گفت من گرسنه ام و شما اهل بيت عصمت و طهارت هستيد مرا سير كنيد ، حضرت علي و حضرت زهرا عليه السلام سهم نان خود را به آن مسكين بخشيدند فضه خادمه هم تبعيت كرد. آن شب را به گرسنگي خوابيدند و فردا را روزه گرفتند و باز در هنگام افطار كه غذايي آماده كرده بودند كه تناول كنند يتيمي در خانه آنها را كوبيد غذاي خود را به يتيم بخشيدند آن شب را هم گرسنه خوابيدند و فردا روزه گرفتند براي شب سوم هم آن جريان تكرار شد غذاي خود را به اسير بخشيدند گرسنگي آنها به نهايت رسيد و بي طاقت شدند. مشهور است كه مائده بهشتي بر آنها نازل شد و جبرئيل پيغمبر اكرم صلي الله را از واقعه با خبر كرد و اين سوره هم در تقدير عمل بي سابقه آنها هم نازل شده است . در اين آيات نكاتي كه ممكن است از نظر علمي مورد توجه قرار گيرد چند فقره است .**

**يكي از آن نكات آيه مربوط به شربت هاي بهشت و طبيعت آن شربت ها است و ديگر آيات مربوط به اخلاص اهل بيت عصمت از نظر خدمات اجتماعي و اما قسمت اول در وصف شربت هاي بهشت در همين سوره دو آيه نازل شده كه در يكي از آنها مي فرمايد: طبيعت آن شربت ها به طبيعت آن كافور است و در آيه ديگر مي فرمايد: طبيعت آن شربت ها به خاصيت زنجبيل است .**

**علماء و مفسرين در تفسير اين دو آيه و خاصيت شربت ها مطالب مختلف و متنوعي ذكر كرده اند از آن جمله فرموده اند لذت يك شربت كامل اين است كه براي مزاج هاي گرم و پر حرارت طبيعت آن سرد باشد ، و برعكس براي مزاج هاي سرد طبيعت آن گرم باشد لذا گفته اند براي حروري مزاج ها خداوند شربتي به مزاج كافور مي آفريند كه طبيعتاً سرد است و براي مزاج هاي سرد شربتي به خاصيت زنجبيل خلق مي كند كه طبيعت آن گرم است .**

**ديگر اين كه كلمه « بها » را در جمله يشربون بها به منها تفسير كرده اند ، و گفته اند( يشربون منها) يعني ازآن چشمه ها مي آشاميد در اين كه ملاك پيدايش لذت ها و خاصيت ها مربوط به اختلافي است كه بين غذا و ملاك انسان است شبهه اي نيست اگر تشنگي پيدا نكنيم آب ها براي ما گوارا نمي شود همين طور اگر گرسنه نباشيم غذاها براي ما لذت ندارد ، پيدايش شهوت و اشتها مربوط به كمبود موادي است كه به وسيله شربتها و غذاها در مزاج انسان تامين مي شود. اگر مزاج به سردي نگرايد احتياجي به حرارت پيدا نمي كند و اگر به داغي نگرايد غذا ها و شربت هاي سرد براي ما لذت ندارد. به همين ميزان هرچه اختلاف بين شربت ها و غذاها با مزاج انسان بيشتر باشد شربت و غذا لذت بيشتري دارد هر چه اختلاف كمتر باشد لذت كمتر و اگر اختلاف به صفر برسد لذت شربت و غذا هم به صفر مي رسد البته منظور از اين اختلاف وجودي و عدمي است يعني بودن حرارت و نبودن نه اختلاف تضادي مانند اختلاف آب و هوا در تاريخ اسلام آمده كه يك روز عده اي از يهودي ها خواستند بعضي از مسلمانان را در ايمان به بهشت و لذائذ آخرت سست كنند. آنها ديدند كه مسلمانان به طمع خرماها و شربت هاي بهشت فداكاري عجيبي از خود نشان مي دهند با آنها تماس گرفتند و گفتند در بهشت لذائذ مادي مانند خرما و انگور وجود ندارد هر چه هست لذائذ روحانيت است كساني كه معرفت به خدا دارند لذت قرب و مقام دارند وكساني كه معرفت به خدا ندارند همان دوري و بي معرفتي براي آنها جهنم است به مسلمان ها وانمود ساختند كه در بهشت حور و قصور و شراب انگور وجود ندارد هر چه هست روح و لذائذ روحاني است .**

**مسلمان ها كه تحت تأثير اين تبليغات قرار گرفتند و كمي در عقايد خود سست شدند خدمت حضرت رسول ص آمدند عرض كردند يا رسول الله ، يهودي ها از كتاب خودشان چنين مي گویند**

**كه در بهشت شربتي وجود ندارد هر چه هست لذت علم و معرفت است . حضرت فرمود به خدا قسم يهود دروغ مي گويد ، خداوند اشتهاي هر انساني را در بهشت صد برابر اشتهاي قوم عاد قرار مي دهند كه هريك از آنها صد برابر از ساير مردم بيشتر اشتها داشته اند ، در نتيجه اشتهاي هر يك از شما در بهشت به ميزان هزار برابر اشتهاي معمولي مي شود تا لذت شما از غذا و نكاح هزار برابر شود خداوند به هر كاري قادر و توانا است بنابراين لذائذ مادي منافي لذائذ روحاني نيست .در عين حال كه انسان مقرب درگاه خدا ست و معرفتش كامل ا ست از شربت ها و غذاها به نحو احسن و اكمل استفاده مي كند .**

**و اما توضيح و تفسير كلمه بها و منها . علما و اهل تفسير گفته اند كه در اين جا بها به معناي منها است زيرا با توجه به معناي بها معناي آيه اين است كه به وسيله آن چشمه ها مي آشامند و با توجه به كلمه ( منها ) معنا اين است كه از آن چشمه مي آشامند. چشمه ظرف آشاميدن است كه مناسب منها باشد نه وسيله آشاميدن.**

 **در همين سوره كه دو چشمه به طبيعت كافور و زنجبيل معرفي شده جملاتي كه در تعريف اين دو چشمه به كار برده باشد با يكديگر فرق دارد در تعريف چشمه اول مي فرمايد: چشمه اي است كه بندگان خدا آن چشمه را جاري مي سازند و در تعريف چشمه دوم مي فرمايد: چشمه اي است كه سلسبيل ناميده مي شود .**

**چشمه اول را مي فرمايد: خود بندگان خدا جاري مي سازند و در تعريف چشمه دوم چنين جمله اي نيست بلكه مي گويد چشمه اي موجود و ساخته شده به نام سلسبيل است .**

**از اين تعريف ها استفاده مي شود كه چشمه اول وسيله آشاميدن و چشمه دوم ظرف آشاميدن است . در توضيح اين آيات ابتدا عرض مي كنيم اولاً انسان هاي بهشتي به خصوص كه از اولياء خدا و انسان ها كامل باشند ، در قدرت و اراده خود مجهز به تمام وسائل هستند كه با اراده خود هر جا كه برومند بهشتند و بهشت مي سازند زيرا آنها با اراده خود سازنده اند هرآن چه را كه مي خواهند .**

**در احاديث مربوط به دولت امام زمان وارد شده كه آن حضرت وقتي مي خواهند با دوستان و لشكريان خود به جايي بروند منادي او ندا مي كند كه هيچ كس با خود غذا و طعام بر ندارد كه با او عصاي موسي و سنگ موسي است كه هر جا پياده شود چشمه آب جاري مي سازد منظور از اين حديث اين است كه اراده آن حضرت به هر جا كه بروند بهشت مي سازد .**

**اولياء خدا اراده سازنده و قدرت سازندگي دارند كه با اراده خود هر چه مي خواهند مي سازند همان اراده اي كه خدا مي فرمايد : ( اذا اراد الله شيا ان يقول له كن فيكون ) خدا هر چه بخواهد به محض اراده به وجود مي آورد . اولياء خدا صاحب اراده خدا و مجهز به اسماء اعظم خدايند .**

**نمونه قدرت سازندگي آنها همان معجزاتي است كه در تاريخ نبوت و ولايت از آنها مشاهده شده است ، اگر آنها مانند ديگران در دنيا اسير طبيعت باشند هرگز نمي توانند كره زمين را به صورت بهشت درآورند .**

**وقتي كه به تاويل آيات وارد مي شويم و معناي دوم آن را طبيق قواعد تأويل ( كه از اهل بيت**

**رسيده است ) در نظر مي گيريم مشاهده مي كنيم كه شربت و آب در آيات قرآن دو معني دارد :**

**تفسيري و تأويلي .**

**معناي تفسيري يعني همين آب ها و شربت هاي معمولي كه مزاج ما را تقويت مي كند و لذائذ مادي ما را تأمين مي نمايد .**

**دوم شربت ها به معناي علم و حكمت كه آن هم مزاج روح ما را تقويت مي كند و تجهيزات روحي و ارادي براي ما به وجود مي آورند .**

**لذائذ علم و حكمت به مراتب از لذائذ غذا و شربت براي ما بيشتر است ، خداوند براي تكميل آسايش بندگان به آنها علم و حكمت مي آموزند و به وسيله علم و حكمت لذائذ روحاني آنها را تكميل مي نمايد ، يك شاعر عرب به ساقي خودش مي گويد وقتي براي من شراب مي آوري بگو كه شراب انگور است براي تو آورده ام در اين جا لذت من دو برابر مي شود اول لذت شراب دوم علم به آن لذت. اگر در حال غفلت شراب بنوشم از يك دوم لذت محروم مي شوم زيرا علم به غذا ها و شربت ها و علم به اين كه هديه محبوب است لذت جداگانه اي دارد بهتر و بالاتر از لذت مادي .**

**بندگان خدا در اثر علم و حكمتي كه خدا به آنها مي آموزد و در اثر معرفتي كه به خدا پيدا مي كنند اشتياق فوق العاده و عطش شديد نسبت به پروردگار در آنها به وجود مي آيد . آن آتش عشق و اشتياق هرگز فرو نمي نشيند مگر به ملاقات پروردگار متعال لقاء پروردگار متعال براي كساني كه اشتياق وصال دارند فوق العاده از لذائذ مادي بيشتر است . به بندگاني كه حالت لقاء الهي براي آنها دست داده خداوند به آنها علم و حكمت مي آموزد كه با آن علم و حكمت مجهز به اسماء اعظم مي شوند و قدرت پيدا مي كنند كه براي خود بهترين شربت ها و غذاها را بسازند و قدرت دارند كه از هر نوع شربتي از شير و عسل، نهر جاري سازند .**

**در حديثي ( كتاب سفينه البحار ) حضرت رسول اكرم مي فرمايد هركس چهل روز اخلاص به خدا پيدا كند خداوند در قلب او چشمه علم و حكمت جاري مي سازد .**

**كساني كه در يك چنين قرب و مقامي قرار مي گيرند معارفشان نسبت به ذات مقدس خدا تكميل مي شود علم و علاقه به خدا در آنها چنان عطش شديدي ايجاد مي كند كه خاموشي آن عطش متوقف بر ايجاد شربت هايي مخالف آن حرارت است كه خدا مي فرمايد : ( كان مزاجها كافورا ) كافور دو خاصيت ممتاز دارد كه روي همان دو خاصيت خداوند شربت هاي بهشت را به آن تشبيه مي كند .**

**اول آن كه طبيعت و مزاج آن سرد است و براي مزاج هاي گرفتار حرارت عشق بي نهايت لذت بخش است . دوم اين كه معطر است مزاج انسان را در حالي كه ضد عفوني مي كند معطر مي سازد . البته اين ها تشبيه است كه مختصري فكر انسان را به حقيقت نزديك مي كند در لباس مثل و تشبيه حقيقت مطلب قابل انعكاس نيست چنان كه مي گوئيم علم مانند نور است روح مانند آب حيات بخش است اما فرق بين اين دو حقيقت بسيار است .**

**منظوراز اين تشبيه نزديك كردن شراب هاي بهشتي است به فكر انسان هايي كه در مرحله نازل**

**قرار گرفته اند و الا شربت هاي بهشت مانند خود بهشت در سطحي عالي و عجيب قرار گرفته درك و تعريف نمي باشد .**

**نتيجه بحث آن كه خداوند در اين آيه شريفه چشمه علم و حكمت را معرفي مي كند و مي فرمايد : به وسيله آن علم و حكمت اولياء خدا براي خود شربت هايي به طبيعت كافور مي سازند.**

**با اين تحقيق آن چشمه ( كه در واقع تجهيزات علمي و ارادي مي باشد ) وسيله آشاميدن است نه ظرف آشاميدن بخصوص كه خداوند جاري ساختن آن چشمه ها را به همان عبادالله نسبت مي دهد و مي فرمايد : ( يفجرونها تفجيرا ) يعني به اراده خود آن را جاري مي سازند بنابراين احتياجي نيست كه كلمه بها را به منها تفسير كنند .**

**براي توضيح اين حقيقت كه در بهشت دو چشمه و دو باغ و دو نهر و دو نوع گردشگاه مادي و معنوي وجود دارد بهتر اين است كه توجه كنيم به آيات ديگري در سوره الرحمن در آنجا كه خدا مي فرمايد ) كمن خاف مقام ربه جنتان فيهما عينان تجريان ذواتا افنان ) خدا به كساني كه عظمت او را درك مي كنند دو بهشت و دو باغ و دو چشمه مي دهد كه هر كدام از آنها داراي شاخه ها و ميوه ها مي باشد منظور از دو باغ و دو چشمه و دو نهر براي اهل بهشت چيست آيا اين تعداد از نظر كميت است كه به هر كدام از آنها دو باغ داده مي شود مثل اين كه شما به يك نفر از ميهمان ها دو ظرف آب بدهي و به آن ديگري يك ظرف. تعداد كمي در بهشت مطرح نيست زيرا ثروت در بهشت از نظر مالي و مادي محدود نيست كه هركدام از آنها بيشتر داشته باشند خوش بخت تر است. هر كس وارد بهشت شود از ثروت بي نهايت استفاده مي كند . روا نيست در بهشت عده اي زيادتر داشته باشند و زندگي آنها خيلي رو به راه باشد و عده اي كمتر و در نتيجه مثل دنيا زندگي آنها توأم با مشقت و زحمت باشد هر كس داخل بهشت شود از نظر مالي و مادي هرچه بخواهد براي او فراهم است . در يك باغ بهشت يك چشمه جاري باشد و در باغ ديگر دو چشمه تا اين كه يكي از آنها به كمبود آب مبتلا باشد بي معنا است اهل بهشت فقير نيستند ، كه خداوند به يك نفر دو چشمه آب بدهد و به آن ديگري يك چشمه . بلكه منظور از تعداد چشمه ها و باغ ها در اين آيات تعداد كيفي است يعني اهل بهشت از نظر كميت و كيفيت غني هستند منظور از تعداد كيفي تأمين سرمايه هاي علمي و معنوي است . انسان وقتي به علم و دانش مجهز شد بر مبناي آن علم و دانش بهتر و بيشتر مي تواند از ثروت خود استفاده كند ، اگر درست و اخلاقي است كه به آن مجهز شده اند ، يك ثروتمند كه به علم و دانش مجهز نيست و از نظر اخلاقي از مال و ثروت خود استفاده كند ، زيرا جهل و ناداني و خشونت اخلاقي زندگي انسان را تيره مي كند هر چند كه از نظر ثروت مانند يك پادشاه باشد .**

**منظور از دو چشمه اي كه خداوند در اين آيات تذكر مي دهد كه براساس ان دو باغ و دو زندگي براي اهل بهشت به وجود مي آيد، يكي علم و حكمت است تا بر مبناي آن بتوانند از لطف خدا و لطف انسان ها برخوردار شوند و ديگر شربت هاي آب و شير و عسل و شربت هاي پاك ديگري كه به انسان ها از نظر مزاجي نشاط و لذت مي بخشد .**

**اگر انسان خود را به علم و اخلاق مجهز نكند هر چند وظايف ديگري مانند نماز و روزه و حج و**

**عمره به جا آورد ، نعمت خدا در دنيا و آخرت براي او كامل نمي شود تكميل نعمت هاي خدا در دنيا و آخرت از مسير دانش و اخلاق ميسر مي شود .**

**پس مي توانيم دو چشمه اي كه در اين سوره به نام سلسبيل و يا كافور معرفي شده مربوط به همان دو چشمه اي بدانيم كه در سوره الرحمن و آيات ديگر يادآوري شده است. مي توانيم چشمه اول را كه شرب از آن با كلمه بها يادآوري شده ، چشمه حكمت و معرفت بشناسيم براي اين كه خدا مي فرمايد: به وسيله آن چشمه شربت هاي گوارا مي آشامند . چشمه اي كه وسيله جريان آب حيات مي شود، چشمه علم و حكمت است. چشمه هاي آب آشاميدني فقط براي آشاميدن است نه اين كه وسيله آشاميدن باشد . اهل بهشت از طريق رابطه اي كه با خدا دارند بدون واسطه با خدا مأنوس اند از طريق همين رابطه بدون واسطه مثل اين كه همه جا در مكتب علم و دانش در حضور استاد نشسته اند ، خدا خود منبع علم و حكمت است. علم و حكمت در ذات خدا بي نهايت است كه براساس همان حكمت نامتناهي مي تواند تا بي نهايت انواع لذت و نعمت براي بندگان مرحمت مي كند. در اين جا اولياء برجسته خدا امثال ائمه اطهار علهم السلام و كساني كه نزديك به مقام آنها هستند هر وقت تصميم مي گيرند كه زندگي و لذائذ خود را از نظر كميت تغيير دهند تا لذت بيشتر و بهتري داشته باشد در همان جا و در همان حال خداوند متعال علم و حكمت سازندگي زندگي بهتر و عالي تر به آنها مي آموزند . ابتدا در قلب آنها چشمه اي از علم و حكمت مي جوشد از تعليمات خداوند متعال بدون واسطه بهره مند مي شوند و براساس همان علم جديد و كامل تر مي توانند زندگي بهتر و عالي تر براي خود به وجود آورند ، پس آنها به كمك علم و دانشي كه در اثر تعليمات خدا كه در خود مي يابند مي توانند شربت هاي عالي تر و بهتر بسازند و استفاده كنند ، به اين مناسبت خداوند مي فرمايد چشمه هاي كافور چشمه هايي است كه به كمك آن مي توانند آب حيات جاري سازند و ازآن بهره مند شوند. موضوع ديگر در اين آيات مورد بحث قرار مي گيرد نذر و وفاي به نذر است كه خداوند متعال مي فرمايد يكي از صفات برجسته ابرار و نيكوكاران وفاي به نذر مي باشد. نذر عبارت است از يك معاهده و قرار داد مشروط كه بين انسان و خداوند متعال به وجود مي آيد ،**

**همينطوركه در زندگي گاهي با انساني تماس ميگيريم و مشكلات خود را با او درميان مي گذاريم و سپس با او قرار دادي منعقد مي كنيم كه اگر آن مشكلات را برطرف كند در مقابل چه مبلغي بگيرد ، چنين قرار دادي را مي توانيم با خداي خود ببنديم . مثلاً كسي كه مريض و يا گرفتار حادثه ديگري شده است ، يا اين كه هدفي دارد و خود را براي وصول به آن هدف عاجز مي داند، مي تواند براي وصول به مقصد با خداي خود معاهده اي به وجود آورد ، تا بر اساس آن از كمك و ياري خدا بهره مند شود ، اين چنين معاهده اي را نذر مي گويند .**

**مي گوييم خدايا اگر از اين مرض مرا و يا فرزندان مرا نجات دادي و يا اين كه مرا به مقامي و يا ثروتي كه در انتظار آن هستم رساندي ، براي تو فلان عمل خير را انجام مي دهم و يا مبلغي در راه رضاي تو مي بخشم .**

**موضوع نذر از نظر فقه اسلام بايستي يك عمل پسنديده و راجح باشد مانند عبادات و خيرات**

**ديگر واجب و مستحب ، اعمالي كه جزء مباحات است مانند غذا خوردن و استراحت كردن يا به مسافرت رفتن و اعمالي مرجوح است يا اعمالي كه مكروه و حرام است مانند ترك عيادت مريض و مانند نماز خواندن در حال لختي و در حمام و يا جاي كثيف و يا اعمال حرام مانند شراب خوردن و قمار كردن و امثال آن چنين كنيم اعمالي مورد تعلق نذر واقع نمي شود . يعني نمي توانيم نذر كنيم كه اگر خدا ما را از اين مرض نجات دادي به مسافرت برويم و يا عمل مكروه و حرامي انجام دهيم .**

**موضوع نذر اعمال مستحب است مانند نماز مستحبي و انفاقات مستحب اعمال واجب هم مورد تعلق نذر قرار نمي گيرند زيرا آنها بدون نذر هم واجب است ، مثلاً بگوييم اگر خدا ما را از اين مرض نجات بدهد نماز صبح مي خوانم و در صورت استطاعت به زيارت خانه خدا مي روم ، از نظر اين كه چنين اعمالي از جانب خدا بر ما واجب شده است بدون معاهده و قرارداد بايستي آن را انجام دهيم ، پس فقط و فقط اعمال مستحب مورد تعلق نذر قرار مي گيرد مانند زيارت هاي مستحبي صله رحم، عيادت مريض و احسان به همسايگان و مستمندان . وفاي به نذر وقتي بر انسان واجب مي شود كه آن چه را در ضمن معاهده از خداوند تقاضا كرده است واقع شده باشد و تا زماني كه خواهش متقاضي اجابت نشده وفاي به نذر واجب نمي شود ، مثلاً مي گوييم پروردگار اگر كسالت بچه من برطرف گردد پانصد تومان در فلان مورد كمك مي كنم در صورتي اداء اين مبلغ واجب مي شود كه طفل شما بهبودي حاصل كند و خداوند او را شفا دهد ، پيش از رفع كسالت اداء آن مبلغ واجب نيست .**

**در اين آيات خداوند متعال نيكوكاران را به صفت وفاي به نذر تعريف مي كند و در ضمن به آنها وعده مي دهد كه در مقابل وفاي به نذر اجر و ثواب آخرت به آنها مرحمت كند و از شر و خطرات روز قيامت آنها را حفظ نمايد . يك چنين وعده ها در مقابل وفاي نذر تفضل و عنايت خاص از جانب خداوند متعال به شمار مي رود . زيرا براساس نذر و معاهده با خدا آن چه بذل آن بر خدا واجب مي شود همان حاجتي است كه نذر كنندگان از خداوند متعال خواسته اند در صورتي كه حاجت آنها برآورده شود عمل ديگري بر خداوند متعال براي نذر كننده واجب نيست زيرا حاجت بنده خد را برآورده است. پس از آن كه خداوند حاجت بنده خود را برآورد ؤ نذر كننده به نذر خود وفا كرده بين او و خدا حقوقي باقي نمي ماند كه رعايت آن بر خدا يا بنده خدا واجب باشد ، پس بر خدا واجب نيست به نذر كنندگان ثواب آخرتي بدهد ، با اين كه به آنها وعده بهشت و نجات از عذاب هاي آخرت بدهد زيرا حاجت بنده خد را برآورده است .**

**ليكن خداوند روي لطف و احسان خاصي كه به بندگان خود دارد از فضل و كرم و رحمت واسعه خود به وفا كنندگان به نذر علاوه بر اجر و ثواب دنيا اجر و ثواب آخرت عنايت مي فرمايد ، چنان كه در بحث گذشته ثابت شد كه ثواب هاي آخرتي نتيجه اعمال خير و شري است كه انسان در دنيا انجام مي دهد . بر مبناي آن بحث وفا كنندگان به نذر يك حالت رواني و ايمان محكم پيدا مي كنند كه براساس آن ارتباطشان با خداوند متعال محكم مي شود ، و نتيجه همان ايمان و حالت رواني اين ست كه براي هميشه در دنيا و آخرت از فضل و رحمت خدا برخوردار مي شوند .**

**به حساب ديگر اجر و ثواب آخرتي ممكن است بر مبناي كميت عمل و يا كيفيت عمل به انسان داده شود اجر بر مبناي كميت به معناي اين است كه در برابر تعداد اعمال خيري كه انجام داده ايد خداوند متعال اجر و ثواب عنايت فرمايد. تعداد ركعات نماز ايام روزه و حج و زيارت و اموالي كه در راه خدا مصرف كرده به دست بياورد در مقابل هر عمل خيري كه انجام داده و يا مبلغي كه در راه خدا انفاق كرده است اجر و ثواب مرحمت كند . در اين جا بين انسان و خداوند متعال حساب كمي به وجود مي آيد . بر مبناي اين حساب تعداد عملشان بيشتر است و مبلغ زيادتري انفاق كرده اند اجر و ثوابشان بيشتر است و كساني كه تعداد عمل و مبلغي كه انفاق كرده اند كمتر باشد اجر و ثوابشان كمتر خواهد بود ، پس كسي كه ده مرتبه حج خانه خدا به جا آورده و هزار ركهت نماز خوانده باشد بيشتر مزد مي گيرد از كسي كه پنج مرتبه به زيارت خانه خدا رفته باشد و پانصد ركعت نماز خوانده باشد و كساني كه صد هزار تومان در راه خدا انفاق كرده باشند بيشتر مزد مي برند از كساني كه پنجاه هزار تومان در راه خدا انفاق كرده اند . اين قضاوت در صورتي است كه بين خدا و بندگان جزاي عمل بر مبناي كميت و تكرار عمل باشد و اما اگر حساب و رسيدگي بر مبناي كيفيت اعمال خير و بر مبناي حالاتي باشد كه براي بندگان به وجود آمده در اين صورت ممكن است عمل انساني از نظر كميت بيشتر باشد و از نظر كيفيت كمتر ، مثلاً يك نفر پنجاه هزار تومان در راه خدا انفاق كرده ، و در عمل خود خالص نبوده است پولي هم كه انفاق كرده صد در صد از راه حلال به دست نيامده است و آن ديگري پنج تومان در راه خدا انفاق كرده ، اخلاص به خدا داشته و مبلغي كه انفاق كرده صد در صد از راه حلال بوده است ، اين دو نفر را با يكديگر مقايسه كنيم نفر دوم از نظر كيفيت انفاق جلوتر از نفر اول است يا ممكن است يك نفر ده مرتبه به زيارت خانه خدا رفته و در نيت و عمل خود خلوص نداشته باشد و آن دگري يك مرتبه برود و خلوص داشته باشد اين دو نفر به حساب كيفيت عمل با يكديگر مساوي نيستند هر كس در نيتش خالص تر باشد، حالت رواني بهتري پيدا مي كند و بيشتر قرب به خداوند متعال مي جويد، هر چند صورت عملش كوچك باشد . آن چه از آيات قرآن و اخبار اهل بيت عصمت به دست مي آيد اين است كه اجر و ثواب آخرتي براساس كيفيتي است كه از اعمال خير در انسان به وجود آمده و براساس قرب و معرفتي است كه بندگان خدا در دنيا پيدا كرده اند حساب كميت مطرح نيست .**

**در اين جا ممكن است يك نفر مبلغ كوچكي در راه خدا خرج كرده باشد و يا اين كه يك ساعت عمر خود را صرف اطاعت خدا كند و از نظر خلوص نيت و معرفت جلوتر باشد از كساني كه هزارها برابر او كار كرده اند ، و پول خود را در راه خدا انفاق كرده اند .**

**در اخبار مربوط به حساب روز قيامت وارد شده كهگاهي حسنات و سيئات يك بنده خدا را با يكديگر مقايسه مي كنند و مي بينند اعمال خوب او در مقابل اعمال بد خيلي كم و كوچك نمايش داده ، پله حسنات بالا رفته و پله سيئات پايين آمده است ، در اين موقع خداوند متعال دستور مي دهد ، ذره اي از محبت و ولايت علي بن ابي طالب عليه السلام را در پله حسنات مي گذارند ، آن چنان جلوه مي كند كه در مقابل آن تمام سيئات محو و نابود مي شوند ، هر چند به حجم كوه هاي عالم باشد زيرا محبت به اولياء خدا از نظر كيفيت بر مقدار گناه ها و عبادت ها مي افزايد چنان كه يك انسان عالم مؤمن بر ميليون ها مرد افزايش دارد خداوند از بندگان خود خلوص نيت و معرفت مي خواهد .**

**اين حديث و نظاير ان كه فرموده اند :( حب علي حسنه لايضر معها سيئه ) در ذهن خوانندگان محترم مايه تعجب نشود . علاقه اكثر بندگان خدا به علي بن ابيطالب و امام هاي معصوم نظير علاقه طفل به پدر و مادر است . گناه ها و معصيت هاي آنها مانند شروري و فضولي كودكان است.**

**بچه ها اگر چه پدر و مادر خود را اذيت مي كنند ولي به آنها محبت دارند باز هم مي دوند و روي زانوهاي مادر مي نشينند، مادر خود را دوست دارند و پدر و مادر هم آنها را دوست دارند تا وقتي كه اين محبت بين مردم و امام محفوظ است گناه ها قابل اصلاح است ، مانند زخمي است كه در تن سالم پيدا مي شود ، هرچند كه گناه مدتي انسان را از لطف خدا محروم مي كند ، ليكن محبت او را معالجه مي نمايند و از رحمت خدا محروم نمي شوند .**

**نظر به اين كه محبت به خدا و بندگان خدا به حساب كيفيت است و صورت اعمال تكراري به حساب كميت ، و روز قيامت جزاي اعمال بر مبناي كيفيت داده مي شود محبت و علاقه به بندگان خدا گناه و معصيت را محو و نابود مي كند البته در صورتي كه گناه و معصيت انسان را به كفر نكشاند ، زيرا گناه كار عاقبت با خدا و اولياء خدا بفض و عناد پيدا مي كند در اين صورت گناه كار به حال كفر از دنيا مي رود .**

**حديث گذشته در موردي است كه گناه كار را به جايي نكشانيده باشد كه محبت و علاقه به خدا را از بين برده باشد ، اگر محبت به حال خود باقي باشد گناه و معصيت را از بين مي برد آن طور كه پدر و مادر ناظر محبت فرزندان خود هستند وقتي كه در دل فرزندان نسبت به خود احساس علاقه مي كنند به صورت اعمال آنها كاري ندارند .**

**وفاي به نذر از نظر رواني كيفيتي به وجود مي آورد كه معرفت بنده مؤمن را به خدا بالا مي برد. براساس همين كيفيت خداوند وعده داده است كه وفا كنندگان به نذر را روز قيامت به بهشت ببرد و از عذاب هاي قيامت رهايي بخشد .**

**اخلاص در اين آيه شريفه از نظر مولا عليه السلام به معناي اين است كه انسان در عبادات و خدمات اجتماعي هدفي به جز رضاي خدا نداشته باشد زيرا اجر انسان در عبادات و خدمات اجتماعي همان است كه آن را هدف خودش قرار مي دهد و براي وصول به آن تلاش مي كند كساني كه در خدمات و عبادات خود هدف مادي دارند خود را براي پول و ثروت در مقابل خدمات آماده مي كنند حق آنها بر خدا و انسان ها همان پولي است كه آن را هدف خود قرار داده اند انسان هايي كه ضعيف و مفلوك فاقد مال و ثروت كم كنند ، چه برسد كه از ثروت شخصي خود پولي در ختيار آنها قرار دهند ، يك طبيب كه در معالجات خود هدفي به جز ثروت ندارد چطور مي تواند يك مريض فاقد ثروت را معالجه كند . در چنين محيطي مردم فقير حق حيات ندارند زيرا كسي نيست كه آنها را به خاطر خدا و انسانيت معالجه كند و يا از مال و ثروت خود قوت غذايي به آنها برساند .**

**در زمان هاي قديم كه دولت ها برنامه اي براي خدمت به فقرا و بيچارگان نداشته اند و خود را موظف نمي دانسته اند كه بودجه اي به فقرا و بيچارگان اختصاص بدهند و از طرفي مردم قدرتمند و ثروتمند هم همه جا در فكر استثمار بيچارگان بوده اند خدا مي داند كه مردم فقير و مفلوك در اين محيط چگونه زندگي مي كرده اند ، حتماً جلو چشم مردم از گرسنگي و برهنگي مي مرده اند و كسي نبوده است برآنها رحم آورد و به آنها كمك كند .**

**در چنين زمان ها و چنين محيط اهميت تعليمات پيغمبران و اخلاص مردان پاك خدا به خوبي روشن مي شود . پيغمبران مردم را به خدا و آخرت معتقد نمودند و به آنها ياد دادند كه اگر از قوت و غذاي شخصي خود به فقرا كمك كنند چه مقامي دارند ، و خدا چگونه به آنها اجر مي دهد و اگر در محيط آنها بيچاره اي از گرسنگي بميرد و به او كمك نكنند، چگونه به عذاب الهي مبتلا مي شوند .**

**نقش مذهب و اعتقاد و آثار حيات بخش آن در چنين محيط هايي كاملاً روشن و معلوم است . انسان هاي مذهبي در سخت ترين شرايط زندگي خود را موظف مي دانستند كه قسمتي از قوت و غذاي مورد احتياج خود را به فقرا و بيچارگان اختصاص دهند . همان عقيده و نيرويي كه آنها را نيمه هاي شب در سرماي زمستان براي عبادت و بندگي حركت مي داد موظف مي كرد كه به بينوايان كمك كنند .**

**از بزرگ ترين مظاهر يك چنين خدمات حيات بخش انفاقات و خدمات مولاي متقيان ، امير مؤمنان عليه السلام بوده است بخصوص در دوران خلافت كه نيمه هاي شب تنها قوت و غذا در خانه فقرا مي برده است .**

**در دين مقدس اسلام خدمات اجتماعي و انفاقات در رأس همه عبادت ها شناخته شده است خداوند متعال موفقيت هر انساني را در دنيا و آخرت منوط و مربوط به رعايت دو حق دانسته است حق خدا و حق انسان .**

**سعادت هر انساني در نتيجه رسيدگي به اين دو حق است . فرماني كه خداوند براي رعايت اين د و حق در**

**كتاب مقدس خود صادر فرموده ، فرمان هاي عبادات و فرمان خمس و زكوه و انفاقات است .**

**اگر انسان دعاها و عبادت ها را ترك كند در صحنه زندگي عاقبت انساني بي سرپرست خواهد شد و به حالي خواهد افتاد كه در حوادث نمي تواند ، به جايي پناه ببرد و نمي تواند از قدرتي فوق قدرت خود در حوادث و اتفاقات و براي رفع نياز در احتياجات كمك بخواهد ، زيرا يك حالت اشنايي بين او و خدا برقرار نشده تا در حوادث و احتياجات بتواند به خدا پناهنده شود و از خدا كمك بخواهد در نتيجه ابتلاء و محروميت او ادامه پيدا مي كند و گرفتار بلاي دائم و فقر دائم مي شود . ادامه اين مصيت در عدم رعايت حق خدا پيدا مي شود كه ديگر خدا را فراموش مي كند . دعاها و عبادت ها ياد خدا را در فكر انسان زنده مي كند در نتيجه مي تواند در حوادث به او پناهده شود لذا جهنمي ها به دليل عدم پناهندگي به خدا مخلد اند نه به دليل پناهندگي و بي اعتنايي خداوند متعال و اما از عدم رعايت حقوق مردم عاقبت حالت غربت و وحشت در انسان پيدا مي شود زيرا كسي او را نمي شناسد و دوست ندارد براي اين كه حق كسي را رعايت نكرده و به كسي خدمت ننموده است در زندگي آخرت كسي حاضر نيست كه با او محشور شود و انس و آشنايي با او پيدا كند .**

**ظهور كامل اين غربت و وحشت در زندگي آخرت :**

**مردم در آن زندگي به دليل ايمان و رعايت حقوق خدا و فضيلت و رعايت حقوق عاري باشد ، در نظر اهل ايمان در عداد حيوانات بشمار مي رود و لايق انس و آشنايي با اهل ايمان نيست . براي تكميل و تأمين اين دو و اصل ( استفاده از لطف و كرم خدا ،پيدايش انس و آشنايي با خلق ) دين مقدس اسلام اين همه درباره رعايت حقوق خدا و خلق توصيه و سفارش كرده است .**

**دين مقدس اسلام براي تكميل اين دو رابطه و پرورش اين دو اصل بزرگ در خدمات اجتماعي سه مرحله بر مبناي سه هدف قرار داده است كه هر يك از ان مراحل به ضميمه هدفي كه در اجراي آن دارد انسان را يك پله به مقام بالاتر ارتقاء مي دهد .**

**مراحل سه گانه بالا به نام مواخات ، مواسات و ايثار ناميده شده است . پيدايش محبت و برادري نسبت به انسان ها و محبوبيت بين مسلمان ها جلب سعادت آخرت و زندگي در بهشت ، جلب رضاي خدا و محبوبيت در نظر او نتايج پيدايش اين مراحل سه گانه است .**

**انفاق به معناي اين است كه خداوند براي پيدايش نظام اجتماعي و نظام مالي و براي حفظ تعادل بين طبقات و جلوگيري از اخلاف طبقاتي بركساني كه وسعت در زندگي پيدا كرده اند و درآمد آنها از مخارج سالشان به ميزان متعارف بيشتر است واجب فرموده كه مقداري از مال خود را يك پنجم يا يك سوم به نام خمس و زكوه واجب و مستحب در راه آبادي مملكت و كمك به فقرا خرج كنند.**

**اين عبادت مالي به نام خمس و زكوه از فرائض و از ضروريات ديم مقدس اسلام است. كساني كه منكر اين عبادت بزرگ مي شوند و ثروت خود را انباشته نموده تراكم مالي به وجود مي آورند و بر بيچارگي مردم رحم نمي كنند از عداد مسلمان ها خارج اند ولي كساني كه مال خود را بر طبق قانون الهي بذل مي كنند يك مؤمن و مسلمان واقعي شناخته شده با اهل ايمان و اسلام سمت برادري پيدا مي كنند . محبت آنها به ميزان محبت يك برادي نسبت به برادر در دل مسلمان ها راه پيدا مي كند و بر همه مسلمان ها حق برادري و اسلامي پيدا مي كنند.**

 **و اما مرحله دوم مرحله مواسات :**

**مواسات به معناي اين است كه انسان در رنج و غم مسلمان ها شركت كند ، و به ميزان رنج آنها رنج ببرد و به ميزان برخورداري آنها از نعمت ها خود را برخوردار كند و از اين كه از حد تساوي نسبت به برادران مؤمن و مسلمان خود جلو افتد ناراحت باشد .چنين انساني علاوه بر انفاقات واجب مالي انفاقات مستحبي هم دارد او از مال حلال خود با توليد كار و فعاليت برادران ديني و وطن خود را پا به پاي خود بالا مي برد و از عقب افتادگي برادران ديني رنج مي كشد و براي رفع ناراحتي خود براي سعادت آنها تلاش مي كند تا آنها را با خود برابر سازد .**

**مرحله سوم خدمات اجتماعي مرحله ايثار :**

**در اين مرحله انسان براي آسايش ديگران رنج مي برد و آسايش آنها را بر آسايش خود مقدم مي دارد ، در مواجهه با خطرات مردم را عقب مي زند و خود را با خطرات رو به رو مي كند بلا ها را به جان خود مي خرد و از مردم برطرف مي سازد. گرسنگي را خود تحمل مي كند و قوت و غذاي خود را به ديگران مي بخشد و از پيش برد آنها در زندگي خود لذت مي برد نشاط و چاقي و سرخ رويي ديگران براي او لذت بخش تر است از نشاط و چاقي خودش . خداوند در وصف آنها مي گويد : ( ويوء ثرون علي انفسهم و لوكان بهم خصاصه ). ديگران را بر خود مقدم مي دارند هر چند كه در خود آنها رنج و گرسنگي باشد.**

**بزرگ ترين صفت خاندان عصمت از نظر خدمات اجتماعي كه به ان صفت ممتاز بودند و نظير آن صفت در پيغمبران هم مشاهده نشده است ، صفت ايثار بوده كه آنها براي آسايش ديگران رنج كشيدند تا جائي كه براي نجات آنها و نجات قاتلين خود به كشته شدن راضي بودند و در اين راه كشته شدند .**

**مولا اميرالمؤمنين عليه السلام به اهل كوفه فرمودند كه بعد از من معاويه شما را وادار به لعن من خواهد كرد، به شما اجازه مي دهد كه براي نجات خود از معاويه مرا لعن كنيد. لعن كه به دستور معاويه باشد مايه نجات شما و مايه پاكي من است . آن بزرگوار از آبرو و شخصيت خود براي نجات ديگران صرف نظر مي كند غذاي اختصاصي خود را به قاتل خود مي بخشد . چه خوب مي گويد در مورد سفارشي كه ان حضرت درباره قاتل خود مي كند .**

**به جز علي كه گويد به پسر كه قاتل من چو اسير توست اكنون به اسير كن مدارا يكي از موارد ايثار آن حضرت كه در تاريخ انفاقات بشر بي سابقه بوده است همان انفاقي است كه آيات اين سوره در تقدير از آن انفاق نازل شده است . روايات مي گويند سه شب متوالي مقدار غذايي كه براي افطار خود تهيه كرده بودند به مسكين و يتيم و اسير بخشيدند و با آب افطار كردند فرداي آن روز را هم روزه گرفتند . اين است ايثار عجيب كه خود آن حضرت با خانواده اش گرسنه است و به غذا احتياج كامل دارد اما رفع گرسنگي سائل را بر رفع گرسنگي خود مقدم مي دارد .**

**يكي از اسرار تن دادن آنها به شهادت همين است كه حقيقتاً جان خود را فداي نجات بشريت كردند . شايد كسي اين تحقيق را باور نكند كه آنها وقتي احساس مي كردند كه انسان ها روي اشتباهي كه كرده اند نجات و پيشرفت مملكتي خود را در قتل امام خود مي دانستند ، امام در اين مورد به قتل خود راضي مي شد تا مردم به دنبال قتل امام خود برهند و بدانند كه هلاكت و بدبختي آنها در قتل امام بوده نه سعادت و خوش بختي .**

**امير مسلمانان و امير كوفه مردم را به جنگ با امام حسين و قتل حضرت تشويق مي كند و آن حضرت را به عنوان يك مرد اخلال گر و خارجي معرفي مي نمايند ، مردم نيز گول آن تبليغات را خورده ، در كربلا جمع شده اند تا به عقيده خود آن مرد خارجي و اخلال گر را به قتل برسانند و مانع راه سعادت مسلمان ها را از پيش پا بردارند .**

**در اين موقع با استدلال به آيات قرآن و فرمان جهاد اسلامي مردم را در كربلا جمع مي نمايند ، و**

**آن حضرت را محاصره مي كنند ، آن حضرت مي تواند به وسائلي متوسل شود و آنها را قلع و قمع نمايد اما از اين غلبه سودي حاصل نمي شود ، زيرا باز آنها لشكر بيشتري جمع مي كنند . بالاخره بايد هزاران هزار مرد جنگي از بين برود تا امام روي كار آيد و كرسي سلطنت خود را تصاحب كند ، و بعد از آن كه از طريق قهر و غلبه روي كار آيد مردم او را به عنوان يك هادي و مربي نمي شناسند بلكه او را يك قهرمان مسلط مي شناسند كه به دليل ضعف از او اطاعت مي كنند نه به دليل كسب سعادت و نجات ، يك چنين سلطنتي براي امام و براي مردم فايده اي ندارد زيرا امام به عنوان يك منبع علم و حكمت شناخته نمي شود .**

**بايد امام به عنوان يك مرجع علم و عدالت شناخته شود كه مردم بتوانند از او كسب فيض كنند نه به عنوان يك قدرتمند مسلط كه مردم از او فرار كنند و يا درصورت ضعف و نداشتن حارس و پاسبان بر او چيره شوند . پس پيدايش سلطنت از طريق قهر و غلبه براي مردم و براي امام سودي ندارد زيرا مردم در اين صورت به دنبال كسب فيض نمي روند و امام نمي تواند افاضه فيض كند، پس بهتر اين است كه مردم از اشتباه و جهل خود برهند و امام را به عنوان يك مرجع علمي بشناسند و رفع اين جهل و اشتباه متوقف بر قتل امام و شهادت اوست. ازاين رو براي رفع اشتباه مردم به قتل خود راضي مي شوند. هم اكنون كه مردم در طريق تكامل و نظام اجتماعي موفقيت و سعادت خود را در قتل امام تشخيص داده اند و مي خواهند تن امام را پل عبور خود قرار دهند و آن طرف قتل امام به شهر سعادت خود وارد شوند ، پس بگذار امام خود را بكشند و از روي تن چاك چاك او عبور كنند تا به اشتباه خود واقف شوند . اين است دليل مشيت خدا كه به قتل امام راضي مي شود و امام هم بر طبق مشيت خدا به شهادت راضي مي شود . اگر مردم امام را بكشند و معرفت به او پيدا كنند بهتر از اين است كه امام را زنده ببينند و معرفت به او نداشته باشند ، و با مردم نالايق و ظالم بيعت كنند و امام را هم وادار به اطاعت آن ظالم نمايند . پس در واقع امام براي رفع اشتباه مردم و براي پيدايش علم و دانش و معرفت انسان ها راضي به قتل خود مي شوند . اين است يك فداكاري عجيب كه در هيچ انساني مشاهده نشده است .حال امامي كه جان خود را در راه سعادت انسان ها بذل مي كند از بذل نان و مال خود كجا مضايقه خواهد كرد .**

**مقام انفاق و مواسات و ايثار هركدام درجاتي دارد كه ائمه اطهار در درجه اعلاي آن قرار گرفته اند و اين آيات در معرفي ايثار آنها نازل شده است .**

**تفسير آيات عبوساً قمطريرا**

**در اين آيات يكي از اوصافي كه خداوند براي قيامت ذكر مي كند جملات (كان شره مستطيراً عبوساً قمطريرا ) مي باشد .چهره روز قيامت خيلي گرفته و خشن است شر روز قيامت در طيران است . روز قيامت در محيط زندگي كفار و در محل اجتماع اهل نفاق و فسق فجور تمام عوامل حيات بخش طبيعت مختل است هواي سالم آب سالم ، محل سكونت سالم ، معاشرت سالم وجود ندارد .**

**شما الآن به محيط زندگي خود نگاه كنيد مي بينيد كه عوامل طبيعت در كره زمين و درآسمان**

**همه جا براي شما مفيد و حيات بخش است خورشيد به شما روشنايي مي دهد ماه و ستاره زنيت بخش**

**زندگي شما مي باشند ، عوامل آب و باران با هم فعاليت مي كنند تابش آفتاب براي شما آب هاي شور و تلخ دريا را تبخير نموده به باران تبديل مي نمايد ، چهره طبيعت و چهره انسان ها همه جا باز بوده و از شما پذيرايي مي كنند وليكن روز قيامت نقشه كره زمين عوض مي شود. عوامل آب و باران مختل مي گردد آن روز كره زمين به اين شكل نيست كه در يك جا برف و در يك جا باران باشد. آن روز سطح كره زمين يك كره كامل و هموار است كه در آن كوچكترين پستي و بلندي وجود ندارد هندسه خلقت زمين عوض مي شود براي اين كه پيدايش زندگي براي اهل آخرت به عنوان طبيعت نيست كه يك چنين هندسه اي از قبيل كوه و دريا و ابر و باران براي پيدايش وسائي زندگي لازم باشد ، بلكه پيدايش زندگي در آن روز به عامل اراده خدا و اراده انسان ها مي باشد ، يعني آن روز يك بهشتي خودش بهشت است ، او در سخت ترين شرايط مجهز به بهترين وسايل زندگي مي باشد ، يك بهشتي آن چنان مجهز است كه اگر در يك كوره آتش و يا در فضاي ميليون ها درجه حرارت قرار بگيرد، با اراده سازنده خود و اراده سازنده خداوند متعال بهترين شربت ها و آب ها و هواها و وسايل ديگر براي خود فراهم مي كند ، مانند وسايل حياتي كه حضرت ابراهيم در ميان آتش نمرود فراهم ساخت كه ديدند در ميان صحراي آتش بهترين آب ها و شربت ها و ميوه ها براي ابراهيم فراهم شد و بهشتي در ميان آتش به وجود آورد.**

**اهل بهشت هر كدام براي خود به همان وسايلي مجهزند كه ابراهيم در ميان آتش نمرود مجهز است .**

**در مقدمه قيامت كره زمين با عوامل آتش افروز و آش زاي انسان ها تبديل به كوره آتش مي شود تمام وسايل عذاب و آتش ها و بلا هايي كه انسان ها براي خود در روي كره زمين به وجود آورده اند و از بين رفته همراه خود آنها كه مرده اند دو مرتبه به حال اول بر مي گردد و زنده مي شوند. سربازان غالب و مغلوب و قاتل و مقتول به همان خشونت ميدان جنگ و در همان حال جنگ تن به تن دو مرتبه به حيات بر مي گردند به همان غيظ و غضب و سبعيت با همان زخم ها و جراحت ها و آثار ميدان جنگ با يكديگر محشور مي شوند . بين انسان ها خوب و انسان هاي بد فاصله به وجود مي آيد. چهره هاي باز و حيات بخش اهل ايمان از چهره هاي خشن و مأيوس اهل كفر جدا مي شود. فاصله آنها از يكديگر فاصله وجودي است مانند فاصله سالم از مريض و سير از گرسنه .**

**انسان هاي بد و كافر در حال شدت خشونت در زندگي با هم محشورند . هركدام از آنها براي آن ديگري بلاي بزرگي هستند يكديگر را پاره مي كنند و به همان وسايل عذابي كه در دنيا براي هم ساخته اند يكديگر را عذاب مي كنند و از مرگ خبري نيست . همه براي هم مانند عقرب اند. درنده و چهره هاي سياه و مهيبي دارند يكديگر را عذاب مي كنند و از مرگ خبري نيست . آنها براي هم در جهنم از قوم هاي جهنم اند تمام موجبات مرگ و عذاب براي هم فراهم مي كنند و از مرگ خبري نيست ، يعني يكديگر را پاره مي كنند تن يكديگر را ميسوزانند، سوراخ مي كنند**

**و باز به حال اول برمي گردند .**

**لذا در محيط زندگي بدان و كفار تمان عوامل حيات طبيعي مختل است و تمام موجبات مرگ از اهل جهنم براي اهل جهنم فراهم است خدا ميفرمايد :( ياتيهم الموت من كل مكانو ما هو بميت ) موجبات مرگ از هر طرف فراهم است و از مرگ خبري نيست وليكن اهل بهشت در حمايت و عصمت خدايند يعني يك بهشتي اگر هم در ميان جهنمي ها باشد كوچكترين عذابي از جهنم و جهنمي ها نمي بيند و كوچكترين محروميتي ندارد .**

**زندگي جهنمي به وسيله خودش از خودش براي خودش جهنم است و زندگي بهشتي از خودش براي خودش بهشت است مانند دو نفر سالم و مريض و انسان بانشاط و غمناك در جوار يك ديگر زيرا مؤمن در حمايت خدا است و صاحب اراده سازنده است هر چند كه در فضاي داغ و در ميان حرارت آتش باشد .شربت آب در اختيار مؤمن در فضاي داغ و پر حرارت سرد و گوارا است و همان شربت اگر در دست جهنمي قرار گيرد در نهايت درجه حرارت قرار مي گيرد .**

**اهل جهنم به تمام نيروهايي كه بتوانند يكديگر را معذب كنند مجهزند و هر كدام براي آن ديگري عذاب بزرگي هستند و همين جهنمي ها در مقابله يك انسان بهشتي آن چنان ضعيفند كه يك گوي آتش در برابر چهره خورشيد و يا يك قطره آب تلخ در برابر اقيانوس آب شيرين زيرا بهشتي ها به اراده خود سازنده و دفاع كننده اند وليكن جهنمي ها فقط به عوامل عذاب كننده مجهزند. عامل سازنده و دفاع كننده ندارند. آنها مي توانند يكديگر را عذاب كنند ولي نمي توانند خيري به يكديگر برسانند، از اين رو كره زمين در افتتاح زندگي آخرت و قيامت يك جهنم است اما فقط براي ستم كاران و بدان . پس آن محيط قمطريرا به اين مناسبت است كه تمام عوامل حيات طبيعي كه الان موجود و حيات بخش است از بين برود و چهره طبيعت مانند گرما و خشكي كوير گرفته مي شود. خشن و خشك هلاك كننده و اما چهره عبوس به اين مناسبت است كه انسان هاي بد و جهنمي كه در ابتداي پيدايش قيامت اكثريت را تشكيل مي دهند نسبت به يكديگر خشن و غضبناك اند و هركدام از آنها كه از قبر سر بدر آورند با دشمنان مهلك و عذاب هاي سخت رو به رو مي شوند ، آن چنان سخت كه مي گويند اي كاش زمين ما را ببلعد و دو مرتبه به قبر برگرديم.**

 **و اما ( شر مستطير ) به مناسبت اين است كه كفار همان طور كه در دنيا شرشان بالاي سرشان در طيران است يعني هركدام براي خود و ديگران شرند و اين همه وسايل آتش زا براي يكديگر مي سازند و يكديگر را آتش باران مي كنند ، به همين وسائل در روز قيامت هم مجهزند و هركدام براي آن ديگر زباينه جهنم مي باشند . آن چه مايه شر و عامل شر است در تصرف آنها مي ماند و آن چه خير است از آنها گرفته مي شود ، اما همه اين عذاب ها براي انسان كافر و گناهكاري است كه در حمايت خدا قرار ندارد . كسي كه حقي بر خدا ندارد او را نمي شناسد كه بتواند پناهنده شود در نتيجه از لطف خدا و لطف اولياء خدا نمي تواند استفاده كند. براي او محيط شر و بلا مي ماند وليكن انسان مؤمن كه خدا را شناخته و با او رابطه برقرار ساخته است در حمايت خدا زندگي مي كند تمام بلاها به اراده خدا از او دفع مي شود و در نشاط و آرامش كامل قرار مي گيرد به همين مناسبت خدا مي فرمايد : ( فوقيهم الله شر ذلك اليوم ولقيهم نضره و سروراً ) خدا آنها را از شر قيامت حفظ مي كند و در قيافه آنها نشاط و طراوت و در دل آنها سرور قرار مي دهد و اما ظلال بهشت به معناي سايه حكومت خدا و ائمه اطهار است كه بندگان خدا در شعاع ولايت خدا و اولياء كامل از نعمت امنيت و بركات كامل برخوردارند امنيت داخلي وجود به معناي رفع و دفع بلاها و مرض ها و امنيت خارج وجود به معناي سلامتي از شر انسان ها و ظالم ها. آنها در حمايت خدايند كه كوچكترين شر و بلايي از كسي و جايي به آنها متوجه نمي شود .**

**يك بهشتي آن چنان به لطف خدا و اولياء خدا نزديك است كه اگر بخواهد در آشاميدن شربت آبي افراط كند كه آن شربت او را به رنج و بلايي بكشاند همان جا راهنمايي مي شود تا اين كه حد اعتدال را پيدا كند و از افراط و تفريط برهد و همين كه فكر كند به حقيقتي جاهل و بي اطلاع است به محض اقتضاي سؤال علمي به حقيقت راهنمايي مي شود و هرچه بخواهند فوري به محض خواستن با اراده سازنده خود به وجود مي آورد و براي هيچ خواهشي و كاري كوچكترين معطلي ندارد چنان كه براي او مسافرت به يك كره آسماني و جهان كهكشاني با حركت از اين اتاق به آن اتاق فرق ندارد براي اين كه صنايع آن جهان ارادي و اعجازي مي باشد به همين مناسبت خداوند ميفرمايد : ( ودانيه عليهم ظلالها و ذللت قطوفها تذليلاً ) سايه لطف خدا در بهشت به آنها به نزديك و شاخه هر درخت پر ثمري براي آنها رام و مطيع است .**

**در آيات دهم تا بيست دوم خداوند متعال قسمتي از اجر و ثوابي كه روز قيامت به بندگان خود عنايت مي فرمايد ، و درجاتي كه براي آنها بالا مي برد يادآوري نموده است . اولين وعده خدا اين است كه در آيه دهم در مقابل خوف و ترسي كه بندگان از روز قيامت دارند آنها را محفوظ دارد و در آن روز گرفتاري بهترين وسائل سرور و آسايش را براي آنها فراهم سازد ، و در باغ هاي بهشت آنها را ساكن كند ، و از لباس هاي حرير بهشتي به تن آنها بپوشاند . تكيه گاهها و تخت هاي سلطنتي براي آنها فراهم ساخته و آنها را به زينت و زيور پادشاهان مزين بسازد . در هواي معتدلي قرار دهد كه سرما و گرماي خارج از اندازه نداشته باشد ، در باغ ها و درخت هاي پر ميوه آن چنان درخت هايي كه شاخه ها و ميوه هاي خود را در اختيار آنها قرار داده گويي آماده اطاعت اهل بهشت است كه تا ميل و خواهشي در آنها نسبت به ميوه اي به وجود آيد ، شاخه درخت آن ميوه را در اختيار آنها قرار دهد ، خدمت كاران بي شماري به نام حور و غلمان همراه شربت هاي بهشتي در ليوان ها و ظرف هايي از نقره و بلور كه به اشكال زيبايي مهندسي شده ، از آنها پذيرايي مي كنند . چشمه هايي از شير و عسل و شراب طهور و آب حيات و انواع ديگر در باغ آنها جريان دارد ، پسران و دختران زيبايي از آنها پذيرايي مي كنند كه گويي هم چون درهاي درخشنده پراكنده اند ، به همه نوع وسايل سلطنت و پادشاهي و بزرگواري و زيبايي مجهزند. لباس هاي بسيار زيبا به نام سندس و استبرق و زينت هاي ديگري از طلاها و نقره هاي بهشتي ، از همه بالاتر و بهتر آن كه لطف خداوند متعال شامل حال آنها شده مي بينند كه در نزد خدا مقام و محبوبيت دارند . خدا از آنها راضي و خشنود است . ( ويطاف عليهم بانيه من فضه و اكواب كانت قوارير قوادير من فضه قدروها تقديرا و يسقون فيها كاسا كان مزاجها زنجبيلاً عيناً فيها تسمي سلسبيلاً و يطوف عليهم ولدان مخلدون اذا رايتهم حسبتهم لولوا منثورا واذا رايت ثم رايت نعيما و ملكا كبيراً ، عاليهم ثياب سندس خضروا ستبرق و حلوا اساور من فضه و سقيهم و بهم شرابا طهورا ، ان هذا كان لكم جزاءً و كان سعيكم مشكوراً ) در اين آيات شريفه قسمتي از نعمت هاي بهشت و عذاب هاي آخرت ذكر شده است ، كه خدا به نيكان و نيكوكاران وعده مي دهد .**

**موضوع جالبي كه در تفسير اين آيات لازم به تذكر است اين است كه زندگي آخرت به دنبال زندگي دنيا مانند پيدايش روز در انتهاي شب تاريك است ، در آيات قرآن زندگي دنيا و زندگي آخرت به نام امروز و فردا شناخته شده و در افكار مردم نيز شهرت دارد كه مي گويند فرداي قيامت .**

**خداوند در بعضي آيات مي فرمايد هر كسي به فرداي قيامت خود نگاه كند و اندوخته خود را از علم و اخلاق براي آن زندگي بررسي نمايد .**

**همان طور كه فردا بهشت سر امروز واقع مي شود و متصل به امروز است زندگي آخرت هم در آينده پيدا مي شود و متصل به زندگي دنيا است. آن زمان كه دوره زندگي دنيا براي همه مردم تمام شده و بشريت**

**در كوچه بن بست زندگي دنيا قرار گيرد ، زندگي آخرت شروع مي شود .**

**شما وقتي انسان ها را همراه آن چه فعالي مي كنند و توليد مي تمايند به همراه افكار و آرزو هايي كه در زندگي دنيا دارند ، مقايسه كنيد خواهيد ديد كه انسان ها از طريق كار و كوشش نمي توانند جوابگوي آمال و آرزوهاي خود باشند . انسان ها شايد با كار و كوشش نتوانند يك هزارم از مايحتاج خود را فراهم كنند و عاقبت اين كار و كوشش و زندگي دنيا براي عموم خستگي به وجود خواهد آورد و روزي خواهد رسيد كه آنها از زندگي خسته شوند و همه آنها مرگ را بر زندگي دنيا ترجيح دهند .**

**خداوند متعال در آينده دنيا روزي را نشان مي دهد كه كاروان زندگي بشر تعطيل گردد و چرخ و پر دنيا از كار بي افتد . در يك چنين زمان و در يك چنين حالي زندگي دنيا خاتمه پيدا مي كند و بر خدا واجب مي شود كه تحولي در طبيعت به وجود آورد. راه ها و درهاي زندگي ديگري بهتر و عالي تر به روي انسان باز كند .**

**آن روزگار با قيام سلطان دنيا و آخرت حضرت ولي عصر امام زمان حضرت حجت بن الحسن العسكري عليه السلام افتتاح مي گردد . قيام آن بزرگوار توام با عجايب و تحولاتي در زندگي بشر و در عالم طبيعت است كه نمونه آن در زندگي هاي پيش از قيام مشاهده نشده است .**

**آن بزرگوار در حكومت و سلطنت خود انسان ها را از اسارت جهل و فقر و ماديت و از اسارت طبيعت آزاد ساخته و از مسير اراده خدا و سازندگي طبيعت يك زندگي ايده آلي براي آنها به وجود مي آورد . در زمان آن حضرت مرض ها و بيماري ها، پيري و كوري و مرگ و نابودي و افراط و تفريط هاي طبيعي و انساني همه و همه از بين مي رود . انسان در وضعي قرار مي گيرد كه بر عوامل عالم طبيعت حاكميت پيدا ميكند و به آنچه مي خواهد از طريق اراده خود مي رسد.**

**قسمتي از وعده هاي خدا در اين آيات و آيات ديگر مربوط به زندگي بهشت از همان زمان و براي همان مردم شروع شده. كساني كه مرده اند و در آرزوي ظهور آن حضرت بوده اند به زندگي بر مي گردند و در شعاع دولت و سلطنت آن حضرت و اجداد آن بزرگوار دولت**

**و سلطنت پيدا خواهند كرد و بر اوضاع عالم مسلط خواهند شد .**

**يكي از وعده هايي كه خداوند در اين سوره به بندگان خود مي دهد پادشاهي بزرگي است كه مي فرمايد :( و اذا رايت ثم رايت نعيماً و ملكاً كبيراً ) تو وقتي كه آن جا را ببيني خواهي ديد كه نعمت و سلطنت بزرگ و بي پايان براي انسان آماده است**

**نظير اين آيه، آيه ديگري است در سوره نساء كه در آن آيه هم خداوند متعال به آل محمد ( ص ) و دوستان آنها سلطنتي عظيم و بي نهايت وعده مي دهد و مي فرمايد : ( ولقد آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمه و آتينا هم ملكاً عظيماً ) يعني ما به آل محمد عليهم الصلوه و السلام كتاب و حكمت و پادشاهي بي نهايت بزرگ بخشيده ايم و از اين قبيل آيات بسياري است كه خداوند به طور صريح يا كنايه خود وعده سلطنت و پادشاهي مي دهد . همان طوري كه در دنيا پادشاهي مطلوب هر انساني مي باشد و يكي از هدف هاي انسان رسيدن به جاه و مقام و سلطنت است . در آخرت هم يكي از بهترين مطلوب انسان ها كه خدا به آنها وعده وعدع داده، سلطنت و پادشاهي است. پادشاهي اولياء خدا و انسان هاي آخرتي حد و مرز ندارد يعني از نظر كميت و كيفيت نامحدود است . اگر بخواهند پهنه كشوريك سلطان آخرتي را به دست آورند ممكن نيست كه بتوانند آن را به انتها برسانند بگويند اين سلطان از كجا تا كجا حكومت مي كند . آن يك سلطنتي است بي نهايت عظيم . سلطنت بر آسمان ها و زمين ها ، حاكميت بر عوامل طبيعت .**

**دريكي از آيات سوره والصافات خداوند در مقام تعريض به كفار مي گويد مگر ممكن است كه آنها بتوانند بر آسمان ها سلطنت كنند ، اگر مي توانند آسمان ها راتسخير كنند و سلطنت خود را گسترش دهند وسائلي بسازند و به آسمان ها مسافرت كنند ، در اين موقع با شكست رو به رو مي شوند .**

**از اين تعريض معلوم مي شود كه اولياء خدا خواهند توانست بر آسمان ها سلطنت كنند و همان طور كه شهرهاي كره زمين را مسخر آنها مي شود ، كرات آسمان هم در اختيارآنها قرارمي گيرد. به نيروهاي فوق بعد و حدود مجهز مي شوند و با آن نيروها و قدرت ها مي توانند بر زمين و آسمان تسلط پيدا كنيد . اين ملك كبير و سلطنت عظيم در شعاع سلطنت ائمه اطهار عليم الصلوه والسلام است كه با قيام حضرت امام زمان عليه السلام افتتاح خواهد شد و اگر يك چنين نيرو و قدرتي در اختيار آن حضرت و دوستانش قرار نگيرد وعده ها يي كه خدا به بندگان مؤمن خود مي دهد واقعيت و حقيقت پيدا نمي كند**

**درست دقت كنيد آن حضرت وقتي كه قيام كند و دولت خود را تشكيل دهد بايد به وسائل دولت هاي پيش از ظهور خود مجهز باشد. دولت هايي كه الان به كرات آسمان مسافرت مي كنند و با راديو و تلويزيون تمام كره زمين را يكجا جمع كرده به هم مربوط ساخته اند .**

**پادشاهان در يك ثانيه فرمان خود را به مشرق و غرب مي رسانند . آن حضرت وقتي كه ظاهر**

**شود ، مردم زمان خود را به چه وسائلي مجهز خواهد كرد. طب و بهداشت او چگونه خواهد بود آيا يك زندگي ماشيني مانند زندگي ما بوجود خواهد آورد ؟ كه البته عمر زندگي ماشيني تمام شده است و به علاوه، دولت او مانند همين دولت ها خواهد بود؟و اگر هم مردم را به قهقري برگرداند . سوار شتر و الاغ كند، برگشت به عقب محال است.**

 **پس بايد او در زندگي مردم را به وسائلي فوق وسائل ما قبل خود مجهز كند كه بالاتر ازاين وسائل، همان اراده و اعجاز است كه( با طي السماء و طي الارض )مردم را به زمين وآسمان مربوط كند و بدون وسائل راديو و تلويزيون مردم را به شرق و غرب ارتباط دهد .**

**از آيه 25 به بعد تا آخر سوره ، خداوند تبارك و تعالي اشاره به نزول قرآن مي كند و يك سلسله دستورات اخلاقي و اجتماعي مي دهد كه در ضمن آن انسان هاي بد و خوب ، رويه هاي بد و خوب را معرفي مي نمايد . اين آيات را تا آخر سوره ترجمه مي كنيم و بعداً به تفسير علمي آن مي پردازيم.**

**به دنبال وعده هايي كه خداوند به بندگان خود مي دهد مي فرمايد: همه اين وعده ها نتيجه اعمال و اخلاق خوبي است كه شما نيكان و اهل ايمان داشته ايد . خداوند اعمال شما را منظور داشته و يك چنين درجات و مقاماتي به شما عنايت فرموده است .اين ما هستيم كه قرآن را به طرز عجيبي بر تو نازل كرديم كه در عالم وحي و تنزيل كتابي است بي سابقه و نمونه تاريخي نداشته است .**

**براي اجراي دستوراتي كه در اين كتاب به تو مي دهم صبر و استقامت را پيشه خود كن و از روش انسان هاي گناه كار و متجاوز پيروي نكن .**

**هر صبح و شام بياد خداوند تبارك و تعالي باش شب ها را تا طلوع آفتاب نخواب . قسمتي از آن را به سجده و نماز اختصاص بده . شب هاي طولاني حركت كن و ساعاتي از آن شب ها را به ذكر و تسبيح خدا مشغول باش .**

**مردم دنياي فاني را خيلي دوست دارند و تمام سرمايه هاي مادي و معنوي خود را صرف تهيه مال و ثروت مي كنند و آن روز سنگين و نامتناهي زندگي آخرت را پشت سر مي اندازند و به آن بي اعتنا هستند. اين ما هستيم كه مردم را خلق كرديم و با پيدايش حسب و نسب روابط اجتماعي آنها را محكم كرديم . اگر بخواهيم آنها را نابود مي كنيم و به جاي آنها ديگران را در صحنه زندگي ظاهر مي سازيم .**

**قرآن و آيات اين سوره سراسر براي مردم پند و عبرت است . هركس سعادت آخرت را دوست دارد از راهنمايي قرآن استفاده كند و از همين جا راهي به سوي خداي خود پيدا نمايد . شما مردم هرگز بدون اراده و خواست نمي توانيد به مقاصد بد و خوب خود برسيد خداوند به همه چيز داناست و تمام كارهاي او روي حكمت است. از بندگان خود هر كه را دوست داشته باشد مشمول رحمت و محبت خود مي نمايد و براي ستم كاران عذاب سختي آماده كرده است .**

**( انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا فاصبر لحكم ربك و لا تطع منهم اثما او كفوراً و اذكراسم ربك بكره و اصيلاً و من اليل فاسجد له و سبحه ليلا طويلا ان هولاء يحبون العاجله و يذرون ورائهم يوما ثقيلاً ، نحن خلقناهم و شددنا اسرهم و اذا شئنا بدلنا امثالهم تبديلاً ان هذه تذكره فمن شاء اتخذ الي ربه سبيلاً و ما تشاون الا ان يشاء الله ان الله كان عليما حكيما يدخل من يشاء في رحمته و الظالمين اعد لهم عذاباً اليماً )**

**فرازهاي مورد بحث اين آيات چند چيز است :**

**1ـ معناي نزول قرآن و كيفيت نزول و اين كه كلمه نزول گاهي از باب افعال و گاهي از باب تفعيل استعمال مي شود و از نظر تعدي به مفعول گاهي با حرف الي و گاهي با حرف علي و گاهي با في متعدي مي شود .**

**2ـ فرق بين آثم و كفور و كساني كه آيه شريفه به آنها تأويل شده است .**

**3 ـ يادآوري اسم خدا صبح و شام از نظر تفسير و تأويل .**

**4 ـ مقايسه زندگي دنيا و آخرت**

**5ـ پيدايش روابط اجتماعي و استحكام هر چه بيشتر آن از نظر قرآن .**

**6 ـ راه به سوي خدا كيست و چيست .**

**7 ـ خواست و مشيت انسان تابع مشيت خدا است .**

**8 ـ چگونه انسان هاي مؤمن مشمول رحمت خدا مي شوند و كفار براي خود عذاب تهيه مي كنند .**

**قسمت اول:**

**آ نچه مسلم است اين است كه قرآن كتابي آسماني جملات و عبارات و آيات آن ساخت خداوند متعال و انشاء خالق زبان و بيان است . كساني كه فكرمي كنند پيغمبر اكرم نابغه اي بوده و اين آيات را به نبوغ فكري خود ساخته است بي شك در اشتباهند . زيرا گفتار پيغمبر بدون كم و زياد در تاريخ اسلام ثبت شده است. سخنراني هاي پيغمبر كلمات قصارش وصيت ها و سفارشات اخلاقي جواب هايي كه از مسايل مختلف داده اند احتياجاتي كه با علماء غير اسلامي داشته اند در تاريخ ثبت شده است .**

**وقتي كه سخنراني و كلمات قصار آن حضرت را با آيات قرآن مقايسه كنيم مي بينيم كه سبك عبارت خيلي عوض مي شود چنان چه ممكن نيست عبارات يك نفر در حال مخاطبه يا سخنراني تا اين اندازه متفاوت باشد شما يكي از خطبه هاي آن حضرت را لا به لاي آيات قرآن بنويسيد پس از آن شروع كنيد به خواندن قرآن در ضمن قرائت كه به آن خطبه رسيديد مشاهده خواهيد كرد كه سبك عبارات خيلي عوض شده و آن روش آيه قرآن تبديل به يك سخنراني گرديده است كه گوينده سخن گفته اند كه يكي**

**از آن دو نفر در مقامي عالمانه و آمرانه قرار گرفته است .**

**حضرت رسول اكرم وقتي كه شخصاً جملاتي ايراد فرموده اند و درجايي سخنراني كرده اند آن سخنراني بدون سابقه و بدون تأمل بوده است ولي آن هنگام كه خواسته اند جملات و عباراتي به عنوان آيات قرآن قرائت كنند قرائت قرآن بدون سابقه نبوده است . بلكه ابتدا درباره يك موضوعي كه لازم بوده است سوره و آيه اي نازل شود ابتدا چندي خود آن حضرت و مسلمانان منتظر وحي بوده اند . چنان كه براي نزول سوره كهف چهل روز و براي نزول سوره نور چند روز خود آن حضرت و مسلمانان منتظر بوده اند .**

**قبل از نزول وحي حالتي بر آن بزرگوار عارض مي شده كه در آن حالت رابطه اش از مردم قطع بوده و به خدا مربوط بوده اند كه بعضي از اهل عناد گفته اند كه حالت غش بر آن حضرت عارض مي شده . پس از رفع حالت وحي دستور مي داده اند كه كتاب وحي بنويسيد و آن حضرت آيات را قرائت مي فرموده اند . از اين قبيل دلائل بسياري هست كه دلالت مي كند بر اين كه اين آيات و عبارات مربوط به خود آن حضرت نيست و ايشان هم مانند ديگران عاجز هستند از اين كه بتوانند به قدرت علم و بيان خود بدون وحي آيه و يا سوره اي به وجود آورند . بي شك آيات قرآن صنعت خداوند متعال بوده و جملاتي است كه خالق علم آن را تركيب و انشاء فرموده است .**

**( انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلاً )**

**در اين آيه شريفه و آيات ديگر نظر آن نزول قرآن از باب تفعيل استعمال شده است جاي ديگر هم خداوند مي فرمايد : ( نزلنا علي قلبك لتكون من المنذرين ) ما قرآن بر قلب تو نازل كرديم تا به وسيله آن مردم را هدايت كني .**

**در بعضي سوره هاي ديگر مانند سوره قدر و سوره دخان كلمه نزول از باب افعال استعمال شده و با حرف ( في ) متعدي شده است مانند : ( انا انزلناه في ليله القدر انا انزلناه في ليله مباركه ) ما قرآن را در شب قدر و در شب با بركت نازل كرديم و جايي ديگر كلمه نزول از باب افعال استعمال شده و با حرف الي متعدي شده است مانند : ( و انزلتاه اليكم نوراً مبيناً ) ما قرآن روشن را به سوي شما نازل كرديم .براي روشن شدن معاني اين جملات مجبوريم شرحي درباره لطائف معاني ابواب مزيد فيه از نظر قواعد ادبي ايراد كنيم.**

**در ادبيات عرب كلمات ثلاثي مجرد از ابواب مزيد فيه استعمال مي شود و با تغيير شكل و قيافه از ان ابواب معاني مخصوصي ظاهر مي گردد مثلاً كلمه كشف وقتي به حال اوليه خود يعني سه حرفي باشد به معناي كشف مطلق است مي گويند كشف وجهه يعني صورت خود را آشكار ساخت و باز همين كلمه از باب افعال بازياد شدن همزه معناي ديگري پيدا مي كند مي گويند ( اكشف وجهه ) يعني با يك عامل داخلي نيروي باطن پرده از صورت خود برداشت و باز همين كلمه از باب تفعيل با تكرار شدن عين الفعل معناي ديگري پيدا مي كند. مي گويند ( كشف وجهه ) يعني يك عامل خارجي صورت او را مكشوف كرد . اگر از باب مفاعله استعمال شود با زياد شدن الف بعد از فاء لطيفه ديگري دارد مي گويند : ( كاشف زيد عمرا ) يعني زيد و عمر پرده از روي كار يكديگر برداشتند و همين كلمه از باب تفاعل با زياد شدن تا و الف معناي ديگري دارد مي گويند: ( تكاشف زيد و عمر ) يعني زيد و عمر با كمك و همكاري هم پرده از روي كار فلاني برداشتند و باز اين كلمه از باب تفعل با زياد شدن تا و تكرار عين لطيفه ديگري دارد مي گوييم ( تكشف زيد ) يعني حالت كشف مطلب به خود گرفت و با استعمال اين كلمه از باب افتعال معناي ديگري بدست مي آوريم مي گوييم ( اكتشف زيد ) يعني زيد قبول كرد كه مطالب را كشف كند و باز همين كلمه از باب استفعال با زياد شدن ( الف سين ت ) معناي ديگري پيدا مي كند و مي گويند(اكتشف زيد) يعني زيد از ديگري خواهان كشف مطالب شد و همين كلمه از باب انفعال لطيفه خاص پيدا مي كند مي گويند:(انكشف الامر ) يعني مطلب خود به خود كشف شد و باز اين كلمه را از باب افعال براي مبالغه استعمال مي كنيم مي گوييم: ( اكشف الامر ) يعني مطلب خوب واضح شد و باز براي مبالغه بيشتر آن را از باب افعيلال استعمال مي كنند مي گويند : ( اكشاف الامر ) يعني مطلب خيلي واضح شده كه قابل ترديد نيست مشاهده مي كنيد كه كلمه كشف با تغيير صورت هاي مختلف معاني متفاوت پيدا مي كند. روي قواعد صرف و نحو عربي يك كلمه به نام مصدر كه بر كار و يا حالت دلالت كند به صورت هشت هزار كلمه قابل تغيير است كه تمام آن كلمات در ماده اصلي معناي اوليه مشترك و در لطائف و معاني مربوط به شكل متفاوت هستند .**

**اگر معاني و حقايق قرآن از طريق الفاظ و عبارات قرآن قابل كشف باشد هركس آشنايي به الفاظ و عبارات داشته باشد مي تواند به حقايق قرآن هم آشنايي پيدا كند و مي تواند از طريق الفاظ معاني آن را درك كند در اين صورت بين خواننندگان قرآن از نظر آشنايي به علم قرآن تفاوتي به وجود نمي آيد و تمام افرادي كه به الفاظ و عبارات قرآن آشنايي دارند از نظر آشنايي به معاني قرآن در حد تساوي قرار مي گيرند. علم قرآن عموميت پيدا مي كند و هيچ كس در فهم حقايق آن به ديگري محتاج نيست . با اين كه تفاوت بين مسلمانان از نظر آشنايي به قرآن و عدم آشنايي بسيارتا جايي كه درك تمام حقايق قرآن مربوط به انسان هاي كاملي ماننده ائمه اطهار بوده و فقط آنها در تاريخ اسلام معرفي شده اند كه به تمام علوم قرآن آشنايي دارند و ديگران از نظر اطلاع به حقايق قرآن در حد آنها قرار نگرفته اند .**

**از همين تفاوت بين علماء و دانشمندان مسلمان معلوم مي شود كه درك حقايق قرآن از طريق عبارات و الفاظ ميسر نيست بلكه بايستي از جاي ديگر اشاره اي شود تا فهم قرآن بر انسان روشن گردد .**

**در اين جا مي بينيم خداوندمتعال تعليمات قرآن را به خود اختصاص داده است كه مي فرمايد : ( الرحمن علم القرآن ) فقط خدا قرآن مي آموزد اگر تعليمات قرآن از طريق الفاظ و عبارات ممكن باشد يك چنين آيه اي لازم نيست كه خداوند تعليم قرآن را به خود اختصاص دهد بلكه مردم در فهم قرآن به خدا و يا اولياء خدا احتياج نداشته مي توانستند به الغاب و عبارات عربي آشنا شوند و از طريق اين آشنايي تمام حقايق قرآن را درك كنند .**

**پس معلوم مي شود كه فهم قرآن از راه ديگر سواي فهم الفاظ و عبارات آن شروع مي شود يعني بوسيله خدا از طريق ارائه حقايق و روشنايي دادن به قلب ( و من لم يجعل الله له نورا فماله من نور )**

**در بسياري از آيات و سوره هاي قرآن خداوند متعال تعليمات قرآن را با عبارات تنزيل و نزول و انزل يادآوري فرموده در اين آيه شريفه هم به حضرت رسول مي فرمايد: ما اين آيات را به نحو عجيب و بي سابقه بر تو نازل كرديم .**

**جاي ديگر مي فرمايد :( و نزلناه علي قليك ) يعني قرآن را در قلب تو قرار داديم . نزول قرآن در عبارات تنزيل به معناي نزول الفاظ و آيات قرآن است به دليل اين كه خداوند مي فرمايد ما قرآن را در شب قدر در ماه رمضان بر تو نازل كرديم و ما مي دانيم كه قرآن ظرف مدت بيست و سه سال از بعثت تا وفات بر پيغمبر اكرم نازل شده اگر نزول قرآن را در شب قدر به معناي نزول آيات و عبارات بدانيم اين معنا با نزول تدريجي قرآن بيست و سه سال منافات دارد ، براي اين كه نزول با عبارات ظرف زمان لازم دارد. در يك شب قدر امكان قرائت تمام آيات نيست علاوه همان اشكال به وجود مي آيد كه از طريق الفاظ آشنايي به حقايق مكن نيست .**

**پس بايستي بگوييم حقايق قرآن در ماه رمضان در شب هاي قدر بر پيغمبر اكرم نازل شده و آن حضرت پيش از بعثت از طريق تكامل و تربيت الهي به حقايق علم و دانش آگاه شده اند و ظرف مدت بيست و سه سال آيات براي ارائه و تذكر به آن حقايق برآن حضرت نازل شده است زيرا آن چه از كلمه انزل فهميده مي شود اين است كه اين درموارد خلقت و تربيت تكويني استعمال مي شود .**

**خداوند متعال از طريق تربيت و پرورش تكويني ابتدا بندگان خود به مرتبه اي از علم و دانش مي رساند كه در آن مرتبه براساس همان روش به حقايق و دقايق( كه همان معاني الفاظ است )آگاه مي شوند تا براساس همين آگاهي فكري و روشنايي قلبي و استعدادي كتابي در ضمن جملات و الفاظ بر آنها نازل مي گرداند .**

**با توجه به موارد استعمال كلمه انزل در قرآن اين طور فهميده مي شود كه اين كلمه هر جا استعمال مي شود كه از پرورش تكويني اشياء خبر مي دهد زيرا مي بينيم در آن جا كه خداوند خاك ها را تبديل به سنگ نموده و سنگ ها را تبديل به فلزات مي كند يك چنين تبديل و تحويل را با كلمه انزل تعريف مي كند مي فرمايد :( و انزلنا الحديد ) آهن را نازل كرديم. بديهي است كه آهن از آسمان به زمين نمي افتد بلكه در زمين و در معادن به وجود مي آيد ، كه در آن جا خداوند مواد اوليه طبيعت را در مسير تحول و تكامل تكويني تبديل به آهن و فلزات ديگر مي كند .**

**انزال آهن از آسمان يعني نزول و ساخت آهن در مسير تحولات طبيعت براساس تقدير و هندسه الهي . همين طور در مقام پيدايش ميوه ها و حبوبات همين كلمه را استعمال مي كند آن جا كه ميفرمايد : ( و انزلنا من الثمرات رزقا لكم ) ميوه ها و حبوبات را نازل كرديم تا روزي شما باشد در اين جا هم منظور از انزال ميوه ها و حبوبات آفرينش آنها در طبيعت است كه خداوند خاك را در مسير تحولات آفرينش تبديل به ميوه و حبوبات مي كند و در اختيار انسان مي گذارد .**

**پس همه جا مي بينيم كلمه انزلنا از تحول و تنوع تكويني به سوي كمال گزارش مي دهد . همين طور كه خاك و آب بايستي راهي را طي كند تا به صورت ميوه و حبوبات درآيد ، انسان هم كه شجره و ثمره اي در طبيعت است بايستي تحولاتي پيدا كند تا استعداد هاي اوليه او بروز و ظهور نموده به حد كمال برسد .**

**انسان ها در ابتداي زندگي مانند زراعت هايي هستند كه تازه سبز شده در طول زمان به**

**ميوه و دانه مي رسند . انسان هاي خام كساني هستند كه افكار آنها پخته نشده و استعدادهاي آنها به حد كمال نرسيده است ، خداوند در مسير زندگي هر روز آنها را به مرتبه و مقامي بالا مي برد تا اين كه در آخرين مرتبه پس از كشف حقايق و دقايق عالم حالت ملاقات بين آنها و خداي آنها برقرار شود .**

**در اين حال انسان ها بدون اين كه لفظ عبارتي بشوند آيه و حديثي بر آنها نازل شود به حقايق عالم و به حقايق وجودشان آگاه شده اند ، و بعد از اين آگاهي تكويني از طريق مخاطبه و مواجهه با خداوند ( البته مواجهه قلبي ) متعال عبارات و آياتي به آنها وحي مي شود كه همه آن آيات و عبارات تذكر و يادآوري به علومي است كه قبلاً از طريق تربيت تكويني در تكامل وجود خود آن را كشف كرده اند . پس در آن آياتي كه خداوند متعال نزول از باب افعال يادآوري مي كند منظور پروش تكويني و عمل آمدن استعداد وجودي پيغمبر است كه در طول مدت چهل سال او را در حد يك انسان كامل قرار مي دهد و آن جا كه نزول را از باب تفعيل يادآوري مي كند منظور نزول آيات و عبارات قرآن بر آن حضرت است زيرا به همان حساب كه در لطيفه باب افعال و باب تفعيل بيان شد ( با استدلال به كلمه يورق در لسان حضرت رسول ) پرورش ذاتي آن حضرت تا وصول به پايه يك انسان كامل تحولاتي است كه در داخل وجود آن حضرت صورت مي گيرد . يعني حقايق وجودي آن حضرت كه در ابتدا به صورت بذري خلق شده در اثر پرورش الاهي ( در فيوضات شب قدر ) رشد مي كند تا به حد كمال برسد . همان طور كه خداوند متعال با كلمه: ( انزلنا من الثمرات ) از رشد عناصر خاكي تا وصول به حد ميوه و حبه خبر مي دهد و از رشد وجود انسان هم تا ظهور ثمره علم و حكمت به همان عبارت تعبير مي كند زيرا ثابت شد كه كلمه انزلنا از رشد تكويني خبر مي دهد و ثابت شد كه تا زماني كه آن حضرت از طريق رشد تكويني و بروز استعداد به حقايق هستي آگاه نشود نزول الفاظ قرآن براي او نمي تواند مبين معني باشد .**

**ابتدا آن حضرت از طريق رشد و مكاشفه به حقايق هستي آگاه مي شود و بعد از آن فرشته وحي آيات را بر آن حضرت نازفل مي كند . در بحث هاي گذشته درباره ابواب ثلاثي مجرد و مزيد فيه بحثي به وجود آمد و گفتيم كه افعال از هر كدام از آن باب ها معناي مخصوص پيدا مي كند و حالا براي توضيح بيشتر مي گوييم كه باب افعال از نظر تعدي به حروف جاره لطائف ديگري پيدا مي كند . گاهي كلمه انزل با حرف ( في ) متعدي مي شود مثل ( انا انزلنا في ليله القدر ) ما قرآن را در شب قدر نازل كرديم و گاهي با حرف ( الي ) مثل ( و انزلنا اليكم نوراً مبينا ) ما به سوي شما مردم نور آشكار كننده نازل كرديم و اما كلمه تنزيل ظاهراً فقط با حرف علي متعدي مي شود مانند ( نزلنا عليك القآن تنزيلاً )**

**بر مبناي تحقيق گذشته در صفحات قبل كه گفتيم كلمه انزلنا از رشد تكويني با يك عامل داخلي خبر مي دهد بخصوص كلمه انزلنا مناسب است كه با حرف ( في ) متعدي شود يعني در داخل وجود انسان تحولاتي انجام مي گيرد تا روزي كه به كمال برسد و به حقايق وجود خود و عالم آگاه شود.**

 **و اما حرف ( الي ) دلالت دارد بر اين كه بين خدا و كساني قرآن به سوي آنها نازل مي شود فاصله اي است مانند شما كه نامه به سوي دوست خود مي فرستيد ولي اگر پهلوي شما باشد فقط با او حرف مي زنيد لذا در موردي كه الي به كار مي رود مردم طرف گفتگو مي باشند و در موردي كه فيه يا ( علي ) به كار مي رود شخص پيغمبر و اولياء خدا زيرا بين پيغمبر و ائمه با خدا فاصله اي نيست. آنها انسان هاي كاملند بدون واسطه به خدا مربوطند ولي ساير مردم به ميزاني كه نقص وجودي دارند از خدا فاصله دارند لذا مناسب با آنها كلمه الي مي باشد .**

**خداوند متعال آن جا كه با مردم سخن مي گويد مي فرمايد ( انزلنا اليكم نو.راً مبينا ) بسوي شما قرآن فرستاديم و آن جا كه با پيغمبر سخن مي گويد مي فرمايد :( و انزلنا عليك و نزلنا عليك ) زيرا بين پيغمبر و خدا فاصله اي وجود ندارد پيغمبر بدون واسطه مي تواند به خدا مربوط شود ولي ساير مردم نمي توانند .**

**تفسير آيات مربوط به نزول قرآن تا اين جا خاتمه پيدا مي كند براي تفصيل بيشتر به تفسير سوره قدر( سرنوشت شما ) مراجعه كنيد .**

**( واصبر لحكم ربك ولاتطع منهم اثما اوكفوراً ) خداوند در اين به پيغمبر اكرم دستور مي دهد كه لازم است در برابر حكم خدا صبر كنيد و بپرهيزيد از اين كه به خاطر رعايت هوي و هوس گناه كاران از روش**

**آنها پيروي كنيد .**

**دو طايفه را خداوند در اين آيه معرفي مي كند به پيغمبر و اهل ايمان دستور مي دهد كه از آنها پيروي نكنيد :**

**اول طايفه اي كه به عنوان آثم شناخته شده اند.**

**دوم طايفه كفور .**

**آثم يعني گناه كاران. كفور يعني بسيار كافر و متجاوز.**

 **آثم كسي را مي گويندكه گناه و معصيت و نتايج بد آن را مي شناسد و باز هم جسورانه اقدام به گناه مي كند و از اعمالي كه او را به دايره ثواب و ولايت مي كشاند دوري مي جويد اختصاص به كساني پيدا مي كند كه حاضر نيستند تعليماتي ببينند كه آنها را به دايره ثواب و ولايت حقه الهيه بكشاند. عنوان آثم در تاريخ اسلام به كساني اختصاص پيدا مي كند كه راه آشنايي به ولايت علي بن ابيطالب را تاريك كردند و فكر مردم را نسبت به آنها تيره نمودند و اما كفور به معناي اصرار و مبالغه در كفر است. كافر به كسي مي گويند كه با علم و عمل خود راه خدا را بروي ديگران مي بندد و سد و مانعي براي درك حقيقت و يادآوري خدا به وجود مي آورد خود را از بند اطاعت خدا آزاد مي داند.**

 **و اما كفور مبالغه در كفر است. به كسي مي گويند كه علاوه بر كفر علمي و عملي با اولياء خدا مي جنگد و مي كوشد كه آثار خدا را محو و نابود كند خدا به مسلمانان دستور مي دهد كه چنين افرادي را تنها بگذارند مبادا قدرت اجتماعي پيدا كنند و مردم را به كفر و هلاكت بكشانند .**

**( و اذكر اسم بكره و اصيلاً و من اليل فاسجد له و سبحه ليلاً طويلاً ) در اين آيات خداوند دستور مي دهد كه اي پيغمبر صبح و شام و نيمه هاي شب تا صبح به عبادت مشغول باش عبادت هاي صبح و شب همان نمازهاي صبح و اول شب است همراه نوافلي كه خداوند دستور داده است كه بعد از نماز يا قبل از نماز بايستي به جاي آورند .**

**نمازهايي كه شب به جاي آورند همان نمازهاي شب است كه روي هم يازده ركعت است هشت ركعت نماز شب دو ركعت نماز شفع و يك ركعت نماز وتر و باز در آخر مي فرمايد كه شب طولاني را به تسبيح خدا مشغول باش. در اين آيات و بسياري آيات ديگر خداوند متعال تأكيد مي كند كه حتماً مردم بايد عبادت هاي شبانه روزي را انجام دهند بلكه اكثر اوقات خود را به عبادت مشغول باشند .**

**در اين جا سؤالي به وجود مي آيد كه خاصيت عبادت ها و دعا ها چيست؟ چرا خداوند اصرار دارد كه مردم حتماً آن را انجام دهند اگر مردم عبادت ها را كم كنند و يا اصلاً آنها را ترك نموده به كار آبادي دنيا و ايجاد مسائل زندگي مشغول شوند چه نقصي پيدا مي شود. خدا و ما به اين عبادت ها چه احتياجي داريم .**

**در جواب اين سؤال و براي توضيح و تفسير اين آيات مي گوييم كه نماز و عبادت بهترين راه براي ارتباط انسان با خدا و استفاده از لطف و رحمت او مي باشد .**

**نمازها و عبادت ها از نظر احتياج خدا به انسان ها وضع نشده بلكه از نظر احتياج انسان به خدا وضع شده است و همين نمازها و عبادت ها راهي است كه در انتهاي آن بين خدا و انسان مواجهه و ملاقات به وجود مي آيد و انسان ها از نظر جلب رضاي خدا و كسب لطف و محبت او به وسيله عبادت ها در وضعي قرار مي گيرند كه گويي مالك اراده و قدرت خدا شده اند .**

**اين را مي دانيم كه ثروت و مالكيت انسان در دنيا و آخرت همان هايي است كه با رنج و زحمت آن را به دست آورده است انسان چيزي را دوست دارد كه اولاً نسبت به آن احساس احتياج كند و ثانياً براي به دست آوردن آن زحمت بكشد .**

**شما آن چه را كه خودتان براي پرورش آن زحمت كشيده ايد دوست داريد و در حفظ آن كوشش مي كنيد و اما آن چه را كه براي كسب و پرورش آن زحمت نكشيده ايد دوست نمي داريد و خود را مسئول حفظ آن نمي دانيد . ذوق و نشاط شما در استفاده از چيزهايي است كه براي به دست آوردن آنها زحمت كشيده ايد نه آن چه كه خود به خود به وجود آمده است و همه اين را مي دانيم كه يكي از ثروت هاي بزرگ انسان در دنيا و آخرت استفاده از لطف و جلب محبت او مي باشد .**

**آن چه مسلم است اين است كه تمام هستي هاي عالم و آن چه در زمين و آسمان وجود دارد براي استفاده انسان به وجود آمده ما به آن چه هست محتاجيم به آب و هوا و نور و حرارت و ساير عوامل طبيعت احتياج داريم . آن چه هست در زمين و آسمان مال انسان است و انسان بايد به كار و كوشش مشغول باشد تا بتواند از حق مشروع خود كه همان حقايق طبيعت است استفاده كند. ما بايستي براي تامين احتياجات خود اعمالي انجام بدهيم و به راهي برويم كه بتوانيم قواي طبيعت را به اختيار خود درآوريم و از طرفي بايستي اعمال ما با كسب ذخائر طبيعت ارتباط مستقيم داشته باشد نه اين كه براي كسب ذخائر صحرا به سوي دريا برويم در**

**اين جا بايد بدانيم كه بزرگترين رقم نعمت براي انسان استفاده از لطف و محبت خدا مي باشد .**

**جلب محبت و رضاي خدا يك نعمتي است كه اگر به دست آمد همراه آن همه نعمت ها به دست مي آيد و اگر از كف برود همراه آن همه نعمت ها از دست مي رود . اگر توانستيم با جلب محبت خدا و جلب رضاي او كاري كنيم كه از لطف و اراده او استفاده كنيم يا هر چه لازم داريم از او بخواهيم و هر چه از او بخواهيم براي ما بسازد و ما را به مطلوب خود برساند. در اين جا با استفاده از لطف و كرم خدا مي توانيم اطمينان پيدا كنيم كه هر چه هست به دست آورده ايم و مالك تمام هستي ها و ثروت ها شده ايم چون از او گشتي همه چيز از تو گشت .**

**انسان اگر با يك بررسي كامل نعمت هاي خدا را به نظر آورد مي داند كه نعمت هاي خدا بر سه قسمت است كه هر كدام از آنها مكمل ديگري است. آن چنان كه هوا مكمل آب و آب مكمل هوا مي باشد و خواهد ديد كه جلب هركدام از اين نعمت هاي سه گانه راه و عمل معيني لازم دارد كه مجموعه آن راه ها و آن اعمال به صورت دين تحويل انسان داده شده است .**

**تا اين سه نوع براي انسان تكميل شود فقر و احتياج از وجود انسان برداشته نمي شود و آرامش فكر براي اوپيدا نمي شود .**

**اول نعمت هاي مادي و لذائذ مادي در دنيا و آخرت .**

**دوم لذائذ محبت و لذائذ انساني .**

**سوم لذائذ معرفت و علم و حكمت و استفاده از لطف خداوند متعال.**

 **لذائذ مادي تا بي نهايت قابل تكثر و تنوع است. مزه ها از طريق ذائقه مانند شيريني و ترشي و غيره، بوي خوش از طريق شامه ، مناظر زيبا از طريق باصره ، مسموعات مفيد و لذت بخش از طريق سامعه، نرمي ها و لذائذ جنسي از طريق لامسه.**

 **هركدام از اين سه نوع نعمت از نظر فردي و نوعي بي نهايت است و براي هميشه در هر زمان انسان مي تواند از رقم تازه اي استفاده كند .**

**دوم انسان ها براي هم ثروت بزرگي هستند اگر بتوانند از لطف و محبت يكديگر استفاده كنند و بتوانند با تعاون و همكاري تمدن كاملي به وجود آورند .**

**قسمت سوم كه مكمل ان دو نوع مي باشد كه اگر نباشد استفاده از آن دو نوع هم ممكن نيست استفاده از علم و حكمت و لطف خدا مي باشد در شعاع اطاعت و بندگي .**

**خدا همان طور كه در علم و حكمت خود بي نهايت است در لذائذ و نشاطي كه از لطف خود براي انسان به وجود مي آورد بي نهايت است. اگر ذائقه انسان بتواند مزه لطف و محبت خدا را بچشد و با او رابطه پيدا كند در حالي كه قرار بگيرد كه بداند خدا او را دوست دارد با چشيدن مزه لطف خدا از همه چيز فراموش مي كند. چنان لذتي احساس مي كند كه تا ابد در ذائقه او مي ماند خدا در هر ساعت و دقيقه اي از لطف و محبت خود بندگان خود را بهره مند مي سازد .**

**حضرت رسول اكرم در يكي از بيانات خود مي فرمايد : من لذت ها و نعمت هاي دنيا را دوست دارم اما لذتي كه از نماز مي برم فوق همه لذت ها است . همين طور پيغمبر از اين لذت ها آن حالت ارتباط و محبوبيتي است كه نزد خدا دارد نه اين كه صرفاً ركوع و سجود و يا قيام قعود**

**لذت بخش باشد .**

**راه وصول به نعمت هاي سه گانه:**

**اگر دين را بخواهيم به معناي واقعي تفسير كنيم بهترين تفسير براي دين همين جمله است كه بگوييم دين آدرس نعمت هاي خداوند متعال در دنيا و آخرت و كيفيت جلب آن نعمت ها است .**

**خداوند در هر جا كه دستور اخلاقي و اجتماعي و يا دستور عبادتي داده است براي همين است كه در ضمن اجراي آن دستور ثروت و نعمتي از نعمت هاي سه گانه بالا در اختيار انسان قرار گيرد و انسان بتواند مالكيت خود را ا بي نهايت توسعه بدهد .**

**براي ازدياد ثروت و لذائذ مادي دين مقدس اسلام دستوراتي مفيد صادر كرده است كه در ضمن آن دستورات انسان ها را با ياد كردن دنيا و ازدياد ثروت و قدرت تشويق فرموده است .**

**بهترين دستور و تشويق نامه در اين مورد فرمايش حضرت امام حسن مجتبي عليه السلام**

**است كه ايشان در آخرين دقايق زندگي به جندب نام كه براي عيادت شرفياب شده بود راجع به آباد كردن دنيا و توسعه دادن به زندگي فرمود : ( كن لدنيا كانك تعيش ابدا و كن لاخرتك كانك تموت غداً ) يعني از نظر دنيا داري و توسعه مال و ثروت چنان باش كه گويي دنيا محل زندگي دائمي تو است و تا ابد مي ماني و زندگي مي كني و از نظر رعايت زندگي آخرت چنان باش كه گويي فردا مي ميري.**

**دستور ديگر با همين جامعيت، حديث معروف و مشهور بين مسلمانان است كه مي گويند : ( من لا معادله لا معاش له ) كسي كه زندگي دنياي خود را خراب مي كند آخرت خود را خراب كرده است.**

**ملازمه بين سعادت دنيا و آخرت به همين مناسبت است كه دين آدرس نعمت هاي خداوند است كسي كه نتواند از نعمت ها استفاده كند به همان اندازه از راهنمايي دين استفاده نكرده است و چون از دين كسر داشته از نعمت هاي خدا كسري آورده است .**

**در آيات قرآن همه جا مردم را تشويق و ترغيب مي كند كه به نعمت ها و ثروت هاي طبيعت بيشتر از اين**

**ها توجه كنند از ثروت هاي صحرا و دريا استفاده كنند مي فرمايد: كوه ها خزائن پر گنج خداوند است و زمين مركز توليد ثروت است جاي ديگر مي فرمايد زمين را زير پاي شما نرم كردم تا بتوانيد سينه آن را بشكافيد و ثروت آن را استخراج كنيد .**

**خلاصه مي فرمايد هر چه در زمين و آسمان است ثروتي است كه براي شما انسان ها خلق شده است : ( خلق لكم ما في الارض جميعاً )**

**كليه دستوراتي كه براي فلاحت و تجارت و صناعت رسيده است ناظر به همين حقيقت است كه مردم با اشتغال به كار زرواعت و تجارت دنياي خود را هرچه بيشتر توسعه دهند و هر چه بيشتر ثروت توليد كنند.**

**از نظر هدايت قرآن يكي از محرمات ركود سرمايه و تعطيل گذاردن آن منشأ توليد است به ثروت مندان دستور مي دهد كه حق ندارند مال و ثروت خود را به صورت پول و طلا و نقره و يا اسكناس درآورند در بانك ها يا در دل زمين ها ذخيره كنند آيه شماره 34 ، 35 در سوره توبه**

**ناظر به همين حقيقت است كه خداوند مي فرمايد :**

**( كساني كه طلا و نقره را گنج مي كنند و در راه خدا انفاق نمي كنند در انتظار عذاب بزرگي باشند كه روز قيامت همان پول ها در آتش جهنم سرخ شده و به پيشاني يا پشت و پهلوي آنها گذارده مي شود. به آنها مي گويند بچشيد اين ها مزه پول هايي است كه براي خود گنج نموديد و دنيا را خراب گذاشتيد .**

**انفاق در اين آيه كه در مقابل گنج قرار گرفته نهي از راكد گذاشتن سرمايه و كار نزدن در راه توليد كار و ثروت است نه به معناي بخشيدن به فقرا. براي اين كه تضييع حق فقرا به اين نيست كه پول را گنج كنند بلكه به اين است كه خمس و زكوه آن را ندهند .**

**جاي ديگر از نظر فقه اسلام مي بينيم كه مردم حق ندارند ظرف طلا و نقره بسازند و حق ندارند پول خود را در راه ربا به كار بياندازند و با توجه به عذابي كه خداوند در برابر ذخيره كردن پول ها مقرر كرده است اين حقيقت كشف مي شود كه ركود سرمايه از نظر قرآن محكوم است. براساس همين آيه و حرمت ربا و حرمت استعمال ظروف طلا و نقره و تشويقات ديگري كه در حاشيه آن شده است معلوم مي شود كه مردم مأمورند ثروت خود را در راه توليد و آباداني دنيا به كار بيندازند و از طريق تهيه كسب و كار و توليد ثروت احتياج را در دو جهت مالي و علمي بپرورانند .**

**دليل حرمت ربا همين است كه ربا خوار مي خواهد از پول خود استفاده كند بدون اين كه پول خود را در راه توليد به كار بيندازد بدون اين كه ثروتي توليد كند از ثروت مردم استفاده مي كند . در واقع بار زندگي خود را به دوش مردم بگذارد و باري از دوش مردم بار مي دارد. اين دستورات همه جا راهنمايي هاي اسلام اس به سوي جلب لذائذ و نعمت هاي مادي و آبادي دنيا و اما راه به سوي نعمت دوم يعني استفاده از وجود انسان ها و تأمين آرامش در معاشرت با آنها .**

**اين حقيقت بر همه كس معلوم است كه يكي از ثروت هاي بزرگ حيات بخش براي هر انساني وجود انسان هاي ديگر است كه با آنها زندگي مي كند و با همكاري با آنها تمدن و اجتماع به وجود آورده است . انسان ها از نظر نفع و ضرر براي يكديگر يا بدون اين كه نافع و مضر باشد از سه حال بيرون نيستند .**

**اول انسان هايي كه با اخلاق و رفتار خود نافع به حال شما هستند و شما در زندگي با آنها در خود احساس آرامش و آسايش مي كنيد براي شما چنانند كه هرگاه آنها را ببيني خوشحال مي شوي آنها نيز**

**متقابلاً از ملاقات شما خوش حال مي شوند در زندگي با يكديگر احساس غربت و وحشت نمي كنيد.**

**دوم انسان هايي كه دشمن شما هستند و براي شما مضر و خطرناك هستند آنها همه جا در كمين مال و جان و ناموس شما هستند. مي كوشند كه شما را صيد كنند و براي خود لقمه لذيذي فراهم كنند. شما را به دليل انسانيت دوست ندارند و به دليل انسانيت با شما رابطه برقرار نمي كنند بلكه شما را براي طمعي كه در مال و زندگي شما پيدا كرده اند دوست دارند و رابطه برقرار مي نمايند .**

**اين انسان ها براي شما مانند گرگان براي گوسفندان اند در زندگي با آنها غربت و وحشت احساس مي كنيد و آرامش و آسايش خود را از دست مي دهيد .**

**سوم انسان هايي كه براي شما بي تفاوتند نه دوست شما هستند و نه دشمن شما ، نه به شما خيري مي رسانند و نه ضرري ، با شما بيگانگي دارند در زندگي با شما چنانند كه گويي نيستند ، شما نتوانستيد به انسانيت آنها و كمك هاي آنها اميدوار باشيد و هم از آنها نسبت به خودتان احساس ضرر و خطري نكرده ايد .**

**بديهي است كه انسان هاي دسته اول براي شما ثروت بزرگي هستند . چنان نعمتي هستند كه فقط در شعاع لطف آنها و در همسايگي با آنها به زندگي خود اميدوار مي شويد و مي توانيد از مال و ثروت خود استفاده كنيد . انسان بايستي خود را در دو حال تصور كند و اين دو حال را با يكديگر مقايسه نمايد تا از اين مقايسه ارزش انسان ها را براي خود و زندگي خود به دست آورد .**

**اول زندگي تنهايي و انفرادي در بيابان و جنگل .**

**در آن جا انسان همه چيز داشته باشد از مال و ثروت و نعمت به جز انسان. باغ زيبايي و مجللي براي خود ساخته باشد همه نوع و سايل زندگي براي خود تهيه ديده باشد به جز انساني كه با او مانوس و محشور باشد . بديهي است در اين حالت اگر چه انسان در ثروت و نعمت كامل به سر مي برد وليكن در وحشت و ناراحتي كامل قرار مي گيرد. او همه چيز دارد به جز انسان هايي كه با او مأنوس باشد ، و چون يك چنين انساني در كنار او با او محشور نيست ، دنيا و كره زمين با وسعتي كه دارد براي او وحشت آور است. راضي مي شود تمام ثروت خود را رها كند و با انساني محشور شود كه بتواند با او مأنوس و هم سخن باشد از اين جا معلوم مي شود كه ارزش انسان براي انسان خيلي زياد است. بقيه نعمت ها و ثروت ها وقتي مفهوم پيدا مي كند كه بتواند با انساني مأنوس و محشور باشد .**

**از اين جهت مقدس اسلام مقررات و قوانين اجتماعي را طوري وضع كرده اند كه در ضمن انجام هر يك از قوانين اسلامي حقوق انسانمي زنده شود و مورد احسان و خدمت انسان مسلمان قرار گيرد .**

**عبادت ها به صورت جماعت و اجتماعي وضع شده تا انسان ها در جوار يكديگر همه باهم بسوي خدا متوجه شوند و براي يكديگر دعا كنند. در نمازها و نوافل بندگان خدا دستور دارند كه درباره يكديگر دعا كنند و خير و سلامتي آنها را از خدا بخواهند. در معاملات و تجارت ها همه جا دستورات طوري وضع شده است كه در ضمن معامله و خريد و فروش انسان مشتري از عدل و انصاف انسان فروشنده برخوردار شود. فروشنده مغازه و تجارت خود را از نظر خدمت به انسان ها و تهيه لوازم زندگي داير كند نه اين كه مغازه خود را كمين گاهي قرار دهد براي مشتريان تا از غفلت آنها استفاده كند و مال آنها را بربايد ، انسان هاي مسلمان در كسب و تجارت فقط مي توانند به اندازه مخارج شبانه روزي خودشان كه توأم با قناعت باشد منافع بدست آورند . و همچنين به ثروت مندان دسنور داده اند كه مقداري از ثروت خود را به عنوان خمس و زكوه و ساير ماليات هاي اسلامي به فقرا و عقب افتادگان ببخشند و سطح زندگي آنها را به پايه خود برسانند زيرا مي گويند اگر شما با بذل مقداري از مال خود محبت انساني را جلب كني و او را نسبت به خود مهربان سازي ، اين انسان مهربان براي تو بيشتر ارزش دارد ، از مال و ثروتي كه براي خود ذخيره نموده اي ، شما را دوست دارند بهتر از اين است كه با ثروت زياد در جوار انسان هايي زندگي كنيد كه با شما دشمن اند .**

**به طور كلي دين مقدس اسلام از طريق انصاف و عدالت و احسان مقرراتي وضع كرده است كه در ضمن اجراي آن، انسان ها با يكديگر بستگي و پيوستگي كامل پيدا مي كنند . نسبت به يكديگر مهربان مي شوند ، از اين راه مي توانند ثروت دوم و نعمت استفاده از انسان ها را تا بي نهايت بالا ببرند و از نعمت محبت و انس با انسان ها و صفا و خلوص آنها بطور كامل بهره مند شوند .**

**و اما نعمت سوم جلب رضاي خداوند متعال است .**

**بديهي است يكي از نعمت هاي بزرگ از نظر اولياء خدا استفاده از لطف و محبت خداوند متعال است . خداوند در قرآن در آن جا كه لذائذ زندگي آخرت را به بندگان خود يادآور مي شود . در اين آيه مي فرمايد به شما بگوييم در زندگي آخرت چه لذائذي وجود دارد ، كه بي نهايت از زندگي دنيا بهتر است ، در آن جا باغ هايي كه از زير درختان آن نهرها جاري مي شود . كاخ هاي بسيار مجلل و زيبا و پاكيزه همسران بسيار زيبا و از همه اين ها بالاتر لطف و محبت خداوند متعال است نسبت به شما بندگان و آن لطف خدا بزرگ ترين نعمت ها براي شما مي باشد .**

**حضرت رسول اكرم ( ص) در يكي از بيانات خودشان مي فرمايند كه من از دنياي شما سه چيز پسنديده ام ، كه از آن لذت مي برم. بوي خوش و زن هاي خوب و نور چشم من در نماز است . يعني لذتي كه از نماز مي برم بالاتر از آن دو رقم ديگر است و باز در يك حديث ديگر مي فرمايد ، من با خداي خودم حالاتي دارم ، و ساعت هايي با او محشور و مأنوسم كه لذت من در آن ساعت ها آن قدر زياد است كه فرشتگان مقرب و پيغمبران مرسل استعداد درك لذائذ مرا در آن حالات و ساعت ها ندارند .**

**و باز در يك حديث ديگري مي فرمايد شما بندگان مؤمن خدا ساعت هاي مخصوص را بايستي در مناجات با خدا بگذرانيد تا لذت مناجات با خداي خود را درك كنيد. در آن ساعت ها كه خود را آماده مي كنيد با خدا مأنوس شويد ، نسيم لطف خدا بر دل شما مي وزد و شما را بهره مند مي سازد .**

**و دريكي از احاديث ديگر را از قول خداوند متعال مي گويد كه خدا مي فرمايد : هركس را دشمن بدارم و بخواهم از او انتقام بگيرم اولين عملي كه درباره او انجام مي دهم همين است كه لذت مناجات خود را از او مي گيرم و ديگر توفيقي پيدا نمي كند در خانه من بيايد و به دعا مناجات مشغول شود . درك لذت مناجات با خدا براي كساني كه اهليت دارند و مي توانند لذت انس و مناجات با خدا را درك كنند، از نعمت هاي بزرگ خداوند متعال است .**

**لذا حضرت رسول اكرم ( ص ) شب معراج خود را كه در ان شب بدون واسطه با خدا مأنوس بوده و در حال مواجهه و ملاقات با خداوند متعال گذرانده است ، از بزرگ ترين خاطرات دوره نبوت خودش مي داند و آن شب را به عنوان يك خاطره عجيب و بي سابقه در تاريخ زندگي پيغمبران و**

**اولياء خدا يادآوري كرده است .**

**خدا نسبت به بندگان مخلص خود بي نهايت مهربان و لذت بخش است درك محبت و درك لطف و عنايت**

**خدا قابل وصف نيست . يكي از نمونه هاي بسيار كوچك لذت محبت و رأفت همان حالتي است كه يك طفل بسيار زيبا روي دامن پدر و مادر از قيافه آنها و نگاه توام با محبت مادر احساس مي كند. كودك در اين ساعات چنان غرق محبت مادر مي شود و مادر از قيافه كودك خود چنان درك لذت مي كند كه همه لذائذ را از ياد مي برد و گاهي كه كودكان احساس ميكنند كه مادر و پدر آنها از قيافه آنها خيلي بهره مند شده اند حالتي در آنها به وجود مي آيد كه گويي به پدر و مادر خود منت دارند كه آنها را از لذت محبت خود بهره مند كرده است .**

**اين ها نمونه هاي بسيار كوچكي است كه خداوند در زندگي انسان ها قرار داده تا از طريق نمونه هاي كوچك محبت تشويق شوند و كامل آن را به دست آورند .**

**رقم كامل لذت محبت همان حالت و ساعتي است كه انسان احساس مي كند در نزد خدا خيلي مقرب و آبرومند است و خدا او را بسيار دوست دارد . يك چنين حالتي كه حالت لقاء الهي ناميده شده بين انسان و خدا در اين حالت مواجهه و ملاقات به وجود مي آيد و با خداي خود سخن مي گويد با او مأنوس مي شود آن چنان كه با صميمي ترين دوستان خود سخن مي گويد .**

**خدا با انسان انس مي گيرد به او علم و حكمت مي آموزد و درب هاي غيب را بر روي او باز مي كند و او را از مظاهر قدرت و عظمت خود بهره مند مي سازد. خدا در يك چنين ساعتي تا بي نهايت مي تواند در انسان لذت و نشاط به وجود آورد، آن چنان لذت و نشاطي كه براي انسان قابل درك نيست تا اين كه قابل وصف باشد. عبادت ها و دعا ها يگانه راهي است كه انسان را در يك چنين ساعت ها و حالت ها قرار مي دهد .**

**در اين آيه شريفه خداوند به پيغمبر اكرم ( ص) دستور مي دهد كه قسمتي از شب هاي طولاني را تا صبح به عبادت و راز و نياز با خدا بگذراند و تمام آن را نخوابد. در آيات ديگري در سوره مزمل دستور مي دهد كه يك سوم شب ها را و يا دو سوم آن را به عبادت و نماز مشغول باشد. اين همه تأكيدات و سفارشات قرآن در تمرين و تكرار نمازها و دعاها براي همين است كه انسان از طريق عبادت و دعا بتواند با خداي خود ارتباط پيدا كند و از اين موهبت بزرگ يعني لذت مناجات با خدا بهره مند شود .**

**نمازها و سجده ها به وسيله انسان به دو نحو انجام مي گيرد كه مي توانيم اين دو نوع عبادت را به نام تمريني و ارتباطي نام گذاري كنيم . گاهي انسان به نماز و سجده مشغول مي شود دعا مي خواند و ساير عبادت ها را به عنوان انجام وظيفه و به عنوان شغلي كه به آن مأمور شده است انجام مي دهد. نمازها و عبادت ها در اين حالات مانند ساير كارهاي شخصي انسان است . گاهي لباس مي شويد و غذا طبخ مي كند و به كسب و تجارت مشغول مي شود و گاهي هم نماز مي خواند. همه اين ها كارهايي است كه در شبانه روز انجام مي دهد همان طور كه در انجام كارهاي شخصي با كسي و مقامي ارتباط ندارد ، به خود مشغول است و كار خود را انجام مي دهد . عبادت ها را نيز به همين طريق انجام مي دهد. به كسي و به جايي مربوط نيست. چنين انسان هايي در حال نماز و دعا احساس نمي كنند كه با موجودي به نام خدا مربوط شده اند و همچنين در حال ركوع و سجود احساس نمي كنند كه آن خدا را تعظيم كرده اند و براي تعظيم به مقام او سجده نموده اند اگر چه نماز مي خوانند وليكن فكر آنها به همين مشغول است كه نماز مي خواند و با افكارشان روي اشتغالات روزانه آنها و منافع ديگر دور مي زند. يكچنين نمازها و عبادت ها روي عادت و روي عقيده به خدا و روي انجام وظيفه واقع مي شود و از ارتباط به خدا خالي است ، چنين**

**عبادت هايي را ابتر و مبتور مي نامند يعني منقطع و جدا از حقيقت و واقعيت .**

**و اما آن قسم ديگر كه به حال ارتباط انسان با خدا واقع مي شود شكل خاصيتي ديگري پيدا مي كند. از همان ابتدا كه انسان وضو مي گيرد و با انجام تطهيرات ديگر خود را براي نماز و عبادت آماده مي كند چنين احساسي را در او به وجود مي آيد كه مي خواهد با كسي يا يك مقام عظيم الشأني ارتباط حاصل كند خود را در بندگي و نوكري مي بيند و براي خود ارباب بزرگواري قائل است . كه در اين ساعت هاي مخصوص مي خواهد به حضور او بار يابد و با او تماس حاصل كند و حوائج و حالات خود را بهپيشگاه مقدس او عرضه بدارد .**

**انسان در اين حالات بين دو ادراك قرار مي گيرد و نماز او بين همين دو حالت و دو ادراك برگزار مي شود:**

 **درك بندگي و كوچكي و ناتواني خود و درك عظمت و قدرت بي نهايت خداوند متعال. سپس براي نجات از ناتواني خود از اين راه وارد مي شود كه وابسته به خدا باشد و از لطف و قدرت او استفاده كند و در اثر اين وابستگي بتواند خسارت ها و عقب افتادگي هاي خود را جبران نموده و به يك قدرت نا متناهي متصل گردد. او وقتي سوره حمد را مي خواند با بيان جملات و آيات سوره حمد مي داند كه خداي خود را وصف و تعريف مي كند و آن جا كه جملاتي مانند ( اياك نعبد ) و امثال آن را با زبان جاري مي سازد حالت مخاطبه و ملاقات در او به وجود مي آيد و مي داند كه با خدا حرف مي زند و از خدا كمك مي خواهد همين طور در ضمن هر جمله اي از آيات سوره حمد و يا جملات دعاها احساس مي كند كه با خدا تماس گرفته و با او راز و نياز دارد . هنگامي كه به ركوع مي رود يا به سجده مي افتد ، عظمت خدا را در ضمن تعظيم به مقام او درك مي كند . همان عظمت خدا او را وادار به ركوع و سجود مي نمايد .**

**ما اگر بخواهيم براي اين دو نوع نماز نمونه اي از كارهاي خودمان بياوريم مي توانيم بگوييم كه انسان هاي اول مانند سربازهايي هستند كه در صف قرار گرفته به تمرين و مشق اعمال مربوط به سربازي خود مشغولند. تمرين مي كنند كه چگونه در برابر مقامات بالاتر بايستند و احترام بگذارند و اگر با فرمانده يا سلطان خود رو به رو شدند در چه وضع و در چه حالي قرار بگيرند. احتراماتي كه به جا مي آورند تماماً تمريني و مشقي است زيرا ما فوق خودشان را در برابر خودشان نمي بينند ، كه به مقام او احترام بگذارند و اما انسان هاي دوم مانند سربازهايي هستند كه در حضورشاه و يا فرمانده خود ايستاده وعظمت سلطان را درك ميكنند و همان درك عظمت آنها را وادار به تكريم و احترام مي كند .**

**انسان هاي نوع دوم مي توانند در ضمن انجام مراسم عبادت و دعا لذت مناجات و مخاطبه با خدا را درك كنند . ولي براي انسان هاي مرتبه اول يك چنين حالتي به وجود نمي آيد مگر وقتي كه به مقام بالاتر از ايمان و توحيد برسند و بتوانند در آن حالات عبادت خود را در حال ارتباط و درك عظمت خدا انجام دهند ، البته تمرين عبادت ها راهي است براي پيدايش حالت دوم به اين مناسبت پيغمبر اسلام ( ص ) فرمودند كه نماز معراج مؤمن است .**

**در آيه 27 خداوند تبارك و تعالي موقعيت دنيا و آخرت را در نظر انسان روشن مي سازد ضمناً فكر انسان را توجه مي دهد كه بعد از اين دنياي زود گذر در يك روزگار طولاني قرار خواهد گرفت كه اگر خداي نخواسته براي آن روز تهيه اي نبينند و زاد و توشه اي بدست نياورند در عذاب و يا محروميت دائم به سر خواهد برد.**

**مي فرمايد: آن گروه دنيا پرست دنياي زود گذر را دوست دارند و اما بعد از زندگي آن روزگار طولاني و سنگين را رها مي كنند و زاد وتوشه اي به دست نمي آرند .**

**در اين آيه شريفه خداوند دنيا را با كلمه عاجله معرفي نموده است. عاجله از ماده عجله و عجول يعني تند و زدگذر .**

**بر مبناي اين حقيقت دنيا را به اين كلمه معرفي نموده است كه زندگي انسان ها در دنيا بين ابتداء و انتهاي كوتاهي محدود است و يك چنين رقم 60 يا 70 سال در برابر ابديت صفر است و قابل مقايسه نيست و اما زندگي آخرت تا ابد ادامه دارد .**

 **اگر خداي نخواسته انسان در آن زندگي مسئوليت و يا محروميت داشته باشد در برابر يك چنان محروميت دائمي و ابدي نمي تواند ايستادگي كند .**

**دليل فناء دنيا و بقاء عالم آخرت همين است كه زندگي انسان در دنيا بر خلاف نقشه الهي و بر خلاف مسير طبيعت است و اما زندگي انسان در عالم آخرت براساس نقشه الهي و در مسير طبيعت قرار مي گيرد . وقتي درست دقت كنيم مي بينيم همه چيز در عالم طبيعي است به جز زندگي انسان ها كه غير طبيعي شناخته مي شود .**

**انسان ها نبايستي مريض شوند مرض غير طبيعي است و نبايستي از نظر اجتماعي مزاحم و مانع يكديگر باشند ، اين تزاحم و تمانع غير طبيعي است ، انسان ها نبايستي قاتل مال و آبروي يكديگر باشند ، مقاتله و جنگ در زندگي انسان ها غير طبيعي است ، انسان ها نبايستي در برابر استفاده از غذاها و آب ها و شربت ها گرفتار مرض و بيماري شوند . و جايز نيست كه انسان ها در آرزوي هدف زندگي كنند و هميشه آرزو و آمالي داشته باشند و به آرزو و آمال خود نرسند همين طور هر عملي كه پايه زندگي و حيات انسان را در دنيا سست و يا نابود مي كند غير طبيعي شناخته مي شود . چرا پرندگان مي پرند و انسان قدرت طيران ندارد ، چرا حيوانات مفيد و حلال از انسان مي رمند و فرار مي كنند و انسان قدرت صيد آن ها را ندارد، چرا درندگان به انسان حمله مي كنند و انسان را طعمه خود قرار مي دهند و آدم قدرت دفاع از خود ندارند . چرا درب هاي طبيعت به روي انسان بسته شده و زمين و آسمان درهاي بركت را بسته است و در برابر زحمت و مشقت زياد به انسان لقمه ناني شربت آبي مي دهد . همه اين امور غير طبيعي است بالاخره مرگ هرچيزي غير طبيعي و حيات بقاء هر موجودي طبيعي شناخته مي شود . جايز نيست كه انسان و يا خداي حكيم بنائي مجلل و مجهز بدون عيب بسازد و بعد از تكميل ساختمان آن را به دست خرابي بسپارد همه اين خرابي ها و مرگ و مرض ها ، غير طبيعي و غير منطقي است . نتيجه آن كه زندگي انسان در دنيا در مسير خلاف طبيعت قرار گرفته و همه جا حوادث طبيعت به انسان حمله ور است و موجبات نابودي هلاكت او را فراهم مي كند .**

**برهان اين همه خرابي ها و برهان مرگ و مرض چيست ؟ و چرا خدا انسان را ساخته و او را درمسير مرگ و هلاكت قرار داده است واين همه عوامل طبيعت را به جنگ او فرستاده است برهان پيدايش زندگي انسان در مسير عوامل نابود كننده چيست. اگر خلقت انسان منطقي است پس حيات و زندگي او بر خلاف منطق و طبيعت است . چرا زندگي دنيا رو به فنا و زندگي آخرت قابل بقاء است. به جواب هاي زير توجه كنيد .**

**وقتي درست به اسرار خلقت و حقايق طبيعت توجه كنيم مشاهده مي كنيم كه رمز آفرينش بر انسان**

**پوشيده است. آن قدر اسرار حيات آفرينندگي در طبيعت مرموز است كه شايد هم انسان هرگز موفق به كشف اسرار صنايع طبيعي نمي گردد ، چطور در مواد طبيعت نيرو و جاذبه به وجود مي آيد و چگونه نيرو با ماده تركيب مي شود و خاصيت ذاتي خود را از دست مي دهد و اگر حيات نيروي مرموزي است كه از خارج عالم ماده به ماده تعلق مي گيرد . آن نيروي مرموز چيست و چگونه با ماده تركيب مي شود و آثار حيات در عالم جسم ظاهر مي سازد .**

**در يكي از آيات قرآن خداوند به آنها مي گويد كه شما كه شما نمي توانيد حقيقت روح را بشناسيد . روح از عالم امر است ، و از ماوراء عالم طبيعت سرچشمه مي گيرد .**

 **اين همه دانشمندان در طول تاريخ و در عصر فضا و اتم كاوش و كوشش كرده اند هنوز نتوانسته اند سر حيات را كشف كنند ، بنابراين كشف اسرار حيات و ساخت يك موجود زنده طبيعي صد در صد از عهده انسان خارج است. آيا انسان ها مي توانند با علم و هندسه خود از آب و خاك گل و گياه بسازند ، و يا از علف ها و گياه ها موجود زنده اي خلق كنند هرگز به چنين كاري نمي توانند دست پيدا كنند .**

**حالا همان طور كه انسان از ساخت يك موجود زنده عاجز است، از اداره كردن و نگه داشتن يك موجود زنده هم عاجز است زيرا مقام اداره كنندگي و حفظ يك موجود زنده درست مانند مقام سازندگي و ايجاد همان موجود زنده است . اگر انسان بتواند از آب و خاك انساني مانند خود بسازد مي توانيم بگوييم كه مي تواند انساني را كه ساخته حفظ كند و از عوامل مرگ و مرض او جلوگيري نمايد. انسان ها به همان ميزان كه از خلقت خود عاجز هستند از حفظ خود در مسير خلقت هم عاجز مي باشند . چرا نتوانسته اند از عوامل مرگ و مرض جلوگيري كنند ، چرا نتوانسته اند جواني و زيبايي را حفظ كنند ، چرا نتوانسته اند ميت را به حيات برگردانند ، و يا از مرگ انسان هاي زنده جلوگيري كنند ، براي اين كه نمي توانند از اسرار حيات و رمز خلقت آگاهي حاصل نمايند .**

**در اينجا امام صادق عليه الصلوه و السلام در تفسير يكي ازآيات قراني بياني دارد كه از بيان آن**

**حضرت معلوم مي شود كه مرگ و مرض و پيري مولود جهل و اشتباهات انسان است و به دست خود انسان به وجود مي آيد يعني انسان هايي كه مي ميرند يا پير و مريض مي شوند به دليل جهل و اشتباهات، خود را مريض نموده و يا گرفتار مرگ شده اند. آيه اي كه مورد استدلال امام واقع شده است اين آيه است كه خدا مي فرمايد : ( ما اصابكم من مصيبه فبما كسبت ايديكم و يعفوا عن كثير ) يعني هر چه بلا و مصيبت سر شما مي آيد به دست خود شما ايجاد مي شود و بسياري از آن بلاها كه به دست خود ايجاد كرده ايد، خدا محو و نابود مي كند .**

**امام صادق عليه السلام مي فرمايد اين آيه درباره مرض ها و بيماري هاست و مربوط به گناه و معصيت نيست. خدا در اين آيه مي فرمايد كه شما به دست خود عوامل مرگ و مرض را به وجود مي آورد و خدا بسياري از آن عوامل را خنثي مي كند و كمي هم از آن عوامل را به حال خود مي گذارد . مرگ و پيري شما مولود مرض هاي است كه به دليل جهل و اشتباه خود آن را به وجود آورده ايد و خدا هم آن را محو و نابود نكرده است.**

**وقتي انسان كنار سفره غذا و ميوه مي نشيند سه مجهول دارد كه تا اين سه مجهول بر او معلوم و مكشوف نشود ، نمي تواند مرگ و مرض را از خود دور كند و تا وقتي كه گرفتار يكي از اين مجهولات باشد پيدايش مرگ و مرض هم براي او حتمي به نظر مي رسد.**

**كدام يك صد در صد با مزاج آنها ارتباط مستقيم دارد كه اثر حيات بخشي آن درست برابر با عوامل مرض و كسالتي باشد كه طبيعت به وجود مي آورد . اگر انسان بتواند رابطه مستقيم مزاج خود را با آن چه قابل استفاده است كشف كند از مرض ها مصون و محفوظ مي ماند .**

**مجهول دوم انسان هرگز نمي تواند بين مزاج خود و مقدار آب و غذا و ميوه اي كه لازم دارد موازنه دقيق به وجود آورد تا بتواند در استفاده از غذاها و شربت ها اعتدال كامل را حغظ كند در نتيجه خواهي نخواهي در حد افراط و تفريط قرار مي گيرد ، يعني هنگامي كه آب مي آشامد يا از غذاهاي ديگر استفاده مي كند اگر به ميزان يكصد هزارم گرم بيشتر يا كمتر از مقدار لازم استفاده كند ، همان بيشتر يا كمتر كه خارج از حد اعتدال است موجب مرض و مرگ مي شود.**

 **و اين دو مجهول هم يكي از مرحله افراط در غذاها و ديگر مرحله تفريط و پيدا كردن حد اعتدال :**

**درست يافتن حد اعتدال در اين ميان بر انسان مجهول است و خواهي نخواهي يا بيشتر از ميزان لازم استفاده مي كند و يا كمتر و اين افراط و تفريط مرگ و مرض توليد مي كند .**

**تا وقتي كه انسان گرفتار يكي از اين سه مجهول باشد مرگ و مرض براي او حتمي است و چون زندگي انسان در دنيا دست به گريبان اين همه عوامل مرگ و مرض است و فنا و نابودي او هم در دنيا حتميت دارد. اين بود دليل فناء دنيا .**

**اما دليل بقاء آخرت : آخرت زندگي دوم انسان است كه در پناه حكومت و سلطنت الهي به رهبري هر يك از چهارده معصوم به وجود مي آيد و فاتح آن زندگي امام دوازدهم عليه الصلوه و السلام مي باشد .**

**اين را مي دانيم كه زندگي مولود حكومت و تربيت است ، خواه حكوم عمومي باشد مانند كسي**

**كه بر يك كشور و يك مملكت حكومت مي كند ، و خواه حكومت خصوصي مانند حكومت انسان بر خود و خانواده خود حكومت استاد بر شاگرد و يا مربيان بر افرادي كه زير نظرآنها تربيت ميشوند .**

**پدر و مادر يك خانواده براساس فكر و دانش خود بر فرزندان حكومت ميكنند و براي آنها زندگي مي سازند. همين طور علماء و دانشمندان براي افرادي كه تحت تعليم و تربيت آنها هستند بر اساس فكر و دانش خود زندگي به وجود مي آورند همين طور سلاطين و زمامداران بشر به ميزان فكر و استعداد خود براي مردم زندگي مي سازند و چون اين حكومت ها حكومت انسان بر انسان است قهراً به ميزان نقص فكر و دانش انسان هاي حاكم زندگي مردم ناقص مي شود و طبق براهين گذشته از نظر اين كه نمي توانند بين زندگي خود و عوامل طبيعت اعتدال كامل به وجود آورند قهراً زندگي و حيات مردم رو به نابودي و فنا مي رود و عوامل مرگ بر عوامل حيات حاكميت پيدا مي كند .**

**و اما زندگي آخرت مولود حكومت و تربيت خداوند متعال است. در آن زندگي صد در صد بر انسان ها و اجتماعات خدا حكومت مي كند و تمام مردم در جهات فردي اجتماعي و مزاجي و فكري تحت تربيت مستقيم خداوند متعال قرارمي گيرند. در آن زندگي اختيارات و انتخابات در جهت مزاجي و فكري صد در صد به اراده خداوند متعال است و انسان ها اسباب و ابزار اراده خداوند متعال است و انسان ها اسباب و ابزار اراده و قدرت خدا هستند كه براساس علم و اراده كامل خداوند متعال عمليات خود را انجام مي دهند .**

**در آن زندگي اگر در اجتماع بشري و يا در مزاج و فكر انسان ها كوچك ترين نقصي و يا مرضي مشاهده شود ، آن نقص و مرض مستقيماً مربوط به اراده خداوند متعال است.**

 **صد درصد كامل و بي نقص مي شود در آن زندگي انسان ها براي رفع گرسنگي و تشنگي اگر بخواهند از آب و غذا استفاده كنند در همان حال استفاده از آب و غذا به انتخاب نوع غذا ها و شربت ها و مقداري كه لازم است ، از غذاها و شربت ها استفاده كنند ، راهنمايي مي شوند ، تا جايي كه ظرف هاي شراب و غذا در طبيعت طوري ساخته مي شود كه ظرفيت آن درست به ميزان ظرفيت غذا و شرابي است كه انسان مي آشامد و استفاده مي كند و اين موضوع در آيه 16 همين سوره تذكر داده شده است كه خداوند مي فرمايد ظرف هاي شراب و غذاي بهشت از نقره است ، كه به صورت بلور و شيشه ها جلوه مي كند و به طرز مهندسي شده است . ساخت ظرف هاي بهشت طوري است كه انسان بهشتي را به مقدار شراب و غذا آگاه مي سازد ، و او را در انتخاب نوع غذا و شربت راهنمايي مي كند .**

**همه چيز در زندگي آخرت گويا و شنواست. انسان ها همان طور كه با انسان هاي هم نوع خود در تماس و گفتگو هستند ، با درخت ها و گل ها و ميوه ها بهشتي هم در تماس و گفتگو مي باشند ، در آن زندگي كوچكترين اشتباه و يا عملي بر خلاف حقيقت و طبيعت وجود ندارد كه آن اشتباه مايه مرض و يا كسالت انساني گردد . به همان دلايلي كه زندگي دنيا رو به فنا و نابودي مي رود زندگي آخرت ملازم بقا و ابديت است، لذا آن روزگاري است طولاني و ابدي كه اگر خداي نخواسته انسان گرفتاري محروميت و عذاب باشد ، براي هميشه معذب است و اگر آسايش و خوش بختي داشته باشد براي هميشه آسوده و خوش بخت است، براي همين منظور در اين آيه شريفه خدا آن زندگي را يك زندگي سنگين و طولاني معرفي كرده است و كفار را ملامت ميكند كه چرا به اين زندگي عجولانه متوسل مي شوند و آن زندگي سنگين آخرت را رها مي كنند .**

**و باز در آيه 28 موضوع روابط اجتماعي و استحكام آن روابط را گزارش مي دهد .**

**مي فرمايد : ( ما انسان ها را آفريديم و روابط آنها را با يكديگر محكم كرديم آن چنان كه ، اجباراً بعضي از آنها در اسارت بعضي ديگر قرار مي گيرند و اگر بخواهيم مي توانيم جمعيت موجود عالم را نابود كنيم و به جاي آنها ديگران را بوجود بياوريم .**

**بهترين نكته مورد توجه در اين آيه شريفه جمله ( شددنا اسرهم ) مي باشد كه در همين جمله حكمت روابط انسان ها را با يكديگر و قرار گرفتن بعضي از آنها را در اسارت بعضي ديگر بيان مي كند .**

**اين را مي دانيم كه انسان در خلقت خود اجتماعي است زندگي او در اجتماع به وسيله افراد جمعيت تضمين مي شود . او مجبور است در زندگي خود كمك ديگران باشد و ديگران را كمك خود قرار دهد . همه حيوانات به وسائلي مجهز اند كه مي توانند تنها زندگي كنند و در ايجاد وسائل حيات و دفاع از زندگي به كمك حيوانات ديگر محتاج نيستند آنها دائماً وحشي هستند و در توحش زندگي مي كنند هيچ فردي از آنها مسئول افراد ديگر نيستند ولي انسان ها اجباراً براساس خلقت خود از توحش فراري بوده و به سوي تمدن مي روند . خدا انسان ها را به يكديگر محتاج كرده و روي احتياجي كه به يكديگر دارند مجبورند ، كه حافظ جان و مال يكديگر باشند .**

**از همان ابتداي آفرينش خدا مي توانست انسان ها را مانند درختان و گياهان تك و تنها بيافريند و هركدام از آنها را در خاك بسازد و از خاك به وجود آورد مانند خلقت آدم و حوا ولي اگر اين چنين آنها را خلق مي كرد مسئوليتي نسبت به يكديگر پيدا نمي كردند و هيچ كس از آنها خود را مسئول تربيت انسان هاي ديگر نمي شناخت . از اين رو شايد در همان زمان هاي اول رشد جامعه بشريت متوقف مي شد**

**. و شايد هم شجره وجود انسان ريشه كن مي گشت**

**وليكن خداوند متعال براي اين كه بعضي از انسان ها را حافظ مال و جان بعضي ديگر قرار دهد و بين آنها محبت و دوستي به وجود آورد و با اين ريشه محبت و دوستي اجتماعي بسازد و انسان ها را به همكاري يكديگر وادار كند انسان هاي آينده را از طريق توالد و تناسل به وجود آورد و با اين توالد و تناسل پدران و مادران را سبب ايجاد فرزندان و حافظ جان و مسئول تربيت آنها قرار داد. پدر و مادر همان طور كه به حيات و زندگي خود علاقه مندند و مسئول حفظ جان و اعضاء تن خود مي باشند به فرزنداني هم كه از آنها به وجود آمده علاقه مند هستند و خود را مسئول حفظ جان فرزندان خود مي دانند ، آن چنان رابطه بين پدران و فرزندان محكم است كه پدر و مادرها براي حفظ فرزندان خود فدا كاري مي كنند و عمر و جان خود را فداي بقاء فرزندان خود مي نمايند .**

**همينطور از طريق حسب و نسب و از طريق خويشاوندي نسبي و سببي به معناي مصاهرت افراد**

**مختلف را به يكديگر مرتبط ساخته . از اين ارتباط جامعه اي بوجود آورده است كه در آن جامعه افراد خود را مسئول جان افراد ديگر مي دانند و براي بقاء و موجوديت آنها تلاش مي كنند .**

**و باز از طريق احتياجاتي كه در افراد به وجود آورده و جامعه هاي مختلف و جامعه هاي دور را به يكديگر مربوط ساخته است . انسان هايي كه بين آنها رابطه خويشاوندي و دوستي نيست ، روي احتياجي كه به يكديگر دارند با يكديگر همكاري مي كنند و از آن همكاري اجتماع و تمدن به وجود مي آورند مانند احتياجي كه سلاطين به رعيت و يا رعيت به سلطان ها دارند و مانند احتياج صاحب كار به كارگر و كارگر به صاحب كار .**

**خداوند براي حفظ موجوديت انسان ها زمام مال و ثروت را در اختيار عده اي ثروت مند قرار داده و باز آن ثروت مند را به كار و هنر فقرا و بيچارگان محتاج كرده است ، تا ثروتمند براي تامين احتياجات خود حافظ جان فقراء و فقرا هم براي تامين زندگي حافظ مال اغنيا باشند . از اين راه انسان ها را آنچنان به يكديگر درست ، مانند ارتباط اعضاء و جوارح انسان به خود انسان است.**

**به اين مناسبت مي فرمايد ما انسان ها را خلق كرديم و آنها را با ريسماني بسيار سخت و محكم به يكديگر مربوط كرديم تا همه مردم يكديگر را بخواهند و براي حفظ موجوديت خود كوشش كنند .**

**مطلبي كه در اين جا تذكر آن واجب است ، كه در عين حال جوابگوي علت نهايي و فايده تمدن و احتياجات بشر است . اين است كه مي پرسيم چه لزومي دارد كه خداوند انسان ها را متمدن و محتاج به يكديگر آفريده، فايده اين تمدن و احتياج چيست . اگر خداوند انسان ها را هم مانند حيوانات چنان خلق مي كرد كه هر كدام به وسائل اوليه حيات مجهز بودند و بدون احتياج و كمك يكديگر مي توانستند زندگي خود را تأمين كنند شايد فتنه و فساد در عالم كمتر به وجود مي آمد و شايد انسان ها آسايش بيشتري مي داشتند زيرا اگر چه احتياجات انسان ها به يكديگر پايه اساسي براي ظهور تمدن و جامعه بشري مي باشد در عين حال يك عامل اساسي هم براي بروز جنگ و خرابي ها به شمار مي آيد اگر اغنيا و ثروت مندان طمع به دارايي و يا كار فقرا پيدا نمي كردند و پيدايش تسلط به آن ها نمي داشند خود را بر فقرا مسلط نمي كردند و براي پيدايش تسلط و حكومت بر آنها اين همه قتل و جنايت واقع نمي شد از ان طرف اگر فقرا محتاج به مال و ثروت اغنياء نبودند و به طور طبيعي وسائل زندگي آنها فراهم مي شد اغنياء را تقويت نمي كردند و مايه تسلط آنها بر ضعفا نمي شدند .**

**ما مي بينيم حيواناتي كه از يك نوع و يك جنس به شمار مي رود به طور تنهايي بدون احتياج به يكديگر زندگي مي كنند ، بين آنها تزاحم و تمانع به وجود نمي آيد. حتي درندگان از يك نوع مزاحم يكديگر نيستند ، و همه با هم زندگي مي كنند ، زيرا واقعاً احتياجي به يكديگر ندارند ، طبيعت براي هر كدام از آنها وسائل اوليه حيات را فراهم كرده و در اختيار آن حيوان گذاشته است هرگز بين آهوان صحرا و گوسفندان و حيوانات از يك جنس جنگ و نزاعي به وجود نمي آيد .**

**اگر انسان ها هم اين طور اداره مي شدند ، كه طبيعت آنها را از يكديگر مستغني مي كرد و هر**

**كدام از آنها لباس و خوراك طبيعي مي داشتند و احتياجي به يكديگر پيدا نمي كردند . شايد بهتر در كنار يكديگر زندگي مي كردند . همه جنگ ها و نزاع ها براي اين است كه هر كدام از آنها به طعمه و لقمه ديگري احتياج دارند و هر انساني اجباراً مي خواهد انسان هاي ديگر را در استخدام خود قرار دهد تا از كار و خدمت آنها براي خود استفاده كند .**

**دليل احتياج به يكديگر چيست ؟:**

**خداوند در يكي از آيات مي فرمايد كه من مقام بعضي از شما انسان ها را در قدرت و ثروت بالا مي برم تا آن قدرت مند بتواند انسان هاي ضعيف تر از خود را مسخر و اسير گرداند و از اين راه يك حكومت جباري و اجباري به وجود آيد .**

**دليل تسخير و اسارت چيست ؟:**

**خداوند انسان ها را مي خواهد از طريق تمدن و احتياجي كه براي آنها به وجود آورده است به كجا ببرد و زندگي انسان ها را به كجا بكشاند .**

**در پاسخ سؤالات بالا مي گوييم كه هدف خدا از خلقت و تربيت انسان اين است كه بتواند انسان را از همه نعمت هايي كه براي او آفريده است برخوردار كند . تا همه هستي ها و همه موجودات عالم براي هر انساني قابل استفاده و لذت بخش باشد و انسان در حالي قرار بگيرد و ببيند انسان و بداند كه هر چه هست براي اوست و او از همه چيز به نحو احسن و اكمل استفاده كند .**

**انسان در وضعي قرار بگيرد كه اگر ببيند گياهي در گوشه بياباني خشكيده بداند كه از ثروت او كم شده است . و اگر گياهي سبز شده بداند كه بر ثروت او اضافه شده است.**

**هدف خدا از خلقت اين است كه انسان را مالك تمام هستي ها گرداند و هرچه هست در اختيار انسان قرار بگيرد . انسان مالك لطف و كرم خدا شود از محبت و ملاقات با خدا بهره مند گردد ، همين طور از محبت و لطف انسان هاي ديگر به نحو كامل بهره ببرد . به طوري كه بداند كه از همه چيز بهره مي برد و استفاده مي كند .**

**نعمت هايي كه براي انسان قابل استفاده است و اگر يكي از آنها نباشد خسارت بزرگي متوجه انسان مي شود بر سه قسم است :**

**اول : ماديات و لذائذ مادي**

**دوم : انسانيت و لذائذ انساني**

**سوم : علم و دانش و استفاده از لطف و كرم خدا**

**اين سه نوع در جاي خود براي انسان نعمت و ثروتي به شمار مي رود كه بي نهايت مفيد و لذت بخش است. نمونه لذائذ مالي خيلي واضح و روشن است كه نعمت هاي مادي خداوند تبارك و تعالي از قبيل حبوبات و ميوه جات و حيوانات و آن چه از اين قبيل آفريده است. مانند آب و هوا و زمين و نور آفتاب هركدام به جاي خود لذت بخش و حيات بخش است كه اگر يك رقم از آنها وجود نداشته باشد به همان ميزان زندگي انسان تهديد مي شود .**

**و اما نمونه لذائذ انساني مهر و محبتي است كه بين انسان ها به وجود مي آيد ، براساس اين مهر و محبتبه يكديگر خيلي بهره مند مي گردند انسان ها از منظره فرزندان و ملاقات آنها لذت مي برند ، هم چنين فرزندان از ملاقات پدر و مادر و برادران و خواهران و همين طور دوستان از ملاقات وزيارت دوستان.**

**فوائد مهر و محبت و عشق ورزي انسان ها به يكديگر غيرقابل انكار است و هرچه محبت آنها به يكديگر بيشتر و عميق تر باشد لذتشان از ملاقات با يكديگر كامل تر است .**

**دليل احتياجات انسان ها:**

**براي پيدايش مهر و محبت بين انسان ها و ايجاد اخوت و برادري بهترين راه پيدايش احتياجات آنها به يكديگر است تا از طريق احتياجات مفهوم احسان و خدمت به يكديگر پيدا شود و از طريق احسان و خدمت محبت انسان ها به يكديگر بيشتر و زيادتر گردد.**

**اگرچه در ابتداي امر اين طور به نظر مي رسد كه احتياج انسان ها به يكديگر مايه جنگ و نزاع راه غلط و اشتباهي است كه در اثر جهل و ناداني بين انسان ها به وجود آمده وليكن زماني كه جهل و ناداني از بين برود و علم و دانش جاي آن را بگيرد، انسان ها به جاي غلبه بر ديگران و با طمع بستن به مال و ناموس آنها راه خدمت و احسان به آنها را انتخاب مي كنند و به جاي طمع در آنها عفت و پاكي به وجود مي آيد .**

**در تاريخ حكومت اميرالمؤمنين علي عليه السلام دارد كه روزي چشم آن حضرت افتاد به تاجرهايي كه غلام و كنيز خريده اند و آنها را در بازار برده فروش ها در معرض فروش گذاشته اند مشاهده كردند كه انسان هاي قدرت مند از قدرت و ثروت خود سوء استفاده نموده و انسان هاي ضعيف را به بند اسارت كشيده اند . بين ضغيف و قوي يك حكومت قسري ( حكومت جباري ) و اجباري به وجود آمده است. مهر و محبت بين انسان حاكم و محكوم وجود ندارد بلكه قهر و غلبه آنها را به يكديگر مربوط ساخته .**

**مولي عليه السلام كه از منظره اسارت بردگان ناراحت شده بودند فرمودند خيلي تعجب مي كنم از انسان كه چرا با ثروت و قدرت خود بردگان را خريداري مي كند و آنها را به خود مربوط مي سازد ، اگر به اين بردگان احسان كند و آنها را آزاد نموده و از مال و ثروت خود بهره مند سازد ، از طريق احسان و خدمت به آنها بيشتر و بهتر حاكميت به وجود مي آيد و بين آنها محبت برقرا مي شود، فرمودند كه با نقد احسان بردگان و آزادگان قابل خريداري هستند .**

**پادشاهان عالم اگر بدانند كه در احسان و خدمت به مردم چه خاصيت ها و فوائدي خوابيده است بيش از آن كه حاكميت خود را از طريق قهر و غلبه و ستم تحميل كنند از طريق احسان و خدمت به مردم خيلي ساده و بدون زحمت به حكومت و سلطنت مي رسيدند .**

**بنابراين اگر انسان ها در طريق تعاون و هم كاري با همديگر وارد زندگي شوند ثروتمندان بدون اين كه امتيازي براي خود قائل باشند به ضعفا و فقرا احسان مي كنند و فقرا هم بدون اين كه طمعي به مال و ثروت اغنيا بسته باشند به آنها خدمت نمايند ، اين خدمت و همكاري بين آنها محبت به وجود مي آورد و اين محبت راه پيدايش لذائذ روحانيت و راه پيدايش خلوص و صفايي است كه بين انسان ها به وجود مي آيد و هرچه اين خلوص و صفا بيشتر باشد لذت انسان ها از ملاقات با يكديگر بيشتر و زيادتر است و عاقبت در طريق تكامل و پيشرفت زندگي جنگ و نزاع جاي خود را به احسان و خدمت مي سپارد قدرت مندان خواهند دانست كه به جاي كشتن و نابود كردن انسان هاي ضعيف بهتر اين است كه به آنها خدمت كنند و از مال و ثروت خود آنها را بهره مند نمايند .**

**رشته هايي كه به وسيله آن خداوند متعال افراد بشر را به يكديگر مربوط كرده مختلف است و رشته هاي مايه ارتباط يعني عواملي كه در ضمن آن انسان ها مسئول حفظ يكديگر و كمك به يكديگر مي شوند اين رشته ها بعضي قابل بقا و قابل دوام است و بعضي ها دوام و بقائي ندارند خيلي زود و يا قدري ديرتر گسسته و گسيخته مي شود و انسان هاي مربوط به يكديگر به دنبال گسستن آن رشته ها ازيكديگر پاشيده مي شوند و جمعيت آنها متلاشي مي گردد.**

**اولين ارتباط انسان ها به يكديگر رشته توالد و تناسل است پدرها و مادرها به دليل پدري و مادري به فرزندان خود مربوط و فرزندان هم به دليل فرزندي به پدر و مادر خود ارتباط دارند و اين دو يكديگر را مسئول حفظ يكديگر وكمك به همديگر مي دانند .**

**در حاشيه رشته توالد و تناسل روابط خويشاوندي ديگر مانند برادري و عمو و دائي و امثال آنها به جاي خود مؤثر است برادران و خويشاوندان ديگر به دليل خويشاوندي خود را مسئول حفظ جان و مال يكديگر مي دانند ، به همين ترتيب رشته هاي حسبي و نسبي بسياري از جمعيت هاي عالم را به يكديگر مربوط كرده و درحفظ جانو مال و ناموس نقش مؤثري داشته است .**

**قسم ديگر رشته مالي و مادي است كه انسان هاي مختلف از كشورهاي مختلف را به يكديگر مربوط مي كند . وقتي كه بين دو نفر و يا نفرات بيشتر حقوق مالي به وجود آيد و با يكديگر منافع مشتركي داشته باشند ، چنان كه با هم مالك دهي باشند و يا شركتي به وجود آورده باشند. اين رشته مالي و مادي هم به اندازه اي انسان ها را به يكديگر مربوط مي كند و بين آنها مسئوليت به وجود مي آورد .**

**رشته هاي ديگري كه در همين رديف انسان ها را به هم مربوط مي كند از قبيل رشته هاي شغلي ورشته هاي وطني و مذهبي و اشتراك انسان ها در يك هدف مادي و معنوي نظير لشكرها يي كه به جبهه جنگ مي روند و همه با هم در مقابل دشمن قرار مي گيرند . اين رشته ها نيز تا اندازه اي انسان ها را به يكديگر مربوط مي كند و بعضي از آنها را مسئول بعضي ديگر قرار مي دهد .**

**بقاء و دوام اين رشته ها و جامعه ها به ميزان بقاء و دوام سرمايه است كه روي آن رشته ارتباط و محبت به وجود آمده تا وقتي كه حويشاوندان و فاميل ها به يكديگر مربوط باشند و يكديگر را فراموش نكرده باشند ، ارتباط با يكديگر دارند ، وليكن عارضه مرگ مايه گسستن رشته خويشاوندي و فاميلي مي شود و خويشاوندان يكديگر را فراموش مي كنند .**

**همين طور رشته هايي براساس ماديات و منابع كشوري و وطني به وجود آمده باشد تا وقتي قابل دوام است كه بين آنها منافع مشتركي باشد و همين كه منافع مادي و مالي از ميان آنها برداشته شود و افراد وابسته به يكديگر بدانند كه براي يكديگر سود و منفعتي ندارند ، روابط آنها به هم مي خورد و جمعيتشان متفرق مي گردد.**

**در اين ميان تنها رشته اي كه غير قابل انهدام و انفصام است رشته ايمان و برادري ايماني است.**

**اولياء خدا و زن و مرد مؤمن مسلمان به دليل ايمان و وابستگي به خداوند تبارك و تعالي به يكديگر ارتباط و محبت پيدا مي كنند. دو نفر مؤمن به دليل ايمان و تقوا يكديگر را دوست دارند و اين دوستي**

**در آينده هر چه بيشتر و محكم تر و عميق تر مي شود .**

**با اين كه زمان ها و قرن ها بين افراد وابسته به خدا فاصله شده است و منافع مادي مشترك بين آنها وجود ندارد ، در عين حال روابط ايماني و رشته هاي ايمان و تقوي بين آنها محكم تر و عميق تر است .**

**در يكي از آيات خداوند متعال مي فرمايد: روز قيامت دوستي همه دوستان و خويشي تمام خويشاوندان به هم مي خورد به جز دوستي اهل ايمان و تقوي كه بيشتر و شديد تر مي شود .**

**پيغمبران بدون اين كه يكديگر را بشناسند از ابتداي تاريخ بشر كمك يكديگر بوده و خود را مسئول حفظ موجوديت يكديگر مي دانسته اند. پيغمبران اول كمك پيغمبران آخر و پيغمبران آخر پيغمبران اول را تأييد و تقويت كرده اند. همين طور افراد با ايمان وابسته به خدا در طول تاريخ بشريت با يكديگر روابط غير قابل انهدامي داشته اند و دارند ، در يك حديثي حضرت رسول اكرم( ص) به مولي علي بن ابيطالب عليه السلام مي فرمايد : ( يا علي، المال يعسوب الظلمه و انت يعسوب المؤمنين ) يا علي مال و ثروت پيشواي ستم كاران است و تو پيشواي اهل ايمان و تقوي هستي. مال و ثروت كه از ميان برداشته شود حزب ستم كاران متلاشي مي گردد و تا وقتي كه ولايت و محبت تو در ميان باشد افراد وابسته به تو باقي و محفوظ هستند.**

 **در يكي از آيات شريفه خداوند مي فرمايد: ( آن رشته بسيار محكمي كه انسان ها را به يكديگر مربوط ساخته رشته ايمان و تقوي است) و در آن آيه ديگر مي فرمايد : فقط اهل ايمان با يكديگر برادرند و برادري دارند ، اخوت غير اهل ايمان قابل دوام و بقاء نيست نتيجه بحث آن كه بايد اعتراف كنيم كه محكم ترين رشته اي كه افراد بشر را به يكديگر مربوط و اين ارتباط لذائذ نوع دوم را براي او تكميل مي نمايد رشته ايمان و محبت به خداي متعال است .**

**و در آيه 29 از اين سوره خداوند متعال قرآن را به عنوان تذكره معرفي مي نمايد و ضمناً گزارش مي دهد كه همين قرآن راه به سوي خداست . هركس بخواهد مي تواند از اين راه به سوي خدا حركت كند و خود را به مقصد توحيد برساند .**

**موضوعي كه در اين آيه شريفه جالب است يكي تذكره بودن قرآن و ديگر اين كه راه منحصر به سوي حق و حقيقت :**

 **قسمت اول جمله اي است كه در بسياري از آيات قرآن استعمال شده خداوند مي فرمايد قرآن و پيشوايان بشر هر كدام به جاي خود تذكره اي براي افراد انسان مي باشد . تذكره بر وزن تبصره مصدر باب تفعيل به معناي يادآور شدن ديگران است وقتي انسان عاقل را از غفلت برهاني و او را به حقيقتي كه بايستي توجه داشته باشد آشنا كني و يا اين كه در اثر تعليم و تربيت انساني را از جهل و نداني برهاني، كليه اين اعمال را در ادبيات عرب تذكر مي نامند . تذكره يعني يادآور شدن به حقيقت و طبيعت . آن چه مايه نجات و ترقي انسان است دو چيز است: يكي يادآوري حقايق و توجه دادن انسان به سوي سرمايه هاي وجودي و سرمايه هاي مادي. دوم وصول به آن سرمايه ها و تصرف آنها به طوري كه همه آن حقايق معنوي در وجود انسان قرار گيرد فكر و استعداد او را بالا ببرد تا براساس تكامل فكري و آمادگي وجودي بتواند از آن نعمت ها استفاده كند و بهره مند شود .**

**قسمت اول تذكره به حقايق و طبايع باشد ، وظيفه پيغمبران و اولياء خدا و وظيفه دانشمندان مكتب توحيد است. هر عالمي وظيفه دارد از آن چه خود به علم و دانش خود بهره مند شده همان علم و دانش**

**را در اختيار انسان هاي عقب افتاده بگذارد و در تعليمات و تذكرات مضايقه و بخلي نداشته باشد .**

**يكي از اقسام بخل انسان بخل در تعليم و تربيت است. انساني كه علم و دانش را در وجود خود ذخيره مي كند و از تعليمات آن علم و دانش به يگران خودداري مي نمايد آنها در واقع محتكرين ارزاق معنوي و روحي مردم هستند .آنها مانند انساني هستند كه كنار چاه عميقي ايستاده و انساني را در ميان چاه مبتلي و محبوس مي بيند و از نجات دادن آن انسان مضايقه نموده پي كار خود مي رود در نتيجه آن انسان هلاك مي گردد. چنين انساني روز قيامت به عنوان قاتل شناخته مي شود و مجازات قتل يك انسان و يا ميليون ها نفر انسان شامل حال او مي شود .**

**مردم به ارزاق روحي از ارزاق مادي و جسمي بيشتر احتياج دارند ، تا سطح فكر و دانش مردم بالا نرود از فقر و محروميت نجات پيدا نمي كنند به اين مناسبت در دين مقدس اسلام هر دانشمندي وظيفه دارد علم خود را به رايگان در اختيار مردم قرار دهد .**

**در يكي از روايات امام ششم عليه السلام مي فرمايد: هركس علم را براي خدا بياموزد و براي خدا به ديگران تعليم دهد در آسمان ها و در عالم بهشت خيلي بزرگ شناخته مي شود و در يك آيه ديگر دارد كساني كه علم و دانش را كتمان مي كنند و آن را در وجود خود دفن مي نمايند تا وقتي كه مي ميرند مشمول لعنت و نفرين خدا قرار مي گيرند**

 **و در آيات قرآن خداوند متعال كراراً يادآوري فرموده كه هر كس علمي مي آموزد وظيفه دارد به ديگران بياموزد و اگر كتمان كند لعنت خدا و اولياء خدا و فرشتگان او را فرا**

**مي گيرند . و از اين قبيل اخبار و آيات در تحريص و تشويق مردم به تعليم علم و دانش و تهديد آنها در صورت خودداري از تعليمات زياد است .**

**روز قيامت كه انسان ها به محاكمه الهي دعوت مي شوند ، تا هركس به ميزاني كه به بشريت خيانت كرده است مجازات شود. نود درصد عذاب هاي عالم متوجه كساني مي شود كه از تعليم علم و دانش خودداري كرده اند و حقايق را كتمان نموده اند .**

**( من تعلم لله و علم لله دعي في ملكوت السماء عظيما ان الذين يكتمون ما انزلنا من البينات و الهدي من بعد ما بيناه للناس اولئك يعلمنهم الله و يلعنهم اللاعنون)( بقره 154)**

**از اين رو بر انسان عالم واجب و لازم است كه علم خود را در اختيار ديگران قرار دهد و تعليمات مردم حريص و كوشا باشد . پيغمبران و ائمه اطهار عليهم السلام در اين مسابقه از همه كس جلو افتاده اند تا جايي كه به رايگان تمام حقايق و دانش هايي كه خدا به آنها آموخته به ديگران تذكر داده اند و چه بسا در مقابل تعليمات و بيان حقايق صدمات بسياري از مردم و يا حكام زمان خود ديده اند صدي نود مصيبت هايي كه متوجه آنها شده در نتيجه تعليمات و بيان حقايق بوده است. آنها پس از بيان حقايق و تعليم علم قرآن غيبت اختيار كرده و يا عالم دنيا را وداع كرده اند .**

**بنابراين از نظر اين كه تعليمات و تذكرات راه وصول به حقايق و راه اتمام حجت است بر علما و دانشمندان از اهل ايمان واجب مي شود كه علم و دانش خود را به ديگران بياموزند**

**و اما قسمت دوم وصول به حقايق در نتيجه تعليمات و راهنمايي مي باشد .**

**حقايق عالم طبيعت مانند گنج است ، تعليمات و راهنمايي ها آدرسي از آن گنج ها است كه دانشمندان در اختيار انسان مي گذارند گر چه آدرسي كه از گنج مي دهند يگانه وسيله است براي استخراج ذخائر زيرزمين وليكن قدرت استخراج آن گنج و سرمايه مادي ، و معنوي كه مي تواند آن را استخراج نموده و بهره برداري كند ، تنها وسيله اي است كه با آن انسان مي تواند در نعمت هاي خداوند متعال تصرف نموده و از آن استفاده كند .**

**عالم طبيعت انبار ذخائر خداوند متعال است : در اين انبارها تا بي نهايت لذت ها و ثروت و قدرت قرار گرفته ، تنها موجودي كه مي تواند از اين سرمايه ها استفاده كند و به آن سرمايه ها احتياج دارد همين انسان است. غير از انسان هيچ موجودي از موجودات عالم لايق نيستند و آمادگي ندارند كه بتوانند از نعمت هاي خدا استفاده نمايند. فرشته ها كه در سازمان وجودي خود يك عوامل نوري هستند محتاج به تغذيه و استفاده از نعمت هاي خدا نيستند ، آنها خوردن و آشاميدن نمي دانند، نور و ظلمت براي آنها يكسان است، خير و شر عالم و نفع و ضرر جهان به آنها مربوط نيست، فقط انسان است كه مي تواند از نعمت هاي خدا استفاده كند و يا خود را به عذاب هاي الهي مبتلا كند**

**انسان در برابر ذخائر نامتناهي عالم مانند كودكي است در خانواده ثروتمند مقتدر . پدر و مادر در آرزو هستند كه روزي در فرزند آنها رشد و استعدادي به وجود آيد تا براساس آن بتوانند ثروت خود را در اختيار فرزندان خود قرار دهند. خداوند متعال براي انسان ها به جاي پدري است كه بي نهايت ثروتمند و مقتدر است و انسان ها به جاي فرزندان خدا و يا ولايت عهدهاي آن سلطان عظيم الشان مي باشند .**

**همان آرزوهايي كه پدر و مادر در تربيت فرزندان خود دارند كه آنها را به ثروت و قدرت برسانند . خداوند هم درباره انسان ها دارد كه آنها را به ثروت نامتناهي برساند.**

**بديهي است كه اگر كودكان به همان حال كودكي بمانند و رشد و استعدادي به دست نياورند نمي توانند مالك ثروت و قدرت پدر و مادر خود گردند ، همين طور انسان ها در تصرف ذخائر عالم خلقت احتياج به رشد و استعدادي دارند كه سرمايه هاي وجودي ناميده مي شود سرمايه و بودجه اي كه با آن بتواند ثروت و قدرتي بدست آورد و آن را اداره كند فقط با خداوند متعال است .**

**خدا به انسان نيروي عقل و رشد فكري مي دهد فكر او روشن مي سازد، قدرت و استعداد او را بالا مي رود . خداوند ثروت هاي عالم در اختيار او مي گذارد ، تا روزي كه يك انسان كامل مي تواند مالك تمام جهان و انسان باشد . همين سرمايه هاي وجودي نظير علم و دانش تنها وسيله اي است براي استفاده از نعمت هاي خدا از آن جا كه خداوند موضوع خلقت آدم را يادآوري مي كند مي فرمايد : پس از آن كه علم و حكمت به آدم بخشيدم و اسماء خدا را به او تعليم داديم به فرشته ها دستور دادم كه آدم را سجده كنند . منظور از سجده فرشته ها تسخير عوامل طبيعت و به دست آوردن كليد هاي ثروت و قدرت عالم است ، كه يك چنين موفقيتي علم و دانش لازم دارد .**

**پيغمبران و اولياء خدا در تعليمات خود مي توانند آدرسي از ذخائر عالم در اختيار انسان قرار دهند ولي نمي توانند انسان را به قدرت و علمي مجهز كنند تا براساس آن بتوانند راهي به سوي خدا و نعمت هاي خدا پيدا كنند و نعمت هايي را كه به او آدرس داده اند به دست آورند پيدايش نيرو و قدرت در ذخائر نعمت خدا فقط و فقط با اراده خداوند متعال است . به اين مناسبت خداوند در اين ايه شريفه و آياتي ديگر مي فرمايد : قرآن و اولياء خدا تذكره حقايق عالم هستند يعني شما را به حقايق و طبايع عالم راهنمايي مي كنند و در آيات ديگر هم اصرار دارد كه پيغمبران نمي توانند ، تحولي در افكار مردم به وجود آورند و علم و استعداد آنها را بالا ببرند. پيدايش تحولات فقط و فقط به دست خداوند است .**

**قسمت دوم در اين آيه شريفه آشنا كردن مردم است به انتخاب راهي كه آنها را به خدا مربوط مي سازد و به سوي خداوند متعال عروج مي هد در آيه شريفه مي فرمايد كه قرآن و پيغمبران شما را به راه خدا راهنمايي مي كنند ، هر كدام از شما دوست داريد به مقصد برسيد راهي به سوي خدا اتخاذ كنيد .**

**قسمت هايي كه در اين جمله از نظر علمي و عرفاني قابل اهميت است دو چيز است :**

**اول اين كه راه به سوي خدا چيست و چطور است و چگونه مي شود در آن راه پا نهاد و به سوي خدا حركت كرد .**

**دوم اين كه آن راه انسان هايي هستند كه خداوند متعال آنها را قائد و پيشواي بشر قرار داده است .**

**راجع به قسمت اول : آن چه مسلم است راه به سوي خدا از قبيل راه هاي از شهر به شهر و از جايي به جايي نيست كه بين مبدأ و منتها مسافتي باشد و انسان مجبور شود كه آن مسافت را پاي پياده و يا با مركب هايي كه دارد طي كند . خداوند متعال در جايي نيست كه دور از انسان باشد تا بتواند بين خود و انسان جاده اي بسازد و انسان را به قطع مسافت و حركت در آن راه مأمور سازد ، خدا حقيقتي است كه در ظاهر و باطن عالم قرار گرفته و با هر موجودي معيت كامل و بدون فاصله دارد .**

**ارتباط خدا با اشياء و اشخاص عالم خيلي عميق تر و عجيب تر از روح بدن با بدن انسان و يا نيروي برق با سيم هاست . روح در ظاهر و باطن مواد تن انسان قرار گرفته به طوري كه اگر نوك سوزن به تن انسان فرو برند در همان جا كه با تن انسان تماس مي گيرد با روح انسان تماس مي گيرد ، و از اين تماس درد و سوزش به وجود مي آيد .**

**خدا آن قدر محيط است كه مي تواند در حال جريان نيروي برق در سيم ها بين برق و سيم فاصله شود و ارتباط نيروي برق را از سيم جدا سازد و هم مي تواند بين روح و تن انسان فاصله شود ، بدون اين كه روح انسان از تن او جدا شود. به اين مناسبت در يكي از آيات قرآن مي فرمايد : ( انه يحول بين المرء و قلبه ) قلب در اين جا همان روح انسان است كه در اين آيه مي گويد: خدا مي تواند بين انسان و روح انسان حائل شود با چنين قرب و اتصالي كه ذات مقدس خدا با موجودات عالم دارد ، نمي شود فاصله اي تصور كرد ، تا براي طي آن فاصله احتياج به راه و راهرو باشد .**

**فاصله خدا از مخلوقات عالم و انسان ها فاصله علم و جهل است يعني انسان در حال حهل و غفلت از خدا فاصله مي گيرد خدا را نمي يابد و درك نمي كند . و در حال تذكر و دانش با خدا مربوط مي شود . وجود او را درك و احساس مي كند روي اين حساب راه به سوي خدا فقط علم و دانش است**

**هر چه انسان در كسب علم و دانش كوشاتر باشد به خدا نزديك تر است و هر چه در كسب علم و دانش كند باشد از خدا دورتر است . انسان در مبدأ عالم قرار گرفته و خدا در منتهاي آن بين انسان و خدا آن چه هست اشياء و اشخاص هستند ، كه ممكن است سر راه تكامل انسان را بگيرند و فكر انسان را به خود بند نموده و به خود متوجه سازند . تا زماني كه فكر انسان با اشياء و اشخاص غير خدا مربوط باشد، همان اشياء و اشخاص نظير كوه ها و يا سدهاي رفيع و محكمي هستند كه مانع عبور انسان به سوي خدا مي شود .**

**در اين جا كسي مي خواهد و مي تواند اين راه را طي كند كه در قدم اول ايمان و اعتقاد داشته باشد به اين كه در مقصد و يا منتهاي راهي كه اختيار مي كند كسي و چيزي هست در آن جا شهر با بركتي وجود دارد كه تمام مشكلات در آن شهر حل شده و انسان مي تواند به تمام مقاصد مادي و معنوي خود نائل شود . درست حركت در اين راه به سوي خدا مانند حركت در بيابان به سوي شهرهاي بزرگ است . انسان مسافر در صورتي مي تواند در بيابان حركت كند . يا به حركت خود ادامه دهد كه عقيده داشته باشد در انتهاي آن بيابان شهر و دهي وجود دارد كه وسائل زندگي در آن جا فراهم است. اگر چنين عقيده اي نداشته باشد و همه جاي كره زمين را بيابان و جنگل بشناسد از حركت**

**باز مي ايستد و يا حركت و مسافرت براي او سودي ندارد .**

**براي انسان مسافر فقط راه و مركب قابل رويت است ، وليكن شهر و مقصد قابل رويت نيست .انساني هم كه به سوي خدا و ماوراء طبيعت حركت مي كند بايسي بداند كه آن چه سر راه او قرار گرفته مانند گياه ها و درخت هاي جنگل است كه سر راه مسافر قرار مي گيرد و بايستي عقيده داشته باشد كه خوش بختي و سعادت كامل در انتهاي اين راه است و ايمان داشته باشد كه در انتهاي راه به كسي و چيزي مي رسد كه مي تواند به وسيله او سعادت و خوشبختي خود را تا ابد تأمين كند .**

**انسان خود مبدأ است و آن چه غير خدا جلو چشم و فكي انسان قرار گيرد راه است و لطف خدا**

**كه در انتهاي اين راه قرار گرفته مقصد است مركب و وسيله حركت فعاليت علمي و عملي است كه توام با ايمان و عقيده باشد .**

**موضوع دوم : در اين آيه شريفه متوجه كردن بندگان خدا به انسان هايي است كه آنها به علم و دانش خود راه به سوي خدا و پيشواي مردم در آن راه مي باشد .**

**انسان هايي كامل مانند پيغمبران و اولياء خدا در عين حال كه پيشوايان طريقه توحيد مي باشند ، يك پيغمبر و يا امام هم راه به سوي خدا و هم قائد راه به سوي مي باشد .**

**در زيارت جامعه كبيره و در صف ائمه اطهار مي گوييم : ( انتم السبيل الا عظيم و الصراط الا قوم ) يعني شما آل محمد ( ص ) راه هاي بزرگ به سوي خدا و معتدل ترين راه ها به سوي حقيقت مي باشيد.**

**در تفسير آيات قرآن هر جا به كلمه سبيل الله برخورد مي كنيم آن كلمه به وجود حضرت علي بن ابيطالب و يا به يكي از ائمه اطهار عليه السلام تفسير شده است .**

**انفاق مال در راه خدا يعني بذل مال و فعاليت براي روي كار آوردن امام و نشاندن آن امام به كرسي خلافت . اتخاذ راه به سوي خدا يعني اقتداء به امام و پيشوايي كه خداوند او را براي هدايت بشر معرفي كرده است .**

**در سوره فرقان آن جا كه خداوند حسرت منافقين را در قيامت بيان ميدارد ، مي گويد كه ظالم روز قيامت مي گويد : اي كاش در دنيا راهي به سوي خدا انتخاب مي كردم ، امام صادق عليه السلام تفسير مي كند مي فرمايد : كه منافقين آرزو مي كنند كه اي كاش در دنيا امامي براي خود اختيار مي كردند و به وسيله آن امام هدايت مي شدند .**

**امام با علم و اخلاق خود قدم به قدم انسان را به خدا نزديك مي كند ، اگر مردم بتوانند امام را به كرسي سلطنت بنشانند و به او اقتدار كنند و او را در تمام كارهاي تربيتي و اخلاقي پيشواي خود قرار دهند از نزديك ترين راه ها بدون رنج و مشقت پيروان خود را در حالي قرار مي دهد كه گويي در حال مواجهه و رو به روي خدا ايستاده اند زيرا آنها نمونه هاي كامل توحيد هستند و خود اين راه را طي كرده به انتها رسانيده اند و درحالت لقاء الهي قرار گرفته اند. راهي را كه خود آنها طي كرده و به انتها رسيده اند قهراً به رموز و اسرار آن آشنايي كامل پيدا كرده اند ، بصيرت كامل دارند به واقعيت راهي كه مردم را از آن راه مي برند. در پيروي از آنها كوچكترين اشتباه و لغزشي در انسان به وجود نمي آيد . آنها همان صراط مستقيمي هستند كه هر صبح و شامي در نماز خود از خدا مي خواهيم كه ما را به صراط مستقيم هدايت كند . تا زماني كه مردم در شعاع ولايت اولياء خدا قرار نگرفته اند خود سر و خود مختار فعاليت مي كنند ، ممكن نيست كه قدمي به خدا نزديك تر شوند بلكه هر روز از خدا و حقيقت دورتر مي شوند تا عاقبت به جاي اين كه فعاليت به معارف الهي و بهشت و اصل شوند براي خود جهنمي مي سازند و در آن جهنم تا ابد قرار مي گيرند ، لذا راه به سوي خدا و پيشواين اين راه همان انسان هاي كامل يعني ائمه اطهار مي باشند .**

**در آخرين آيه اين سوره شريفه موضوع مشيت و اراده خداوند متعال را نسبت به اعمال و اخلاق بندگان بيان مي دارد و مي فرمايد كه شما انسان ها هرگز نمي توانيد خواسته و خواهشي داشته باشيد مگر اين كه قبلاً اراده و مشيت خدا به آن خواسته و خواهش شما تعلق گيرد و آن را تصويب كند ، تا خدا نخواهد شما انسان ها نمي توانيد بخواهيد زيرا خدا عليم و حكيم است هركس را بخواهد مشمول رحمت خود مي گرداند و براي ستم كاران هم عذاب دردناكي مهيا كرده است . در اين دو آيه شريفه دو مطلب خيلي علمي و عميق از جهت علميتي كه دارد مورد توجه قرار مي گيرد .**

**مطلب اول : تا اراده و خواست خدا ، خواسته بندگان را تصويب نكند ، هرگز نمي توانند نيكان و بدان از مردم به خواهش خود نائل و واصل شوند .**

**مطلب دوم : عذاب هاي دردناكي كه در طريق فعاليت بدكاران قرار گرفته به مشيت و اراده خدا به وسيله انسان هاي ظالم به وجود مي آيد .**

**قسمت اول : موضوع مشيت و اراده خداوند تبارك و تعالي از آن بحث هاي علمي و عرفاني توحيد است ، خداوند به عمل بندگان خود آگاه است علمي كه از بندگان سر مي زند ، طبق مشيت اوست. مشيت خدا به عمل بندگان تعلق مي گيرد ليكن اراده خدا به عمل آنها تعلق نمي گيرد . در اين جا بحث هاي سه گانه اي به وجود مي آيد كه توضيح آنها پيش از بيان اراده و مشيت خدا لازم است .**

**اول : علم و آگاهي خدا به عمل بندگان.**

**دوم : مشيت و خواست خدا به عمل بندگان تعلق مي گيرد اگر خدا نخواهد بندگان عمل بد و خوبي انجام نمي دهند و نمي توانند انجام دهند .**

**سوم : اراده خدا چيست و امتياز اراده با مشيت و علم خدا كدام است .**

**قسمت اول : علم خدا عين ذات خداست و علم خدا مانند ذات خدا قديم است . علم اثر وجود خداوند متعال است و اين علم از ذات خدا قابل انفكاك نيست . خدا به دليل موجوديت ذات خود مي داند و مي تواند همان طور كه وجود خدا مسبوق به عدم نيست علم و قدرت و قدرت خدا مسبوق به عدم نيست از اين جهت علم خدا براي خدا حصولي و حضوري مي باشد و قابليت نقص و كمال ندارد در معرفي علم خداوند متعال امام عليه السلام مي فرمايد : علم خدا به چيزهايي كه وجود ندارد و هنوز پيدا نشده مانند علم خداست به چيزهايي كه وجود دارد و پيدا شده همان طوري كه به گذشته ها و موجودي ها آشنايي كامل دارد به دليل اين كه خود آنها را به وجود آورده و ساخته ، نسبت به آينده هم آشنايي كامل دارد به طوري كه از ازل تا ابد هيچ حادثه اي براي خدا تازگي ندارد زيرا حوادث را پيش از ظهور مي داند. پس خداوند مي داند كه خود او چه مي كند و بندگان او چه اعمالي انجام مي دهند ، از اين جهت علم خدا همراه ذات خدا قابل سلب و قابل اثبات نيست. نمي توانيم بگوييم كه خدا مي داند و نمي داند وخدا دانست و ندانست ، بين دو حالت نفي و اثبات قرار نمي گيرد كه يكي از جملات منفي و يا مثبت ، براي علم و قدرت خدا قابل استعمال باشد ، و اين كه ما مي گوييم خدا مي داند خبر مي دهيم از علم ذاتي**

**خدا معناي مستقبل در اين جا درست مساوي معناي ماضي و حال است .**

**از مرتبه علم كه تنزيل كنيم و نظر آينده خدا را نسبت به اعمال و اخلاق بندگان مورد مطالعه قرار دهيم در اين تنزيل موضوع مشيت و اراده خدا مورد بحث قرار مي گيرد .**

**مشيت و اراده خدا هر دو قابل سلب و قابل اثبات است مي توانيم بگوييم خدا خواست و نخواست و مي توانيم بگوييم خدا اراده كرد و نكرد ، اما نمي توانيم بگوييم دانست و ندانست پس مشيت و اراده خدا در مورد بروز و ظهور اعمال خدا و يا اعمال بندگان مورد توجه قرار مي گيرد. هر وقت خدا كاري انجام مي دهد و خلقي به وجود مي آورد مي گوييم خدا آن كار و آن خلق را خواسته و اراده اش به ايجاد آنها تعلق گرفته همين طور هر وقت بندگان خدا كاري انجام مي دهند و به دنبال چيزي مي روند مي گوييم خدا اين عمل و اخلاق را براي بندگان خواسته و اين بندگان بر خلاف مشيت خدا نمي توانند كاري انجام دهند .**

**بنابراين همراه حدوث يك مخلوق و يا عملي از مخلوقات خدا موضوع بحث اراده و مشيت پيدا مي شود به طوري كه اگر خدا مخلوقي نمي آفريد و انسان ها هم مانند جمادات منشأ كاري نبودند ، بحث مشيت و اراده هم به ميان نمي آمد و نمي توانستيم بگوييم خدا و انسان چنين علمي را خواسته اند. پس مشيت و اراده به دليل حدوث خواسته خدا و يا انسان حادث مي شود ، و از علم و قدرت فاصله مي گيرد .**

**در اين جا بحثي درباره فرق بين مشيت و اراده به وجود مي آيد كه چگونه مشيت خدا به اعمال گناه و معصيت انسان تعلق مي گيرد و چگونه خدا كفر و گناه انسان را مي خواهد و موجبات ظهور آن را فراهم مي سازد .**

**آن چه مسلم است اين حقيقت است كه در عالم حادثه و يا علمي بر خلاف مشيت خدا قابل وقوع نيست . اگر بگوييم در عالم كاري بر خلاف خواست خدا انجام مي گيرد اين خود برهاني است بر اثبات عجز خدا و يا جهل خدا ، يعني خدا نمي خواهد كه گناه كاران گناهي كنند چون نمي خواهد مي تواند مانعي به وجود آورد تا گناه كار نتواند گناه خود را انجام دهد و حالا كه مي بينيم مانعي به وجود نياورده پس آن گناه و معصيت را خواسته و اگر نخواسته يا ندانسته كه گناهي واقع مي شود و يا نتوانسته جلوگيري كند هر دو محال است .**

**خدا براي اداره زندگي انسان مانند پدر و مادري است كه دست كودك خود را به دست گرفته اند و با او در حال حركت و گردش مي باشند، كودك مايل است كه در مسير گردش و تفريح آزادانه به بازي مشغول باشد ولي پدر و مادر بازي را براي او خطرناك مي بينند در اين جا مي توانند آزادي كودك را سلب كنند و مانع بازي هاي او شوند ولي در اثر اصرار بچه پدر و مادر او را در بازي آزاد مي گذارند و چون مي خواهند كه كودك آنها بازي كند مانعي سر راه او به وجود نمي آورند . خدا نيز با بندگان چنين است، بندگان خدا همه جا در حضور خدا و در حالي كه خدا بر آنها تسلط كامل دارد، بد و خوب مشغول مي شوند. مي تواند مانعي براي ظهور اعمال آنها به وجود آورد و مي تواند آزادي را از آنها سلب كند و آنها را مانند حيوانات اسباب و ابزار اراده خود قرار دهد و مي تواند عمل بندگان را در محيط حصول به نتيجه**

**خنثي كند و از ظهور نتيجه**

**جلوگيري نمايد چنان كه حضرت ابراهيم عليه السلام فرزند خود را ذبح كند .**

**دست ابراهيم ( ع ) با كاردي كه به دست دارد به گلوي فرزندش فشار وارد مي سازد ولي خداوند متعال از بريدن كارد جلوگيري مي كند . با اين كه خدا مي تواند از اين راه هاي سه گانه مانع ظهور اعمال بد و خوب بندگان شود ، مانع نميشود و بندگان در حوزه قدرت و تسلط كامل خداوند متعال به گناه و معصيت و يا كفر و شرك مشغول مي شوند .**

**بنابراين مي توانيم بگوييم كه خداوند كفر و گناه را از بندگان خود خواسته و( مشيت )او به ظهور كفر و گناه تعلق گرفته و به همين دليل مانعي سر راه كفر و گناه به وجود نياورده زيرا اعمال بد و خوب از بندگان سر مي زند و خدا مي تواند مانع ظهور اين اعمال شود و نمي شود. به اين دليل مي گوييم خداوند عمل بندگان را بد و خوب باشد خواسته است .**

**پس در اين جا تفسير مشيت در مورد ظهور عمل بندگان همين است كه خداوند مانع ظهور نمي شود ، و مي تواند مانع شود .**

**در اين جا بحث دوم به وجود مي آيد كه آيا در اين كفر و گناه مصلحت و حكمتي است كه مانع وقوع عمل بندگان نشده و يا اين كه مصلحت و حكمتي در اعمال به بندگان وجود ندارد و خداوند بدون اين كه فايده و نتيجه اي در كفر و گناه باشد مردم را در كفر و گناه آزاد گذاشته و مانعي سر راه آنها به وجود نياورده است .**

**در اين جا ابتدا به عنوان ادعا مي گوييم كه چون خداوند مانعي از كفر و گناه به وجود نياورده كفر و گناه را از بندگان خود خواسته، مصلحتي در اين كفر و گناه وجود دارد كه براي ظهور آن مصلحت به نفع بندگان آنها را در كفر و گناه آزاد گذاشته پس كفر و گناه مصلحت دارد براي اجتماع يا كساني كه كافر و گناهكار هستند .**

**وحال بحث خود را براي يافتن آن مصلحت ادامه مي دهيم آن چه در تقدير خداوند متعال واجب و لازم به نظر مي رسد و براي ظهور آن قلم تقدير الهي هندسه زندگي بشر را معين مي كند، ظهور علم و تربيت در بندگان خدا مي باشد. انسان از نظر اين كه به سوي رشد و ترقي مي رود و يا به قهقرا بر مي گردد و كمالات خود را از دست مي دهد و يا اين كه راكد و جامد مي ماند و خود را از ترقي و تنزل باز مي دارد كه در يكي از اين حالات سه گانه قرار مي گيرد كه دو حال آنها روي مصلحتي كه دارد مطلوب خدا و حال سوم مبغوض خدا مي باشند .**

**حالتي كه مبغوض خداوند متعال است حال توقف و جمود انسان است.**

 **انسان ها حق ندارند در زندگي به يك حال و به يك رويه باشند همه چيز در عالم طبيعت به سوي رشد و كمال مي رود و ما نمي توانيم به چيزي بر خورد كنيم كه در جاي خود و در حال خود راكد و جامد باشد گياه ها از عالم گياهي به عالم بالاتري مي روند ، جمادات و فلزات حالات خود را عوض مي كنند و بصورت بهتر و عالي تري درمي آيند ، سيارات و ستارگان در جاي خود متحرك هستند و از آن تحرك براي سكنه خود زندگي بهتر و عالي تري مي سازند همين طور ساير موجودات .**

**چيزي كه رشد و حركت خود را از دست بدهد و متوقف گردد مساوي با عدم مي شود نيستي ها**

**به اين دليل اعدام هستند كه نمي توانند منشأ اثري براي خود و ديگران باشند ، ماشين راكد و متوقف**

**مساوي با عدم ماشين است مثل اين كه دو نفر يكي صاحب ماشين و ديگري فاقد آن است ولي آن كه صاحب ماشين است ماشين خود را كار نمي زند ، هر دو از نظر نداشتن ماشين و يا بهره نبردن مساوي هستند .**

**موجوديت هر چيزي به دو چيز بستگي دارد :**

**يكي اين كه وجود داشته باشد و خدا آن را آفريده باشد**

**ديگر آن كه براي خود و ديگران منشأ اثر باشد و كاري در عالم انجام دهد.**

**انسان ها اگر متوقف كردند و از حركت و ترقي باز ماندند با جمادات و نباتات مساوي هستند و بلكه پست تر به شمار مي آيند. بنابراين توقف و جمودي هر چيزبر خلاف طبيعت و اراده خداوند متعال است هر چيزي در عالم بايستي متحرك باشد و از حركت خود آثار مثبت و يا منفي به وجود آورد تا بدين وسيله بتواند وجود خود را به ساير موجودات عالم عرضه نمايد .**

**انسان ها براي اين منظور خلق شده اند كه در دو جهت مادي و معنوي از نظر كميت و كيفيت بهتر و باز هم بهتر شوند و پيشرفت داشته باشند ، به زندگي خود و ديگران توسعه دهند. از معلومات بيشتر و معنويات و ماديات بيشتر و عالي تر برخوردار شوند و اين برخورداري با جمود و توقف سازگار نيست خواهي نخواهي همه انساها بايستي در حال جهش و حركت به سوي مقصدي باشند كه خداوند همه را براي ورود به آن مقصد آفريده است و آن مقصد عبارت است از درك حقايق عالم و كشف آنها و استفاده از مكشوفات در جهتي كه براي آن خلق شده و قابل استفاده مي باشد . خداوند براي اين كه انسان ها به مقاصد عاليه مادي و معنوي برساند راهي به سوي حقايق باز كرده و آن را به همه انسان ها معرفي نموده و همه را دعوت كرده است تا در آن را حركت كنند و از آن راه به مقاصد عاليه خود برسند و آن راه عبارت است از دين خدا كه در ضمن آيات قرآن و گفتار آل محمد ( ص ) براي مردم روشن و مبرهن شده است . اگر مردم حركت و فعاليت خود را در اين راه شروع كنند هر چه بهتر و زودتر به مقاصد عاليه نائل مي شوند وليكن اكثريت مردم در اثر قصور فهم و استعداد نمي توانند حقيقت اين راه را درك كنند ، لذا آن را ترك نموده و در جهت انحراف زندگي خود را شروع مي كنند قهراً در ميان اكثريت كه خارج از خط مستقيم حركت مي كنند افراد مختلفي به وجود مي آيد و عده اي هم آن قدر منحرف مي شوند كه موقعيت خود را در مبارزه با خدا و اولياء خدا مي بينند . قهراً در اين جهت انحراف مه خارج از راه مستقيم است كفر و گناه به وجود مي آيد زيرا هر عملي كه برخلاف اراده و قانون الهي باشد كفر و گناه محسوب مي شود ولي حركت در جهت انحراف و فعاليت در طريق كفر و گناه از ركود و جمود در نظرخدا و در منطق خيلي بهتر و عالي تر است .**

**كفر و گناه اگر چه انسان را مواجه با خطرات و مواجه با عذاب مي كند وليكن همان نتايج خطرناك كه از كفر و گناه به وجود مي آيد، بهترين عامل زجر است كه انسان را از خط كفر و گناه برمي گرداند و به سوي خدا و حقيقت سوق مي دهد ، خطرات و عذاب هايي كه در دنيا و آخرت انسان را معذب و مبتلا مي سازد ، نتايجي است كه از گناه و معصيت به وجود مي آيد خطوط گناه و معصيت همان خطوط عذاب هاي و رنج و بلا ها در دنيا و آخرت مي باشد مانند كسي كه با گزندگان و درندگان بازي مي كند ، و از آميزش با آنها اجتناب ندارد قهراً مار و عقرب ها او را مي گزند و حيوانات درنده به او حمله مي كنند و در اثر همين گزندگي به سوي دهات و شهرها برمي گردد و در اجتماع و تمدن انسان ها شركت مي كند . راهنمايي هاي خدا كه به صورت و دين و مذهب شناخته شده راه هاي است كه انسان را به سوي منافع دنيا و آخرتن ميبر د و از خطرات دنيا و آخرت محفوظ مي دارد براي كساني كه به راهنمايي خدا و اوليا خدا بي اعتنا هستند و به قانون الهي احترام نمي گذارند دو نوع نبيه مقرر شده كه خداوند متعال از يكي صرف نظر كرده و آن نوع ديگر را درباره كفار و معصيت كاران اجراء نموده است .**

**تنبيه اول ايجاد مانع سر راه كفار و گناه بوسيله فقر و مرض و حوادث ديگر .**

**تنبيه دوم برخورد به نتايج كفر و گناه از قبيل جنگ و قتل نفس و اعمال قدرتبي گناهان .**

**تنبيه اول به اين صورت است كه براي انسان شرير بيش از آن كه مرتكب گناه شود خداوند عذاب هايي و تنبيه هايي مقدر كند تا به اين وسيله او را از عمل گناه و معصيت باز دارد مانند كودك جسور و شروري كه مي خواهد با پدر و مادر خود مخالفت نموده با آب و آتش بازي كند پدر و مادر مهربان پيش از آن كه كودك آنها در ميان آب و آتش قرار گيرد او را با تنبيهات مختصري ازآن راه برگردانند و يا اين كه طبق قوانين كيفري و مجازات عمومي براي انسان هاي متجاوز حبس و شلاق و يا زندان معين مي كنند تا به اين وسيله او را از تصميم به تجاوز باز دارد .**

**خداوند متعال هم گاهي براي انسان هاي منحرف پيش از آن كه به نتيجه گناه برخورد كنند و يا مرتكب گناهي شوند تنبيه هاتي از قبيل فقر و مرض و كسالت هاي ديگر به وجود مي آورد و با اين تنبيهات انسان را از خط گناه و معصيت بر مي گرداند .**

**يك چنين تنبيهاتي براي انسان هايي مقدر مي شود كه مي توانند ابتلائات خود را به گناه و معصيتي كه تصميم داشته و يا مرتكب آن شده اند ارتباط بدهند تا در نتيجه حالت تنبيهي در آنها به وجود آيد و خدا را در آن تنبيهاتي كه براي آن ها مقدر فرموده شكر گذاري كنند و از اصرار به گناه برگردند .**

**چنين تنبيهاتي فقط براي بندگان مؤمن خدا مقدر مي شود كساني كه اثر جهل و قصور ممكن است به خط گناه و معصيت بروند و يا از رشد و تكامل باز مانند خداوند براي آنها بلا و صيبت مقدر مي كند و در اثر آن مصيبت ها اقدام به گناه و معصيت را از انسان مي گيرد .وليكن كساني ديگر هستند كه اگر هم به حوادث و بلاهايي مبتلا شوند حالت تنبه در آنها به وجود نمي آيد و باز هم در اقدام به گناه و معصيت جري و جسور مي شود يعني تنبيهات الهي از آنها برداشته شده و بر خورد به نتايج كفر و گناه براي آنها مقدر مي شود .**

**اگر تصميم به گناه صغيره و يا كبيره اي بگيرند مانعي سر راه آنها به وجود نمي آورد تا از تصميم خود برگردند ، و خدا مي داند كه اگر چنين موانعي به وجود آورد باز هم آنها بر كفر و گناه اصرار مي ورزند.**

**چنين انسان هاي در راه به سوي كفر و گناه آزاد مي شوند و قهراً مرتكب ظلم و جنايت و گناه**

**معصيت مي شوند. همان طور كه در آن آزادند تا روزي كه از اعمال بد آنها نتايج بدي به وجود آيد و آن نتايج بد آنها را در زندگي محبوس و معذب سازد .**

**در اين حال كه انسان ها به عذاب هاي كفر و گناه خود برخورد مي كند نتايج ظلم و آدم كشي و پيروي هوا و هوس به آنها بر مي گردد ، هشتاد درصد يا نود درصد براي آنها حالت تنبيه و توبه به وجود مي آيد در نتيجه از راه كفر و گناه برمي گردند كمي از آنها هم باقي مي مانند .**

**بعد از ثبوت و مواجهه با غذاب باز هم در كفر و گناه اصرار باقي داشته باشند از اين جهت كه نتايج اعمال بد در انسان حالت تنبيه و توبه به وجود مي آورد و او را به سوي خدا برگشت مي دهد ، خداوند متعال اجازه مي دهد و مقدر مي فرمايد كه انسان ها در راه كفر و گناه آزاد باشند هر چند در اين آزادي مرتكب گناه و معصيت مي شوند .**

**زيرا اين حالت كه انسان ها در اثر سقوط به چاه و چاله گناه معصيت حالت تنبه و توبه پيدا كنند و از كفر و گناه منزجر شوند بهتر از حالت توقف و جمود است كه نه به سوي اطاعت خدا بروند و نه در راه كفر و گناه فعاليت كنند و در نتيجه بد و خوبي نشناسند معرفت به ثواب و عقاب پيدا نكنند .**

**بنابراين مقدمات انسان ها در ميدان كفر و گناه اگر چه ظاهراً بر خلاف رضاي خدا قدم برمي دارند و با خدا در جنگ و ستيز هستند ، ليكن آنها بر خداي خود غالب نشده اند و خدا مغلوب اراده و افكار آنها نشده است .**

**ظاهراً اين طور نمايش مي دهد كه در ميدان زندگي دنيا كفار و گناه كاران اختيارات را از خدا و بندگان خدا سلب كرده و مقدرات خود و مردم را به دست گرفته اند ، بر خلاف رضاي خدا مي تازند و از اين تاخت و تاز شايد عده اي بگويند كفار بر خدا غلبه كرده اند ، و خدا مغلوب آنها واقع شده چنان كه بعضي از ملت يهود اظهار داشته اند ، كه خداوند انسان را آفريد و نمي دانست آنها را از راه كفر و گنه برگرداند ، و مخصوصاً در فصل انتخاب طالوت به پادشاهي بني اسرائيل اظهار داشتند : كه خدا او را به پادشاهي انتخاب كرده و ندانست كه مرتكب جنايت مي شود ، بعداً كه طالوت دست به قتل و جنايت زد خدا نتوانست او را از كار بر نار كند .**

**خداوند متعال در آيه 70 از سوره مائده ملت يهود را بر اين عقيده نكوهش ميكند و مي فرمايد : ( و قالت اليهوديد الله مغلوله علت ايديهم واعنوا بما قالوا بل يداه مسوطتان ينفق كيف يشا ) يعني ملت يهود اظهار داشتند كه دست هاي خدا بسته شده و كاري از او ساخته نيست خود آنها بسته باد ملعون شدند به گفتاري كه اظهار داشتند بلكه دست هاي خدا باز است و به اراده خود هر چه بخواهد مي بخشد .**

**در بضي روايت امام عليه السلام مي فرمايد : ( ان الله لا يعصي و لا يطاع باكزاه ) يعني معصيت ها به دليل غلبه معصيت كاران بر خداوند واقع نمي شود همي طور اطاعت ها به دليل جبر و اجبار خدا به وجود نمي آيد معصيت كاران و نيكوكاران از آزادي خود استفاده مي كنند و هركدام به ميل خود به دنبال اطاعت و يا معصيت مي روند ، خدا هيچ كدام را مجبور نمي كند كه از راهي كه رفته اند برگردند .**

**پس كفر و گناه به دليل غلبه انسان بر خدا نيست ، بلكه حكمت خدا تعلق مي گيرد كه انسان كافر و گناه فعاليت كند ، تا به نتايج كفر و گناه خود برسد ، و خود و عمل خود منزجر شود و به سوي خدا و حقيقت برگردد . اين است دليل وقوع كفر و گناه به مشيت خداوند متعال و اگر بگويي نتايج بد و كفر و گناه عده اي را بيدار مي كند آنها را از خط كفر برمي گرداند ، پس براي كفر و گناه مصلحت است كه در آنها حالت تنبيه و برگشت به سوي خدا به وجود آورد ، اما براي كساني كه اصلاً از خط كفر و گناه بر نمي گردند و دائم در كفر و گناه چه مصلحتي دارد ؟ بهتر اين است كه خداوند كفر و گناه آنها را نخواند و مانعي سر راه آنها به وجود آورد ، يا اصلاً آنها را نابود كند تا نباشند كه در آتش جهنم كخلد بمانند .**

**جواب اين است كه عذاب هاي بزرگي كه روساي كفر در اثر كفر و گناه خود به وجود مي آورند اگر چه در خود آنها تنبيهي به وجود نمي آورد و آنها را به سوي خدا برگشت نمي دهد ، وليكن بسياري از پيروان آنها را به سوي خدا برگشت مي دهد چنان چه حوادث اجتماعي مايه تنبه ديگران مي شود از اين رو حادثه كفر آنها براي ديگران مايه عبرت است ، مصلحت اين است كه اين مايه عبرت هميشه براي كساني كه از آن پند مي گيرند وجود داشته باشد .و در جمله بعد از اين آيه شريفه موضوع آزادي و اراده مطلق خود را بيان مي دارد و مي فرمايد: خدا هر كه را بخواهد مشمول رحمت خود قرار مي دهد و هيچ مانعي نمي تواند خدا را در اراده خود نسبت به بندگان از كار باز دارد ، از آن طرف براي كفار هم در مسير كفر و گناه آنها عذاب سختي مهيا كرده است .**

**اين دو جمله كه آخرين قسمت انسان را تشكيل مي دهد از دقيق ترين و پر معني ترين جملات اين سوره شريفه است ، تقريبا ً سبك سوره هاي قرآن طوري است كه در آخرين قسمت از آيات خود مندرجات وسط يا اول سوره تاييد نموده و بيشتر ان را براي مطالعه كنندگان توضيح مي دهد .**

**قسمت اعظم اين سوره شريفه موضوع ثواب و عقاب بود كه خداوند متعال در ضمن آياتي به اهل بيت عصمت و طهارت وعده ثواب مي دهد ، و دشمنان دين را به عذاب و عقاب تهديد مي كند .**

**در اين قسمت هم از آخر سوره روشن مي دارد ، كه پيدايش عذاب و كيفرها در دنيا و آخرت مربوط به عمل و اراده كفار است ، مي فرمايد : هركه را خدا بخواهد به رحمت خود داخل مي كند.**

**ورود به لطف و رحمت خدا و برخورداري از نعمت هاي خدا در دنيا و آخرت صد در صد به اراده و عمل خداوند متصل است و انسان براي برخورداري از نعمت هاي خدا بجز تقاضا و آمادگي وظيفه اي ندارد و كاري هم از دست او ساخته نيست.**

**در مورد برخورداري از نعمت هاي خداوند متعال در دنيا قدري كار و كوشش به انسان محول شده است مثل اين كه براي استفاده از ميوه جات و حبوبات و يا شربت ها و لبنبات مختصري انسان زحمت مي كشد درخت مي كارد و گوسفند مي پروراند و در برابر اين مقدار زحمت خداوند متعال روزي هاي انسان مي گذارد تخم كاري و نهال كاري با انسان ، پرورش با خداند متعال ولي براي برخورداري از نعمت هاي عالم آخرت هيچ نوع كار و كوشش به انسان واگذار نشده ، فقط انسان وظيفه دارد در ضمن اعمالي كه به صورت نماز و روزه و يا دعايي انجام مي دهد ، خود را براي استفاده از نعمت هاي خدا آماده سازد . درخت هاي دنيا را ما بايستي بكاريم خدا آن را به ثمر برساند به همين ميزان براي برخورداري از ساير نعمت ها كارهاي مختصري به انسان واگذار شده ولي درخت ها و بذرهاي عالم آخرت را خداوند به اراده خود مي كارد و به اراده خود آن را به ثمر مي رساند ، كاري به انسان واگذار نشده است ولي در مورد عذاب ها و بلاها كه در دنيا و آخرت براي انسان به وجود مي آيد ، هيچ كاري به خدا واگذار نشده و خداوند براي ايجاب عذاب و رنج و مشقت براي كفار كوچكترين اراده و مشيتي به كار نمي برد بلكه درصد عذاب هاي دنيا و آخرت را انسان بوجود مي آورد و خد را مبتلا مي سازد . مثلاً خداوند در طبيعت آتش آفريده است ، آتش از نظر اهميت وبراي فعاليت طبيعت عامل بزرگي به شمار مي رود . انسان به اهميت آتش كه مي تواند بزرگترين سرمايه و قدرت خود قرار دهد خود را به آن بسوزاند ، و معذب مي سازد ، همين طور در مورد ساير عذاب ها و بلاها ، خداوند آهن را آفريده تا براي انسان ثروت و نعمت بزرگي باشد ولي انسان از آن ابزار قتل و كشتار مي سازد و خود را به آن معذب مي سازد.**

**درست دقت كنيد هر نوع عذابي كه در زندگي انسان به وجود مي آيد به دست خود انسان است همين عذاب ها و آتش ها و دشمني ها و جنگ ها كه در دنيا به دست خود انسان براي او به وجود مي آيد براي آخرت او مي ماند و در زندگي آخرت به همين آتش ها كه در دنيا براي سوزاندن ديگران به وجود آورده محكوم مي شود و در اين آيات ديگر مي فرمايد تا اهل ايمان را در بهشت و رحمت خود داخل مي كنيم و براي كفار سر راه آنها عذاب مهيا كرده ايم ، نمي گويد كفار را داخل عذاب مي كنيم ، بلكه مي فرمايد: سر راه آنها عذاب مهيا كرده ايم و در آيات ديگر هم پيدايش عذاب را به خود كفار نسبت مي دهد ، چنان چه در سوره انفطار مي گويد : كفار جهنم را روشن مي كنند و از آن غايب نيستند ، يعني عذاب و براي ديگران مي سازند و خودشان به آن محكوم مي شوند .**

 **الحمدلله‌ اولا و آخرا و انا العبد - محمد علي صالح غفاري**